امام مهدى جلوه جمال الهى

نويسنده : سيد محمد حسينى شيرازى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# پيشگفتار مترجم

سخن از حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف سخن از نور درخشان وآفتاب تابان ارزش ها وکمالات است، سخن از حکومت عدل جهانى است، سخن از زمينه سازى وفراهم نمودن اسباب، وانتظار پويا وسازنده است. سخن از مبارزه با هرگونه ظلم وفساد، نبرد با طاغوت وطاغوتيان، وبستر سازى براى تحقق حاکميّت عدل وداد وصفا وپاکى ودوستى در جهان است، سخن از علم، تقوا، جهاد، احسان، تحوّل وتکامل است. سخن از گلستان معنويت وعرفان واخلاق عالى انسان است.

بنابراين، سخن از مهدى آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن از اميد، سخن از تفکّر وتعقّل، سخن از آزادى حقيقى وبرنامه ريزى، ونجات از مستکبران وزورمندان وزراندوزان، سخن از رفع فتنه در همه جهان، سخن از کفرزدايى وريشه کنى هرگونه بت پرستى، سخن از آبادى مادى ومعنوى در سراسر زمين، سخن از ايمان، معرفت وعمل صالح است. بنابراين، وجود او يک حقيقت انکار ناپذير براى يک زندگى سعادت مندانه، وظهور تمدّن کامل اسلام ناب، وآشکار شدن ارزش هاى اسلامى، واحياى تفکّر متعالى همه پيامبران وامامان عليهم‌السلام واولياى خدا است.

پس، سخن از وليّ عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف سخن روز است، چرا که مردم دنيا از ظلم وستم، از تبعيض وفساد، واز ناپاکى ها وپليدى ها به ستوه آمده اند، ودر انتظار برآمدن حاکم عادل، ورهبر نورانى ودادگستر، ومصلح کل هستند.

اين عقيده اميدبخش، انسان را به سوى خورشيد پاکى ها سوق مى دهد، وموجب تربيت وپرورش وسازندگى مى گردد، ويکى از اهرم هاى محکم واستوار حرکت وتحول، پاک سازى وبِهْ سازى خواهد شد. چرا که با ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف يک نهضت جهانى وپر از صلح صفا وصميميت، در جهان پديدار مى شود، چنان که امام صادق عليه‌السلام فرمود:

(اِذا قامَ الْقائِمُ حَکَمَ بِالْعَدلِ، وارْتفَعَ فِى ايّامِهِ الْجَوْرُ، واَمَنَتِ السُبُلُ، واَخرَجَتِ الاَرْضُ بَرَکاتِها، ورُدَّ کُـلَّ حَقٍّ اِلى اَهْلِه؛ (١) هـرگاه قـائم عجل الله تعالى فرجه الشريف قيام کند، حکومتش را بر اساس عدالت قرار دهد، ظلم وجور برچيده مى شود، جاده ها وراه ها اَمن مى گردد، زمين برکات خود را آشکار مى سازد، وهر حقّى به صاحبش مى رسد). کتاب حاضر، با حجم کوچکى که دارد، بسيارى از مطالب پيرامون حضرت امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف را بيان کرده وبا نظم خاص، وذکر نکات ظريف وپرمعنا، بر اساس دلايل محکم واستوار، ما را با ويژگى هاى زندگى درخشان ولى الله اعظم حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ومطالبى ديگر در اين راستا آشنا مى کند. (٢)کتابى سازنده وآموزنده، که نويسنده آن، مرجع عالى قدر ومجاهد، حضرت آيت الله العظمى سيد محمد حسينى شيرازى (قدِّس سِرُّه) آن را به عربى نگاشته است، واز آن جا که ترجمه آن به فارسى، موجب گسترش واستفاده بيشتر از اين کتاب ارزشمند خواهد شد، از اين رو با پيشنهاد ناشر محترم، به آن اقدام گرديد، خداوند روح پر فتوح مؤلّف معظّم را با ارواح پاک اجداد مطهرش، وبا شهداى کربلا محشور گرداند، وما را از منتظران وياران امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف قرار داده ولطف عميم آن حضرت را شامل حالمان کند. آميـن.

حوزه علميه قـم

محمد محمدى اشتهاردى

آذر ماه ١٣٨٠ ش، شوال ١٤٢٢ ق

# مقدمه مؤلف

اَلْحَـمْدُ لِلّه ِ رَبِّ الْعـالَِمينَ، والصَّلاةُ والسَّلام عَلـى مُحَمـَّدٍ وآلِهِ الطَّيّبينَ الطّاهِرِينَ.

آفتاب وجود امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نور درخشان وحقيقت هستى است، که داراى مقام بسيار ارجمند در عالَم وجود است، وبه برکت وجود مبارکش همه مخلوقات، روزى مى خورند. (٣) افزون بر اين، آن حضرت داراى مقام تشريعى است، يعنى حجّت خدا بر سراسر زمين است. همان گونه که خورشيد داراى ويژگى هاى عظيم تکوينى وآفرينشى است، که اگر نباشد، زمين متلاشى ونابود مى شود، هم چنين اگر امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نباشد، زمين دگرگون شده واهلش را در کام خود فرومى برد، (٤) بلکه خورشيد نيز متلاشى ونابود مى گردد، زيرا در حديث آمده: (وبِوُجوُدهِ ثَبَتِ الاَرْضُ والسَّماءُ؛ وبه وجود امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف زمين وآسمان، بر پا واستوار است).

با اين که وجود خورشيد، مادى محض است، ولى وجود حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف هم مادى وهم معنوى است، بنابراين، وجود آن حضرت در عصر غيبتش لطف، ومايه حفظ وبقا است. ونياز به او براى ادامه زندگى، ضرورى وقطعى است.

بشريّت در انتظار ظهور آن حضرت است، تا با قيام خود سراسر زمين را، همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد کند، وناگزير چنين روزى فرا مى رسد... وبا فرا رسيدن ظهورش، سراسرِ زمين، دگرگون مى گردد، به طورى که زمين از شکل کنونى خارج وآثار فعلى آن بى اثر مى شود، آن گاه آن زمين نه مانند اين زمين است ونه مانند بهشت است، واز آن جا که ما طبق معمول جز امورى را که نظير آن را ديده ايم، نمى شناسيم، از اين رو چگونگى ظهور آن حضرت يا ويژگى هاى آن را، آن گونه که رخ مى دهد، بر ما معلوم نيست؛ وچه بسا توان درک وشناخت همه جانبه آن را نداريم، چنان که بهشت با آن همه ويژگى هايش را نمى شناسيم، همان گونه که امامانعليهم‌السلام درباره بهشت فرمودند: (فِيها ما لا عَيْنٌ رَأََتْ، ولا اُذُنٌ سَمِعَتْ؛ در بهشت چيزهايى هست که نه چشم آنها را ديده، ونه گوش آنها را شنيده است). (٥)

اين کتاب، در عين اختصار مطالب فشرده اى را درباره حضرت امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف آورده است که آن را به انگيزه اظهار ادب وخدمت به پيشگاه آن حضرت، نوشته ام، که چهاردهمين شماره از سلسله سيره چهارده معصومعليهم‌السلام است، وبا دو کتابى که درباره خداشناسى ومعاد است شانزده کتاب خواهد شد. از درگاه خداوند بزرگ مى خواهم که قبول فرمايد، وتنها اوست که بايد دست به درگاهش بلند کرد.

قم مقدسه

محمّد شيرازى ١٤١٨ هـ ق

# ولادت ونام مبارک آن حضرت

حضرت مهدى روز پانزدهم ماه شعبان سال ٢٥٥ هـ. ق در شهر سامرّا چشم به جهان گشود. (٦)

نام شريف وکنيه حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف همان نام وکنيه رسول خداست، که اين مطلب در احاديث فراوانى آمده است. (٧)

محدّثان وعلما گفته اند: به زبان آوردن نام مبارک حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف در عصر غيبت، جايز نيست، گرچه درستى اين مطلب به اثبات نرسيده است، زيرا حوادث سياسى عصر امام حسن عسکرى عليه‌السلام ومقارن آن، اقتضا مى کرد، که نام شريف حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ذکر نشود، از اين رو که عبّاسيان وامثال آنها در صدد بودند نام آن حضرت فراموش شود يا به گونه اى آن حضرت را از بين ببرند با اين پندار که، مى توانند نور خدا را خاموش کنند، با اين که خداوند مى فرمايد: (يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفِئوُا نُورَ اللهِ باَفْواهِهِم، وَيَأَبَى اللهُ اِلا اَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِروُنَ) (٨) (آنها مى خواهند نور خدا را بادهان هاى خود خاموش کنند، ولى خداوند جز اين نمى خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند). ونظير اين آيه در سوره صف آيه هشتم نيز آمده است.

بنابراين، ظاهر اين است که به زبان آوردن نام آن حضرت در اين زمان جايز است، گرچه فلسفه حرمت به زبان آوردن نام آن حضرت در عصر عبّاسيان نيز، براى ما روشن نيست، زيرا کافران، منافقان وستمگران به تقدير اِلاهى نمى توانستند به آن حضرت دست يابند، وشايد آنها هرکسى راکه نام آن حضرت را داشت مى کشتند، يا اين که خداوند متعال اراده کرده که با رعايت علل واسباب امورى که موجب آسيب رسانى به آن حضرت مى شود، او را حفظ نمايد. (٩)

# لقب هاى حضرت مهدى

حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف لقب هاى بسيارى دارد از جمله آنها عبارت است از: صاحب، حجّت، منتظَر، خاتَم، مهدى (که اين لقب آخر از مشهورترين لقب هاى اوست) (١٠) ونيز از القاب آن عبارت است از: خَلَف، ناطق، ثائر، مأمول، وتر، معتصم، منتقم، کرّار، صاحب الرجعة درخشان ودولت زهرا سلام الله عليها، قابض، باسط، وارث، سدرة المنتهى، غاية القصوى، غاية الطالبين، فرج المؤمنين وکاشف الغطا.

# سرگذشت ولادت آن حضرت

ر. ک، کمال الدين، ص ٤١٧ باب مربوط به نرجس خاتون؛ روضة الواعظين، ص ٢٥٢؛ دلائل الامامه، ص ٢٦٢ منتخب الانوار المضيئة، ص ٥٣؛ غيبة الطوسى، ص ٢٠٨.

بِشر بن سليمان مى گويد: کافورِ خادم، از طرف امام هادى عليه‌السلام على بن محمد عسکرى عليه‌السلام (١١) نزد من آمد وگفت: امام هادى عليه‌السلام شما را خواسته، به حضور امام هادى عليه‌السلام شتافتم ودر محضرش نشستم، به من فرمود: (اى بشر، تو از فرزندان انصار هستى (١٢) دوستى شما انصار نسبت به ما همواره نسل به نسل بر قرار بوده وهست، وتو از افراد مورد اطيمنان ما هستى، من تو را براى کسب افتخارى بر مى گزينم، افتخارى که در پرتو آن بر ساير شيعيان مباهات وسبقت بگيرى، وتو را به رازى آگاه مى کنم، وبراى خريدن کنيزى مى فرستم. آن گاه امام هادى عليه‌السلام نامه اى پاکيزه وزيبايى به خط وزبان رومى نوشت، وپاى آن را مهر کرد، سپس کيسه اى بيرون آورد که در آن دويست وبيست دينار بود، آن را به من داد وفرمود: اين کيسه را بگير وبه بغداد برو وقبل از ظهرِ فلان روز، بر سر پل فرات حاضر شو، وقتى که کشتى هاى حامل اسيران به ساحل رسيد، وکنيزانى را در آن، مى بينى که گروهى از مشتريان به نمايندگى از بنى عبّاس، واندکى از جوانان عرب، براى خريدن کنيز ها کنار آن اسيران جمع مى شوند، در اين هنگام از دور نگاه کن، برده فروشى به نام عمر بن يزيد را که در تمام روز کنيزانى را در معرض فروش قرار مى دهد مى بينى، تا اين که کنيزى را به مشتريان نشان دهد که داراى چنين صفاتى است، وآن کنيز دو لباس حرير، پوشيده است، واز اين که مشتريانى او را تماشا کنند، يا دست به او بزنند، امتناع مى ورزد، واز پشت پرده صدايى به زبان رومى مى شنوى، بدان که اين صدا از همان کنيز است ومى گويد: (واى که به حريم عفّتم بى احترامى شد وحفظ حجابم را رعايت نکردند).

در اين هنگام يک نفر مشترى به پيش مى آيد ومى گويد: من اين کنيز را به سيصد دينار مى خرم، که حجاب وعفّتش مرا به او علاقه مند کرده است.

ولى آن کنيز به زبان عربى به او مى گويد: اگر تو به شکل وقيافه سليمان بن داوود عليه‌السلام درآيى، وصاحبِ پادشاهى او گردى، من به تو علاقه مند نمى شوم، ثروت خود را تباه نکن، وبه عنوان قيمت من نپرداز. در اين هنگام آن برده فروش (عمر بن يزيد) به آن کنيز مى گويد: (من در مورد تو چه چاره انديشى کنم که هيچ مشترى را نمى پسندي؟) کنيز در پاسخ او مى گويد: چرا عجله مى کنى، بايد مشترى را برگزينم که موجب آرامِش قلبم شود، وبه وفادارى وامانت دارى او اطمينان يابم.

در همين هنگام نزد عمر بن يزيد برده فروش برو، وبه او بگو همراه من نامه هايى از جانب بعضى از بزرگان است که از روى ملاطفت به زبان وخط رومى نوشته شده، ودر اين نامه از کرامت وسخاوت ووفادارى وبزرگوارى خود سخن به ميان آورده است، اين نامه را به آن کنيز بده، تا پس از خواندن آن، در مورد اوصاف اين مشترى بينديشد، اگر به صاحب اين نامه (امام حسن عسکري) علاقه مند وراضى شد، به بِشر بن سليمان بگو من از جانب صاحب نامه وکيل هستم که آن کنيز را از تو براى او خريدارى نمايم).

بِشر بن سليمان مى گويد: همه آنچه که امام هادى عليه‌السلام فرموده بود، رخ داد، ومن به همه سفارش هايى که سرورم امام هادى عليه‌السلام در مورد خريدارى آن کنيز فرموده بود، بدون کم وزياد انجام دادم، وقتى که نامه به دست آن کنيز رسيد، گريه سختى کرد وبه عمر بن يزيد گفت: (مرا به صاحب اين نامه بفروش). وسوگند غليظ وتأکيد آميز ياد کرد که اگر مرا به صاحب اين نامه نفروشى، خود را هلاک مى کنم، من با عمر بن يزيد در مورد قيمت آن کنيز، گفت وگوى بسيار کردم، تا اين که به همان مبلغى که امام هادى عليه‌السلام به من سپرده بود راضى شد، کيسه دينارها را به او دادم، او آن را کامل يافت وگرفت وکنيز در حالى که خندان وشادمان بود، در اختيار من قرار گرفت، وهمراه او به حجره اى که در بغداد گرفته بودم رفتيم، هنوز در آن حجره مستقر نشده بوديم که آن کنيز نامه مولايم امام هادى عليه‌السلام را از جيبش درآورد، ومى بوسيد وبر چشم ها وصورت وبدنش مى کشيد.

من از روى تعجّب به کنيز گفتم: (تو نامه را اين گونه بر چشم وصورتت مى کشى ومى بوسى، با اين که صاحبش را هنوز نمى شناسي؟!)

او در پاسخ من فرمود: (اى بى چاره، تو به مقام فرزندان پيامبران معرفت پيدا نکرده اى، گوشَت را به من بسپار، ودلت را متوجه من کن تا شرح حالم را براى تو شرح دهم).

نام من (مليکه) است، دختر يَشوعا فرزند قيصر (١٣) هستم، ومادرم از فرزندان حواريّون، منسوب به وصى حضرت عيسى عليه‌السلام يعنى، شمعون است، اينک تو را به حادثه عجيب وشگفت انگيزى خبر مى دهم، بدان که:

جدّم قيصر مى خواست مرا به عقد همسرى برادرزاده اش درآورد، ومن در آن هنگام سيزده سال داشتم، قيصر، جمعى از نواده هاى حواريون، از کشيش ها وروحانيان بلند پايه مسيحيى را که سيصد مرد بودند به کاخ خود دعوت کرد، ونيز هفتصد نفر از شخصيت ها وصاحب منصب ها واُمراى ارتش وسرداران سپاه خود، وسران قبايل را که چهار هزار نفر بودند به کاخ خود فرا خواند، آن گاه دستور داد تختى باشکوه آوردند که آن را به انواع جواهرات تزيين کرده وآن تخت را بر روى چهل پايه نهاده بودند صليب ها وبت هاى خود را بر بلندى ها نهادند، آن گاه برادرزاده قيصر به دستور قيصر بر بالاى تخت رفت واستوار گشت.

در اين هنگام کشيشان انجيل ها را گشوده تا بخوانند، ناگاه صليب ها وبت ها از بالا به زمين واژگون شدند، وپايه هاى تخت فرو ريخت، وتخت بر زمين سرنگون گرديد، وبرادرزاده قيصر به زمين افتاد وبى هوش شد، به گونه اى که کشيش ها رنگ پريده وپريشان ولرزه بر اندامشان افتاد. کشيش بزرگ به جدّم (قيصر) گفت: ما را از اين کار (١٤) معاف بدار واين کار را نکن، چون اين کار باعث پديدار شدن ناخُجستگى مى گردد، وهمين نشانه آن است که آيين مسيحيّت به زودى نابود مى شود. قيصر اين حادثه را به فال بد گرفت، ودستور داد بار ديگر همان پايه هاى فرو ريخته را برپا نموده وتخت را بر روى آن پايه ها بگذارند وصليب ها وبت ها را در جاى خود قرار دهند، تا اين بار، برادرِ آن برادرزاده نگون بخت را بياوريم وبه همسرى اين خانم (مليکه) درآوريم تا سعادت آن برادر، نحوست اين برادرزاده تيره بخت را از بين ببرد.

اين دستور قيصر انجام شد، وبرادرزاده جديد بر روى تخت قرار گرفت، همين که کشيشان انجيل ها راگشودند ومشغول خواندن شدند، باز پايه ها فرو ريخت صليب وبت ها در هم ريختند وتخت وسرنشين آن سرنگون شد، وحاضران از وحشت متفرق گشتند، جدّم قيصر سخت غمگين شد، وبه حرم سراى خود بازگشت، وپرده ها را بياويختند، شب شد، من در همين شب در عالم خواب ديدم؛ حضرت مسيح عليه‌السلام وشمعون وگروهى از حواريّون (١٥) در کاخ جدم به گرد هم آمده اند، منبرى از نور را که بر اثر بلندى سر به آسمان کشيده بود، آوردند ودر همان جا که قيصر، تخت خود را نهاده بود، بر زمين گذاشتند، ناگاه حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ودامادش على عليه‌السلام همراه جمعى از فرزندانش وارد کاخ شدند. حضرت مسيح عليه‌السلام به پيش رفت ومحمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در آغوش گرفت واز او استقبال کرد. محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مسيح عليه‌السلام فرمود: (اى روح الله، من آمده ام تا از وصّی تو شمعون اين دختر مليکه را براى پسرم (١٦) خواستگارى کنم).

حضرت مسيح عليه‌السلام به چهره شمعون نگاه کرد وبه او فرمود: (شرافت وشکوه به سراغ تو آمده است، اينک بين خاندان خود وخاندان محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيوند خويشاوندى بر قرار ساز).

شمعون جواب مثبت داد، وبه همراه حاضران، بر فراز همان منبر نور (رفتند، حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطبه عقد را خواند ومرا به عقد ازدواج فرزندش، امام حسن عسکرى عليه‌السلام ، درآورد. حضرت مسيح عليه‌السلام وفرزندان محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وحواريّون همگى به آن گواهى دادند.

وقتى که از خواب بيدار شدم، ترسيدم که قصّه خوابم را براى پدر وجدّم بيان کنم. تا مبادا مرا به قتل برسانند. من هم چنان آن خواب را پنهان نمودم وبه کسى نگفتم، از آن وقت قلبم آکنده از علاقه وعشق به امام حسن عسکرى گرديد، به طورى که، بر اثر بى صبرى وبى قرارى، غذا نمى خوردم وآب نمى آشاميدم. از آن پس هر روز ضعيف ولاغراندام مى شدم ورنجور مى گشتم، به طورى که به سختى بيمار گشتم، جدّم قيصر همه پزشک هاى شهرها را براى درمان من آورد، ولى از همه آنها نااميد شد، وخوب نشدم، تا اين که جدّم به من گفت: (اى نور چشمم، آيا در دنيا هيچ آرزويى دارى تا برآورده سازم؟) گفتم: همه درهاى گشايش به رويم بسته است، اگر شکنجه وعذاب را از اسيران زندانى مسلمان که در زندان هاى تو هستند بردارى، وزنجير ها وغل ها آزادسازى، وبه آنها لطف کرده وآزادشان کنى، اميد آن را دارم که حضرت مسيح عليه‌السلام ومادرش به من لطف بنمايند ومرا شفا بخشند.

جدّم قيصر، آرزوى مرا برآورد، وهمه زندانيان مسلمان را آزاد کرد، از آن پس روز به روز بهتر شدم، وکم کم غذا خوردم، خوشحال شدم، جدّم احترام شايان به اسيران نمود، ومن پس از چهارده شب در عالم خواب ديدم حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام سرور زنانِ جهان هستى، همراه حضرت مريم دختر عمران عليها‌السلام وهزار نفر از حوريان بهشت به ديدار من آمدند، مريم عليها‌السلام به من فرمود: (اين خانم (١٧) سرور زنان جهانيان مادر شوهرت ابومحمّد است). من تا حضرت زهرا عليها‌السلام را شناختم به او در آويختم وگريه کردم، واز اين که ابومحمّد عليه‌السلام به ديدار من نمى آيد از او گله مند شدم. حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود: تا در آيين مسيحيت باقى هستى پسرم ابومحمّد عليه‌السلام ، امام حسن عسکرى عليه‌السلام ، به ديدارت نمى آيد، اينک اين خواهرم مريم عليها‌السلام است که همراهم مى باشد، از دين خودت بيزارى بجوى، واگر علاقه به خشنودى خدا وحضرت مسيح عليه‌السلام ومريم عليها‌السلام وديدار ابومحمّد را دارى بگو: (اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ الاّ اللهُ، واَنَّ اَبى مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ؛ گواهى مى دهم که معبودى جز خـداى يکتا نيست، وپدرم محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسـول خداست).

من اين کلمات را گفتم، حضرت زهرا عليها‌السلام مرا به سينه اش چسبانيد، ومرا دلدارى داد وفرمود: (اکنون در انتظار ديدار ابومحمّد باش، ومن او را به نزد تو مى فرستم).

از خواب بيدار شدم، وآن دو کلمه شهادتين را به زبان مى آوردم ودر انتظار ديدار ابومحمّد عليه‌السلام به سر مى بردم. وقتى که شب واپسين فرا رسيد، با ابومحمّد عليه‌السلام در عالم خواب ديدار کردم، گويى به او عرض مى کردم: (اى دوست من، به من بى مهرى کردى پس از آن که در راه محبت وفراق تو جانم در خطر افتاد). فرمود: علت عدم ديدار من، چيزى جز اين نبود که تو در دين نصارى بودى، وقتى که مسلمان شدى، اينک هر شب به ديدارت مى آيم، تا خداوند آشکارا فاصله بين من وتو را بردارد.

از آن پس هر شب ابو محمّد عليه‌السلام در عالم خواب، به ديدارم مى آمد، تا اکنون که نزد تو، اى بِشر، هستم.

بِشر مى گويد: به مليکه گفتم: چگونه اسير شدی؟ با اين که در قصر زندگى مى کردی؟

مليکه گفت: يکى از شب ها ابومحمّد عليه‌السلام درعالم خواب به ملاقات من آمد وبه من چنين خبر داد: (جدّت (قيصر) به زودى لشکرى را براى جنگ با مسلمان در فلان روز روانه مى سازد، وخودنيز به دنبال آنها حرکت مى کند، آن موقع فرصت خوبى است که تو به صورت ناشناس به همراه آن کنيزان روانه شوى، واز فلان راه حرکت کن). آن روز فرا رسيد، ومن از فرصت استفاده کرده خود را به ميان کنيزان رساندم وبه راه افتادم، تا اين که پيشتازان مسلمان به ما رسيدند ما را اسير کردند، وآن گاه براى فروش به اين سرزمين آوردند که خود شاهد هستى، وتا اين ساعت هيچ کس جز تو کسى نمى داند که من دختر قيصر پادشاه روم هستم، واين را خودم به تو اطلاع دادم، پيرمردى که من به عنوان سهميّه غنيمت جنگى، کنيز او شدم، از من پرسيد: نامت چيست؟ نامم را به او نگفتم، در جواب گفتم: نامم نرجس است. گفت: اين نام، نام کنيزان است.

بِشر بن سليمان پرسيد: شگفت انگيز است که تو از اهالى روم هستى ولى زبان عربى را مى دانی؟! مليکه عليها‌السلام فرمود: از آنجا که جدّم علاقه بسيارى به من داشت، ومى خواست به مراتب ادب برسم، واز آداب ورسوم آگاه شوم، بانويى را که زبان عربى ورومى مى دانست، استخدام کرد که هر صبح وشام نزد من مى آمد، وزبان عربى را به من مى آموخت، تا اين که، زبان عربى را به خوبى ياد گرفتم.

# مليکه در شهر سامرا

بشر بن سليمان مى گويد: من مليکه را به شهر سامرِّ ا به محضر امام هادى عليه‌السلام بردم، امام هادى عليه‌السلام پس از خير مقدم، به مليکه فرمود: (خداوند متعال چگونه عزّت اسلام وذلّت نصرانيت، وشرافت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وخاندانش را به تو نشان داد؟).

ملکيه عرض کرد: (چگونه اين موضوع را براى شما اى پسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، تعريف کنم، با اين که تو از من به همه امور آگاه تر هستي؟).

امام هادى عليه‌السلام به او فرمود: دوست دارم مقدم تو را گرامى بدارم، کدام را دوست دارى، ده هزار دينار به تو بدهم، ويا اين که تو را به شرافت وافتخار ابدى مژده دهم؟ مليکه گفت: بشارت ابدى مى خواهم.

امام هادى عليه‌السلام فرمود: تو را بشارت مى دهم به فرزندى که غرب وشرق جهان را مالک مى شود، وسراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد کند، مليکه گفت: پدر اين فرزند کيست؟

امام هادى عليه‌السلام فرمود: پدر فرزند همان کسى است که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در فلان شب ودر فلان ماه ودر فلان سال رومى، تو را براى او خواستگارى کرد.

مليکه عرض کرد: منظور، مسيح عليه‌السلام ووصی او است؟

امام هادى عليه‌السلام جواب داد: بلکه، حضرت عيسى عليه‌السلام ووصی او تو را به عقد ازدواج او درآوردند.

مليکه گفت: منظور، فرزندت ابو محمّد (امام حسن عسکرى عليه‌السلام ) است؟

امام هادى عليه‌السلام فرمود: آيا ابو محمّد عليه‌السلام را مى شناسی؟

مليکه گفت: آيا از آن هنگام که به دست سرور زنان عالم حضرت زهرا عليها‌السلام ، اسلام را پذيرفتم تاکنون، شبى شده که ابومحمّد عليه‌السلام با من ديدار نکرده باشد؟

در اين هنگام امام هادى عليه‌السلام به کافور خادم فرمود: به خواهرم حکيمه بگو به اين جا بيايد، کافور پيام امام هادى عليه‌السلام را به حکيمه عليها‌السلام رسانيد، حکيمه عليها‌السلام به محضر برادر آمد، امام هادى عليه‌السلام به او فرمود: آن کنيز همين است که از او ياد مى کردم.

حکيمه عليها‌السلام مليکه را در آغوش گرفت ومدت طولانى او را در آغوشش نگه داشت، بسيار از آمـدن او خوشحال گـرديد، آن گاه امام هادى عليه‌السلام به حکيمه فرمود: اى دختر رسول خدا، اين مليکه را به خانه خود ببر، وواجبات وسنّت هاى اسلام را به او بياموز، چرا که او همسر ابومحمّد ومادر قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف است. (فَانَّها زَوْجةُ اَبى مُحمّدٍ، واُمَّ القائمِ). (١٨)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

(١) بحار الانوار، ج٥٢، ص ٣٣٨. (٢) اين کتاب به نام الامام المهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف به قطع رقعى، به زبان عربى در ١٤٢ صفحه، از طرف المؤسسة المجتبى للتحقيق والنشر، واقع در بيروت، چاپ ومنتشر شده است که از چندين نام پيشنهادى ويراستار نام (جلوه جمال الاهي) بر آن انتخاب شد. (ناشر). (٣) اشاره به حديث شريف (وبِيُمْنِهِ رُزِقَ اْلوَرى، وبِوُجودِهِ ثَبَتِ الاَرْضُ والسَّماءُ) است. (٤) اشاره به حديث (لَولا الحُجّة لَساخَتِ الاَرْضُ بِاَهْلِها). (٥) امالى شيخ صدوق، مجلس ٣٨، ص ٢١٣، حديث١؛ روضة الواعظين، ص ٣١٥. (٦) کمال الدين شيخ صدوق، ص ٤٣٠ باب ماروى فى ميلاد القائم صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف حديث ٤؛ ارشاد شيخ مفيد، ج ٢، ص ٣٣٩؛ باب ذکر الأمام القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف اعلام الورى علاّمه طبرسى، ص ٤١٨؛ الفصل الثانى فى ذکر مولده واسم ابيه عليه‌السلام غيبة طّوسى، ص ٢٣٤، منتخب الانوار المضيئه، ص ٥٠. فصل ٥. (٧) اين احاديث در اين کتاب ها نقل شده است: کمال الدين شيخ صدوق، ص ٢٨٦- ٢٨٧و ٢٩٧و باب ما اخبر به النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من وقوع الغيبة بالقائم عجل الله تعالى فرجه الشريف وص ٤١١ باب فيمن انکر القائم، الفصول المختاره: ص ٢٩٧؛ مناقب آل ابى طالب، ج٢، ص ٢٢٧؛ کشف الغمّه، ج٢، ص ٥٢١؛ دعائم الاسلام، ج ٢، ص ١٨٨؛ اعلام الورى، ص ٤٢٤ و٤٢٥؛ غيبة طوسى، ص ٢٧١؛ العدد القويه، ص ٧٠ نبذة من احوال الأمام الحجه عجل الله تعالى فرجه الشريف کفاية الاثر، ص ٦٦، منتخب الانوار المضيئه، ص٢٧. (٨) سوره توبه، آيه ٣٢. (٩) در بحث هاى آينده زير عنوان (آيا تلفظ به نام او حرام است؟) سخن خواهيم گفت. (١٠) ر. ک. به دلائل الامامة طبرى شيعى، ص ٢٧١. (ومن القابه ايضاً: الخلف، الناطق، الثائر، المأمول، الوتر، المعتصم، المنتقم، الکرار، صاحب الرجعة، البيضاء والدولة الزهراء، القبابض، الباسط، الوارث سدرة المنتهى، الغاية القصوى، غاية الطالبين، فرج المؤمنين، کاسف الغطاء، و..).. (١١) نام گذارى امام هادى عليه‌السلام (وهم چنين فرزندش امام حسن) به عسکرى، از اين رو است که خليفه ستمگر وقت، آن حضرت را از مدينه به سامرّا برد، ودر آنجا در لشکرگاه خود تحت نظر محصور نمود، تا از آنجا خارج نشود، وعسکر به معنى لشکر است. (١٢) بشر بن سليمان برده فروش، از نوادگان ابو ايّوب انصارى بود (مترجم). (١٣) امپراطور روم. (١٤) ازدواج برادرزاده ات با نوه ات. (١٥) ياران خاص حضرت عيسى که مى گويند دوازده نفر بودند (ويراستار). (١٦) اشاره به امام حسن عسکرى، پسر اين صاحب نامه. (١٧) اشاره به حضرت زهرا سلام الله عليها. (١٨) غيبة الطّوسى، ص ٢٠٨-٢١٥.

#  بشارت امام از نزديک بودن ولادت مهدى موعود

ن. ک، کمال الدين، ص ٤٢٦-٤٢٨ باب ماورد فى ميلاد القائم، روضة الواعظين، ص ٢٥٨.

حضرت حکيمه (١) مى گويد: کنيزى به نام نرجس در خانه من بود، روزى برادرزاده ام امام حسن عسکرى عليه‌السلام به ديدار من آمد، وبه پيش شتافت وبا چشم پُر به نرجس عليها‌السلام نگاه کرد، به آن حضرت عرض کردم: (اى آقاى من، گويى خواهان نرجس عليها‌السلام هستى، تا او را به خدمت شما بفرستم؟)

امام حسن عليه‌السلام : نه اى عمّه، ولى در مورد اين خانم شگفت زده شده ام.

حکيمه: چرا از او شگفت زده شده ای؟

امام حسن: به زودى از اين خانم فرزند بزرگوارى که در پيشگاه خداوند، ارجمند است، متولّد مى شود.که خداوند به وسيله او سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده پر از عدل وداد کند.

حکيمه: اى آقاى من، او را به خدمت شما مى فرستم.

امام حسن: در اين مورد از پدرم اجازه بگير، اگر اجازه داد چنين کن.

حکيمه گويد: لباسم را پوشيدم وبه خانه امام هادى عليه‌السلام رفتم وسلام کردم ودر محضرش نشستم، هنوز سخنى نگفته بودم به من فرمود: (اى حکيمه، نرجس را نزد پسرم ابومحمّد بفرست).

حکيمه: اى آقاى من، به همين منظور، براى طلب اجازه به محضر شما آمده بودم.

امام هادى عليه‌السلام : اى مبارکه (٢) خداوند متعال دوست دارد که تو را در پاداش اين پيوند شريک سازد، خير وبهره اى از اين وصلت، نصيبت شما فرمايد.

حکيمه: درخانه امام هادى عليه‌السلام چندان نماندم، برخاستم وبه خانه ام بازگشتم، نرجس را زينت نمودم وزفاف امام حسن عليه‌السلام با نرجس را در خانه ام برقرار ساختم، آن حضرت چند روز در خانه ما بود، سپس عازم خانه پدرش امام هادى عليه‌السلام گرديد، من حضرت نرجس را همراه آن حضرت به خانه امام هادى عليه‌السلام فرستادم.

پس از مدتى امام هادى عليه‌السلام از دنيا رفت، وامـام حسن عسکرى عليه‌السلام جانشين پدر شد، من گاه وبى گاه به زيارتش مى رفتم، همان گونه که به زيارت پدرش امام هادى عليه‌السلام مى رفتم، روزى حضرت نرجس عليها‌السلام نزد من آمد وخم شد تا کفش مرا از پايم بيرون آورد، وبه من فرمود: (اى سرور من، کفشت را به من بده).

به او عرض کردم: بلکه تو سرور من وخانم من هستى، سوگند به خدا، پايم را به سوى تو دراز نمى کنم که کفشم را از پايم بيرون بياورى، ونمى گذارم تو براى من خدمت کنى، بلکه من تو را خدمت مى کنم ومنّت تو را به ديده مى نهم.

حکيمه گويد: در اين هنگام امام حسن عسکرى عليه‌السلام سخن مرا شنيد، به من فرمود: (اى عمه، خداوند بهترين پاداش را به تو بدهد). به محضر امام حسن عليه‌السلام رفتم وتا غروب در محضرش نشستم، در اين هنگام، حضرت نرجس را صدا زده وگفتم: لباس هايم را بياور تا بيرون روم.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: نه، اى عمّه جان، امشب در خانه ما بمان، زيرا همين امشب به زودى نوزادى که در پيشگاه خدا، بزرگوار وارجمند است، وسراسر زمين را پس از مرگ زمين، زنده مى سازد، چشم به اين جهان مى گشايد.

حکيمه: اى آقاى من، اين فرزند از کدام مادرى متوّلد مى شود؟ ومن هيچ گونه اثر حمل را از نرجس نمى بينم.

امام حسن: اين فرزند را فقط نرجس عليها‌السلام ، به دنيا مى آورد.

حکيمه: من در اين وقت به سوى نرجس رفتم وپشت وشکم نرجس را ملاحظه کردم، هيچ گونه اثر حمل وباردارى مشاهده نکردم. به محضر امام حسن عليه‌السلام بازگشتم وعـرض کردم: اثرى از حمـل در نـرجس عليها‌السلام نمى بينم.

امام حسن عليه‌السلام لبخندى زد وآن گاه به من فرمود: هنگامى که وقت فجر فرا رسيد، آن حمل براى تو آشکار مى گردد، زيرا مَثَل نرجس عليها‌السلام همانند مَثَل مادر موسى عليه‌السلام است،که اثر حمل موسى عليه‌السلام در مادرش ظاهر نشد، وهيچ کس تا هنگام ولادتش، به آن اطلاع نيافت، زيرا به دستور فرعون شکم هاى زنان حامله را براى يافتن موسى عليه‌السلام مى شکافتند، ماجراى اين فرزند نيز همانند ماجراى موسى عليه‌السلام است.

حکيمه گويد: به حضور نرجس رفتم، وگفتار امام حسن عليه‌السلام را براى او بازگو کردم، فرمود: چيزى واثرى از حمل ديده نمى شود.

آن شب را در خانه امام حسن عليه‌السلام ماندم، ودر محضر امام شام خوردم، وسپس در کنار حضرت نرجس عليها‌السلام خوابيدم، وهر ساعت مراقب او بودم، او خوابيده بود، حيرت زده بودم وهرچه زمان مى گذشت به حيرتم افزوده مى شد، در آن شب، بسيار به نماز ومناجات ودعا پرداختم، وقتى که در نماز شب به نماز وِترْ رسيدم، نرجس عليها‌السلام از خواب برخاست، ووضو گرفت ومشغول نماز شب شد، به فضا نگاه کردم ديدم فجر اوّل طلوع کرده است، در قلبم شکى راه يافت، که نزديک اذان صبح شده ولى از نرجس عليها‌السلام در مورد ولادت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف خبرى نيست.

ناگاه امام حسن عليه‌السلام در حجره صدا زد: (اى عمّه، شتاب نکن، که حادثه ولادت، نزديک شده است). در اين هنگام نرجس عليها‌السلام را مضطرب ديدم، او را در برگرفتم وبه سينه ام چسباندم، ونام اِلاهى را بر او خواندم، امام حسن عليه‌السلام صدا زد: (سوره قدر را بر او بخوان). متوجّه حضرت نرجس عليها‌السلام شدم وسوره (انّا اَنْزَلْناهُ فى لَيْلَةِ الْقَدْرِ..). را بر او خواندم، وبه نرجس عليها‌السلام عرض کردم: حالت چگونه است؟ فرمود: (امرى که مولا وسرورم تو را به آن خبر داده، آشکار شد).، به نرجس عليها‌السلام نزديک شدم وبا توجه کامل مشغول خواندن سوره قدر که امام سفارش کرده بود شدم، شنيدم جنين هم در رحم نرجس عليها‌السلام همين سوره را همراه من تلاوت مى کند، وبه من سلام کرد. من از آنچه شنيدم، هراسناک شدم.

امام حسن عليه‌السلام صدا زد: (از امر خداوند متعال تعجّب نکن، خداوند متعال، در کودکى حکمت را براى ما گويا کرد، وما را وقتى بزرگ شديم حجّت خود در زمين قرار داد). هنوز سخن امام حسن عليه‌السلام تمام نشده بود که نرجس عليها‌السلام از برابر چشمانم پنهان شد، او را نديدم، گويى بين من واو پرده اى آويزان گرديد. فرياد کنان به محضر امام حسن عليه‌السلام رفتم، به من فرمود: (اى عمّه، باز گرد، که به زودى نرجس عليها‌السلام را در مکان خود مى يابی). بازگشتم، ديدم پرده اى که بين من واو حايل شده بود، برداشته شده است، ناگاه نرجس عليها‌السلام را ديدم، ونورى که چشمانم را خيره مى کرد، در او مشاهده کردم، ناگهان کودکى را درکنار نرجس عليها‌السلام ديدم که به سجده افتاده وزانوانش را بر زمين نهاده، ودو انگشت سبّابه اش را به سوى آسمان بلند نموده وچنين مى گويد:

(اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيکَ لَه، واَنَّ جَدّى مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، واَنَّ اَبيِ اَميِرُ الْمُؤمِنيِنَ..).

گواهى مى دهم که معبودى جز خداى يکتا نيست، او همتا ندارد، وجدّم محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول خداست، وپدرم اميرمومنان است؛ سپس نام همه امامان عليهم‌السلام را يک به يک به زبان آورد وبه امامت آنها گواهى داد. وقتى به خودش رسيد گفت:

(اَللّهُمَّ اَنْجِزْ ليِ وَعْديِ، واَتْمِمْ ليِ اَمْريِ، وثَبِّتْ وَطْاتَيِ، وامْلأ الأرضَ بى عَدْلً وقِسْطاً)؛

خداوندا، وعده نصرتى را که به من داده اى به آن وفا کن، وامر خلافت وامامت مرا تمام کن، وتسلّط بر زمين وانتقام از دشمنانم را براى من ثابت واستوار گردان، وسراسر زمين را، به وسيله من پر از عدل وداد کن.

# درخشان ترين نور

در روايت ديگر از قول يکى از بانوان حرم امام حسن عليه‌السلام چنين آمده است: وقتى که امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف متولد شد نورى درخشان از او به سوى افق آسمان بالا رفت به گونه اى که صفحه آسمان را روشن ساخت، در ميان آن نور پرندگان سفيدى را ديدم که از آسمان به سوى زمين مى آمدند، وبال هاى خود را بر سر وصورت واعضاى حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف مى ماليدند وبه سوى آسمان باز مى گشتند.

امام حسن عليه‌السلام در حالى که خنده بر لب داشت فرمود: (اين پرندگان، فرشتگانى هستند که براى تبرّک جويى به وجود اين مولود فرود آمدند ورفتند، واين فرشتگان هنگام ظهور آن حضرت، از ياران او خواهند بود. (٣)

ودر حديث ديگرى آمده است که حکيمه عليها‌السلام مى گويد: امام حسن عليه‌السلام مرا صدا زد وفرمود: (اى عمّه پسرم را نزد من بياور). (٤) وقتى که روپوش را از بدن حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف برداشتم، او را ختنه کرده وناف بريده وپاک وپاکيزه يافتم، وديدم بر بازوى راستش چنين نوشته شده بود: (جاءَ الحق وزَهقَ الباطلُ، انَّ الباطِلَ کانَ زهوقاً) (٥) حق آمد وباطل نابود شد، به يقين باطل نابود شدنى است.

نوزاد را به محضر امام حسن عليه‌السلام آوردم، وقتى که نگاه نوزاد به پدر افتاد سلام کرد، امام حسن عليه‌السلام او را به بغل گرفت، زبانش را به دهان نوزاد نهاد، ودست مبارک بر پشت وگوش، وبندهاى دست وپاى نوزاد کشيد، سپس خطاب به او فرمود: (اى پسرم، به قدرت خدا سخن بگو). حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف گفت:

اعوذُ بالله منَ الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم؛ (ونُريدُ اَنْ نَمُنَّ على الذينَ استُضْعِفُوا فى الارضِ ونَجْعَلَهم اَئمةً ونجعلهم الوارثينَ؛ ونُمکِّنَ لهُم فى الارضِ ونُريَ فرعون وهامانَ وجُنُودَ هما مِنْهُم مّا کانوا يَحْذَرُونَ). (٦)

وخواستيم بر کسانى که در آن سرزمين فرودست شده بودند منّت نهيم وآنان را پيشوايان مردم گردانيم، وايشان را وارث زمين کنيم؛ ودر زمين قدرتشان دهيم واز طرفى به فرعون وهامان ولشکريانشان آنچه را که از جانب آن بيمناک بودند، بنمايانيم.

آن گاه آن نوزاد بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعلى اميرمؤمنان وساير امامان تا پدرش، با ذکر نام يکايک آنان درود فرستاد.

در آن جا پرندگانى ديده مى شدند که در بالاى سر آن حضرت جمع شدند، امام حسن عليه‌السلام يکى از آنان را صدا زد وفرمود: (اين کودک را حمل کن وبا خود ببر، واز او محافظت کن، ودر هر چهل روز او را نزد ما بياور). (٧)

يکى از آن پرندگان نزديک آمد، وآن نوزاد را در برگرفت وبا خود به سوى آسمان برد وساير پرندگان نيز به دنبال او حرکت کردند.

حکيمه مى گويد: شنيدم امام حسن عليه‌السلام فرمود: (تو را به همان کسى سپردم که مادر موسی؛ موسى را به او سپرد). (٨)

در اين هنگام نرجس عليها‌السلام گريه کرد، امام حسن عليه‌السلام به او فرمود: آرام باش، که شيرخوردن اين نوزاد بجز از سينه تو بر کس ديگر حرام است، به زودى به تو باز مى گردد، همان گونه که موسى عليه‌السلام به مادرش باز گردانده شد، واين است سخن خداوند در قرآن: (فَرَددنهُ الى اُمِّهِ کَى تَقَرَّ عَينُها ولا تَحْزَنَ) (٩) ما موسى را به مادرش باز گردانديم تا چشمش روشن شود، وغمگين نباشد.

حکيمه گويد: به امام حسن عليه‌السلام عرض کردم: (اين پرنده چه کسى بود؟).

امام حسن عليه‌السلام در پاسخ فرمود: اين پرنده، روح القُدُس است که از طرف خدا وکيل امامان شده تا آنها را توفيق دهد وبه وسيله او در راه آموزه هاى علم وتربيت ثابت قدم شوند.

حکيمه مى گويد: پس از آن که چهل روز گذشت، آن کودک به امام حسن عليه‌السلام باز گردانده شد، امام حسن عليه‌السلام مرا طلبيد، به محضرش رفتم، ناگاه چشمم به کودکى افتاد که در پيش روى امام حسن عليه‌السلام راه مى رفت، عرض کردم (مولاى من، اين کودک دو ساله شده است).

امام حسن عليه‌السلام لبخندى زد وسپس فرمود: (رشد ونمو فرزندان پيامبران وامامان هرگاه امام باشند، با ساير مردم فرق دارد، کودکى از ما در يک ماه به اندازه يک سال کودکان ديگر، رشد مى کند، وکودک ما در رحم مادرش سخن مى گويد، وقرآن مى خواند، وخداوند متعال را پرستش مى کند، ودرهنگام شير خوردن، فرشتگان از آنها اطاعت مى کنند، هر صبح وشب بر او نازل مى شوند. (١٠)

حکيمه گويد: هر چهل روز يک بار اين کودک را مشاهده مى کردم، تا اين که او را چند روز قبل از وفات امام حسن عليه‌السلام به صورت يک مرد کامل يافتم، به طورى که او را نشناختم، به امام حسن عليه‌السلام عرض کردم: (اين آقا کيست که به من امر مى کند در پيش رويش بنشينم؟)

فرمود: اين پسر نرجس عليهم‌السلام ، وجانشين من است، من پس از مدّت اندکى از دنيا مى روم، سخن اين آقا را گوش دهيد واز او اطاعت کنيد. حکيمه مى گويد: پس از چند روزى امام حسن عليه‌السلام از دنيا رفت، مردم از خانه او پراکنده شدند، سوگند به خدا من هر روز صبح وشام او را مى ديدم، واز هر چه سؤال کنيد، او به من خبر مى دهد، ومن به شما خبر مى دهم. به خدا سوگند من وقتى مى خواهم از او سؤالى کنم، هنوز سؤال نکرده، جواب مرا مى دهد. (١١)

# سخن گفتن امام مهدى عليه‌السلام

حکيمه مى گويد: سه روز از ولادت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف گذشت، مشتاق ديدارش شدم، به خانه امام حسن عليه‌السلام رفتم، تقاضاى ديدار حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف را کردم، امام حسن عليه‌السلام فرمود: کسى که از تو به او شايسته تر است، او را با خود برده است. به خانه بازگشتم وروز هفتم ولادت او، به محضر امام حسن عليه‌السلام رفتم، ديدم حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف در گهواره قرار گرفته وچهره او هم چون ماه شب چهاردهم مى درخشد. امام حسن عليه‌السلام به من فرمود: نزد پسرم بيا، نزديک رفتم، امام حسن عليه‌السلام زبانش را در دهان مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نهاد، سپس به او فرمود: (اى پسرم، سخن بگو!) حضرت مهدى در گهواره گفت: (اشهَدُ اَنْ لا اله الاّ اللهُ) گواهى مى دهم که معبودى جز خداى يکتا نيست.

سپس، صلوات ودرود بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واميرمؤمنان عليه‌السلام ويکايک امامان عليهم‌السلام تا پدرش فرستاد، آنگاه چنين خواند: بسم الله الرحمن الرحيم

(ونُريدُ اَنْ نَمُنَّ على الذينَ استُضْعِفُوا فى الارضِ..). (١٢)

سپس، امام حسن عليه‌السلام به او فرمود: (اى پسرم، آنچه را که خداوند، بر پيامبران در سؤالاتش نازل کرده بخوان).

حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نخست صحف آدم عليه‌السلام را تلاوت کرد، که به زبـان سريانى بود، سپس کتاب هاى ادريس عليه‌السلام ، نوح عليه‌السلام ، هـود عليه‌السلام ، صالح عليه‌السلام ، صحف ابـراهيم، تورات موسى، زبـور داوود، انجيل عيسى عليهم‌السلام ، وفرقان جدّم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تلاوت نمود، سپس قصه هاى پيامبران ورسولان را بيان کرد. (١٣)

آن گاه امام حسن عليه‌السلام فرمود: هنگامى که پروردگارم مهدى اين اُمت را به من عطا فرمود، دو فرشته فرستاد، آنها فرزندم را با خود به سراپرده عرش اِلاهى بردند تا اين که در پيشگاه خداوند متعال ايستادند، خداوند به مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف فرمود: (مرحبا به تو اى بنده من، يارى دين وآشکار شدن فرمان من وهدايت بندگانم به وسيله تو است، به خودم سوگند ياد کرده ام که به وسيله تو بگيرم وببخشم، وبه وسيله تو بيامرزم،و به وسيله تو مجرمان را، عذاب کنم، اى فرشتگان اين کودک را با کمال ملاطفت، به نزد پدرش برگردانيد، وبه او از جانب من بگوييد: (اين کودک رد ضمان وسايه پر مهر ودر پناه حفظ وحرمت من است تا آن هنگام که حق به وسيله او تحقق يابد وباطل نابود شود، وهمه دين به طور خالص براى من باشد). (١٤)

# نشانه هاى پيشاپيش حقانيت امام عليه‌السلام

ناگفته نماند، که اين حوادث شگفت انگيز در هنگام ماجراى ولادت حضرت ولى عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف با اين ويژگى هاى فوق العاده وقبل از آن، بلکه بسيار بيشتر از اينها چنان که در بعضى از تواريخ وروايات آمده، همانند حوادث شگفت انگيز در مورد پيامبران وامامانعليهم‌السلام در سرآغاز ظهور آنها، از نشانه هاى پيشاپيش حقانيّت پيامبرى پيامبران، وامامتِ امامان است.

وجود حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نسبت به ساير امامانعليهم‌السلام داراى امتيازات مضاعفى است، از اين رو، رخدادهاى حيرت انگيز از هنگام ولادت او، بلکه قبل از آن، بيشتر از امامان ديگر است، چرا که آن حضرت خاتم اوصيايى است که سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى کند.

بنابراين، همه اين وقايع شگفت انگيز در رابطه با آن حضرت، عجيب وبر خلاف انتظار نخواهد بود، که از آن به اِرهاصات (١٥) تعبير مى شود، ودر کتاب حق اليقين روايات ديگرى نيز در ارتباط با اين حوادث شگفت انگيز نقل شده است:

يکى از اين روايات، روايت محمد بن عثمان عمروى (١٦) است، که او گفت: هنگامى که حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف متولد شد، امام حسن عسکرى عليه‌السلام فرمود به ابى عمرو پيام دهيد نزد من بيايد، پيام امام را به او رساندند، او به محضر امام حسن عليه‌السلام آمد، امام به او فرمود: (ده هزار (١٧) رِطْل نان، وبه همين مقدار گوشت، خريدارى کن، وبه حساب من بين مردم تقسيم کنيد) وعلى بن هاشم مى گويد: امام حسـن عليه‌السلام ، تعـداد بسيار گوسفند را به عنوان عقيقه براى حضـرت مهـدى عجل الله تعالى فرجه الشريف قربانى نمود. (١٨)

# کنيز بودن مادر بعضى از امامان عليهما‌السلام

مادران بعضى از امامان عليهم‌السلام از جمله حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف کنيز بود، در نتيجه آنها از فرزندان کنيز بودند، به رغم پندار بعضى، اين موضوع هيچ گونه موجب کسر شأن امامان عليهم‌السلام نخواهد شد، چرا که در بينش اسلام ملاک برترى به تقواست، چنان که خداوند مى فرمايد: (اِنَّ اکرمَکُمْ عِنْدَ اللهِ اَتقاکُمْ) (١٩) گرامى ترين شما در پيشگاه خداوند با تقواترين شما است؛ جد پيامبر ما يعنى، حضرت اسماعيل عليه‌السلام فرزند يک کنيز بود که هاجر نام داشت. زيرا، خداوند عمل وتقوا ومعرفت وايمان انسان را، چه از زن آزاده وچه از کنيز، معيار برترى مى داند، ودر حديث از امامانعليهم‌السلام آمده فرمودند: (ان اللهَ لا يَنظُرُ الى صُورِکُمْ، ولکن يَنظُرُ الى قلوبِکمْ) (٢٠) خداوند متعال به صورت هاى شما نمى نگرد، بلکه به قلب هاى شما مى نگرد.

نتيجه اين که: اگر يک کنيز از نظر ايمان وعمل صالح باشد از زن آزاده برتر است، چنان که به همين دليل يک عبد (برده وغلام) در پيشگاه خدا برتر از يک مرد آزاد است، اين از يک سو، واز سوى ديگر اسلام وهمه اديان آسمانى، طبقه بندى غير شرعى را امضا نکرده است، چرا که در بينش اسلام واديان آسمانى، عرب بر عجم، جز به تقوا برترى ندارد (٢١) وامام صادق عليه‌السلام فرمود: (انسانى که در نژاد با شرافت است با انسانى که از نژادى پست ودرسطح پايين است، با ملاک تقوا بر يکديگر برترى مى يابند، من اصل وريشه انسان ها را از خاک مى دانم، آدم عليه‌السلام پدر همه انسان ها، وحوّا مادر همه بشر است، يک خدا همه را آفريده، وهمه مخلوقات، بندگان خدا هستند). (٢٢) بنابراين، کنيز بودن مادر بعضى از امامانعليهم‌السلام به هيچ وجه عيبى براى آنها نخواهد بود.

# آيا به زبان آوردن نام امام زمان عليهما‌السلام حرام است؟

در ميان علما وفقها اختلاف است که آيا نام گذارى وبه زبان جارى کردن نام مبارک آن حضرت جايز است يا حرام؟ چنان که قبلاً اشاره شد. مشهور بين فقها در زمان هاى اخير وعصر حاضر اين است که جايز است، زيرا حرام بودن آن را به عللى که ذکرمى شود به زمان غيبت صغرا (٢٣) اختصاص داشت، تا اين که در عصر شيخ بهايى (٢٤) اين موضوع به طور مشروح مطرح شد ومورد برسى قرار گرفت، وعلما کتاب هاى متعدّد در محور اين مسئله تأليف کردند، مانند: کتاب شرعية التسميه، جواز تلفّظ به نام امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف تأليف محقق داماد (٢٥) وکتاب تحريم التّسميه، تأليف شيخ ماحوزى (٢٦) ودر کتاب النّجم الثّاقب محدّث نورى، در اين باره بحث مفصّلى به ميان آمده است. (٢٧)

# چهره حضرت مهدى عليه‌السلام

حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از نظر سيرت وصورت شبيه ترين انسان ها به رسول خداست، شيخ صدوق در کتاب کمال الدين روايت مى کند که جابر بن عبدالله انصارى گفت: رسول خدا فرمود: (المهديُّ مِنْ وُلدى، اِسمُـهُ اسمى، وکنيتهُ، اَشبهُ الناس بى خَلقاً وخُلقاً...). مهـدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از فرزندان من، همنام من وهم کنيه من است، او شبيه ترين انسان ها از نظر ظاهر وباطن به من است، براى او غيبتى حيرت انگيز رخ مى دهد که امت هايى در ارتباط با آن حضرت گمراه مى شوند، سپس همانند شهاب ثاقب آشکار مى گردد، وسراسر زمين را پس از آن که پر از ظلم وجور مى شود، پر از عدل وداد مى کند). (٢٨)

چنان که روايت شده، شکل وشمايل آن حضرت، همانند چهره رسول خداست، همان گونه که در کتاب بحارالانوار و... نقل شده است. محدّثين بر اساس اين روايات گفته اند: چهر ه حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف سفيد متمايل به سرخ است، پيشانى بلند، بينى باريک، گود چشم وداراى ابرو به هم پيوسته است. نور از چهره اش به گونه اى مى درخشد که بر سياهى موى محاسن وسرش چيره مى گردد، فرق سرش وبين دو موى جمع شده که مانند الف در ميان دو واو، است، گشاده دندان است، آخر موى سرش (چون گيسو) چيده شده، بين دو شانه اش پهن وسياه چشم است، ساق پا وشکمش هم چون ساق پا وشکم جدش حضرت على عليه‌السلام است، ميان بالا است، بلکه ميان قامت وچهار شانه است. سر مبارکش مدوّر، گونه هايش نرم، وبرگونه راستش خالى هم چون ريزه مشکى که بر صفحه نقره افتاده است، موى عنبر بوى بر سرش بود، داراى شکل وقيافه جذّابى است که هيچ چشمى معتدل تر از آن را نديده است. (٢٩)

در روايت ديگر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده فرمود: (... خداوند در نسل حسين عليه‌السلام امامانى را قرار داده که آنها براى اجراى دستورهاى من بر مى خيزند، ووصيت مرا حفظ مى کنند، نهمين آنها قائم اهل بيت من، واحياگر امت من، است که در شمايل وشکل وقيافه وگفتار وکردار، شبيه ترين انسان ها به من است، پس از غيبت طولانى وحيرت گمراه کننده ظهور مى کند، فرمان خدا ودين اِلاهى را آشکار مى سازد، به نصرت خداوند وفرشتگان خدا، تأييد ويارى مى شود، سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى نمايد). (٣٠)

# برترى امام مهدى عليه‌السلام

پوشيده نماند که مقام حضرت امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از امامان پيشين، از امام سجّاد عليه‌السلام تا پدر بزرگوارش، برتر است، چنان که، از احاديث استفاده مى شود، درميان چهارده معصوم عليهم‌السلام ، از نظر درجه برترى، نخست رسول خداست، سپس اميرمؤمنان وفاطمه زهرا عليها‌السلام وامام حسن وامام حسين عليهما‌السلام وپس از اينها حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف وبعد از امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف امامان ديگر از امام سجّاد عليه‌السلام تا امام حسن عسکرى عليه‌السلام مى باشند. (٣١)

حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف داراى شرافت نَسَبى، در رابطه با پدران پاکش مى باشد، واز ناحيه مادر نيز، چنان که گفته شد، به شمعون الصّفا وصی حضرت عيسى عليه‌السلام مى رسد، در نتيجه، سلسله نسبش به بسيارى از پيامبران واوصيا، که يکى از آنها حضرت ابراهيم خليل عليه‌السلام است منتهى مى گردد.

نکته ديگر در برترى مقام حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف همان بس، که در روز ولادتش به وسيله فرشتگان به آسمان ها برده شد. (٣٢)

و در حديث ديگر از امام حسن عسکرى عليه‌السلام نقل شده که: خداوند متعال حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف را با اين سخنش برترى بخشيد: (مرحباً بِکَ عبيدى بکَ نُصرةُ دينى، واظهارُ اَمرِى، ومهديُّ عبادى، آليتُ انِّى بِکَ آخذٌ، وبِکَ اُعّطِى وبِکَ اغفر وبِکَ اُعَذِّبُ؛ (٣٣) مرحبا به تو اى بنده من، يارى دين وآشکار شدن فرمان من، وهدايت شدن بندگانم به وسيله تو انجام مى شود، سوگند به خودم ياد کرده ام که به وسيله تو بگيرم، ببخشم، وبه وسيله تو بيامرزم وبه وسيله تو گنه کاران را، عذاب نمايم). چنان که قبلاً ذکر شد.

و اين که حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف آخرين اوصياى اِلاهى وحجت هاست (٣٤) وبعد از او وصّى به اين معناى خاص نخواهد بود، (٣٥) واو متعهد به بيعت، با هيچ يک از جبّاران نخواهد بود ودست ظلمِ هيچ ستمکار وکافر ومنافقى به او نمى رسد، چنان که به بعضى از اجدادش به خاطر مصلحت اِلاهى نرسيد.

در حديث آمده: هنگامى که امام حسن مجتبى عليه‌السلام با معاويه صلح کرد، عده اى از مردم نزد آن حضرت آمده واو را در مورد بيعت با معاويه سرزنش کردند، امام حسن عليه‌السلام به آنها فرمود: (واى بر شما، شما نمى دانيد که من چه کار مفيدى، انجام داده ام، سوگند به خدا، آنچه انجام داده ام براى شيعيانم بهتر است از آنچه خورشيد بر آن مى تابد وغروب مى کند، آيا نمى دانيد که من امام شما هستم که اطاعتم بر شما واجب است، وبه تصريح رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يکى از دو آقاى اهل بهشتم، آيا نمى دانيد که همه ما بر عهده اش بيعت با طاغوت زمانش رخ مى دهد مگر قائم ما عجل الله تعالى فرجه الشريف که حضرت عيسى روح الله، فرزند مريم عليها‌السلام پشت سر او نماز مى خواند، خداوند متعال، محل تولدش، وشخص او را پنهان مى سازد، تا هيچ کس از جبّاران بيعت او را نطلبد. اين قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف نهمين نفر از فرزندان برادرم حسين عليه‌السلام ، وفرزند بهترين کنيزان خواهد بود، خداوند عمرش را طولانى مى کند، تا به قدرتش او را آشکار سازد، به چهره جوانى که کمتر از چهل سال دارد، تا همه بدانند که خداوند بر همه چيز توانا است). (٣٦)

از امتيازات حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف اين است که: پس از ظهور، حضرت عيسى بن مريم عليه‌السلام روح وکلمه خدا (٣٧) در نماز جماعت به او اقتدا مى کند، امام صادق عليه‌السلام از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى کند که فرمود: (... من ذرّيتى المهدى، اذا خَرَجَ نَزَلَ عيسى بنِ مريمَ لِنُصرَتهِ، فقدَّمَهَ وَصلّى خلفه؛ (٣٨) از نسل من حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف است، که وقتى قيام کند، عيسى بن مريم از آسمان به زمين براى يارى او فرود آيد، وآن حضرت را پيشاپيش صفوف قرار مى دهد، ودر نماز به او اقتدا مى کند).

واز محمّد حنفيه نقل شده که گفت: (ما خاندان، داراى شش امتياز هستيم که هيـچ کس از پيشينيان وآيندگان داراى آن نيست، محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرور رسولان، على عليه‌السلام سرور اوصيا، ومهدى اين اُمت، که عيسى بن مريم در نماز به او اقتدا مى کند، از ماست). (٣٩)

ودر کتاب عيون اخبار الرّضا عليه‌السلام ، از حضرت رضا عليه‌السلام نقل شده فرمود: (اذا خرج المهدى مِن ولدى نزل عيسى بن مريم فصلى خلفه؛ (٤٠) هرگاه فـرزندم مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از نسل من ظاهر شـود، عيسى عليه‌السلام از آسمان فرود آيد ودر پشت سر او نماز مى خواند).

امتياز ديگر حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف اين است که: هنگام ظهورش نداى عظيمى از آسمان شنيده مى شود، چنان که روايات بسيار به اين موضوع اشاره نموده اند، از جمله: از على بن ابراهيم روايت شده که در تفسير اين آيه (واستمِعْ يَوْمَ يُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَريبٍ) (٤١) وگوش فرا ده ومنتظر چيزى باش که منادى از مکانى نزديک ندا مى دهد، فرمود: (منادى حق به نام قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ونام پدرش ندا کند). (٤٢)

در روايت ديگر از امام باقر عليه‌السلام نقل شده فرمود: (منادى حق از آسمان به نام قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ندا کند، همه انسان ها در مغرب ومشرق، صداى آن حضرت را مى شنوند، از هراس آن صدا، هر کسى که در خواب است بيدار مى گردد، وهرکس که ايستاده مى نشيند، وهرکس که نشسته است مى ايستد، آن گاه خداوند آنها را که، از اين ندا عبرت گرفتند وجواب مثبت دادند، مشمول رحمتش قرار دهد، صداى اول، صداى جبرئيل روح الأمين است که در ماه رمضان شب جمعه شب ٢٣ اين ماه است). چنان که اين مطلب در کتاب غيبة النّعمانى (٤٣) نيز نقل شده، واحاديث بسيار به آن دلالت دارند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

(١) خواهر امام هادى عليه‌السلام . (٢) معمولاً به بانوانى که شريف وپر برکتند در عرب مرسوم ومعمول است چنين بانوانى را با اين لقب (مبارکه) خطاب مى کنند، (ويراستار). (٣) کمال الدين شيخ صدوق، باب ٤٢، ص ٤٣١. باب ماروى فى ميلاد القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف حديث٧. (٤) غيبة الطوسى، ص ٢٣٩، بحار الانوار، ج ٥١، ص ٢٦ باب ٣٧ ح ١. (٥) سوه اسراء، آيه ٨١. (٦) سوره قصص، آيه ٥ و٦. (٧) بحار الانوار، ج ٥٣، ص ٣٢٧. (٨) بحار الأنوار: ج ٥١ ص ١٤، ب ١، ح ١٤. (٩) سوره قصص، آيه ١٣. (١٠) بحار، ج ٥١، ص١٤، ب١، ح ١٤. (١١) بحار، ج ٥١، ص١٤، ب١، ح ١٤. (١٢) سوره قصص، آيه ٥. (١٣) بحار الانوار، ج ٥١، ص ٢٧،ب١،ح ٣٧. (١٤) همان، ص ٢٧و ج٤٢، ص ١٦٦، ب٢٤. (١٥) ارهاصات، يعنى نشانه هايى که براى حقانيّت امامت از قبل اتفاق افتاده باشد. (ويراستار). (١٦) دومين نايب خاص امام زمان ـ عج. (١٧) معادل ٣٢٧٦ کيلوست. (١٨) بحارالانوار، ج ٥١، ص٥ باب١ ح٩. (١٩) سوره حجرات، آيه ١٣. (٢٠) بحار الانوار، ج ٧٤، ص ٩٠. (٢١) بحار الانوار، ج ٧٣، ص ٣٥٠. (٢٢) بحار الانوار، ج ١٠، ص ١٧٠. (٢٣) غيبت صغرا از سال ٢٦٠ هـجرى تا سال ٣٢٩ حدود ٧٠ سال بود که نُواب خاص چهارگانه امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف در اين زمان، به تناوب، واسطه بين آن حضرت و شيعيان بودند. (٢٤) محمّد بن حسين عاملى متوفاى سال ١٠٣٠ هـ ق. (٢٥) سيد محمد باقر حسينى گرگانى معروف به محقق داماد، متوفاى سال ١٠٤٠ هـ ق از فلاسفه بزرگ، و محققين فقها و مراجع عصر صفويه بود. (مترجم). (٢٦) سليمان بن عبدالله ماحوزى بحرانى، از علماى محقق و متبحر، صاحب تأليفات بسيار، متوفاى ١١٢١ هـ.ق که در (دونج) يکى از روستاهاى ماحوز در مقبره ميثم بن معلى به خاک سپرده شد (فوائد الرّضويه محدث قمى، ص ٢٠٥). مترجم. (٢٧) مؤلف معظم قُدّس سره در موسوعة الفقه، ج ٩٣، کتاب المحرمات، ص ١٩٨ مى نويسد: (ظاهر اين است که تلفظ به نام مبارک امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف حرام نيست، گرچه بعضى از فقها به دليل بعضى از روايات آن را حرام مى دانند، مانند: روايت صحيح ابى رئاب از امام صادق عليه‌السلام (وسائل الشيعه، ج ١٢، ص ٤٨٦، حديث٤ باب ٣٣) وروايت صحيح ديگر در همين کتاب (ص ٤٨٦، حديث ٦) و چند روايت ديگر. ولى ظاهر اين روايت بيان گر حرمت در موارد تقيّه است، چنان که بعضى از روايات به اين مطلب دلالت دارد، و در روايت حسن عمرى آمده: (توقيعى از ناحيه مقدسه امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف با خطى که مى شناختم صادر شد که آن حضرت نوشته بود: کسى که نام مرا در حضور مردم ببرد، لعنت خدا بر او باد) (وسائل الشيعه، ج١٢، ص ٤٨٦، حديث ١٣ باب ٣٣) به هر حال قول به حرمت مشکل است، واحتياط در ترک نام بردن آن حضرت است). (٢٨) کمال الدين، ص ٢٨٦. باب مااخبر النبى عليه‌السلام من وقوع الغيبة بالقائم عجل الله تعالى فرجه الشريف. (٢٩) غيبة الطّوسى، ص ٢٦٦. (٣٠) کمال الدين، ص ٢٥٧، باب ٢٤، حديث ٢. باب ماروى عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى النص على القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف وانه الثانى عشر من الأئمة عليهم‌السلام . (٣١) در اين باره به دو کتاب (من فقه الزهرا سلام الله عليها)، ج١، مقدمه، وافضل اُسوةٌ للنّساء) مراجعه کنيد. (٣٢) کمال الدين، ص ٤٢٨. (٣٣) بحار الانوار، ج ٥١، ص ٢٧، حديث ٣٧، وج ٥٢، ص ١٦٦. باب ٢٤. (٣٤) کمال الدين، ص ٤٤١، غيبة الطوسى، ص ٢٤٦و ٢٧٣. الصراط المستقيم، ج٢ ص ٢١٠ ب ١١، مصباح الکفعمه، ص ٤٩٧ زيارة المهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف، مصباح المتهجد: ص ٣٢٨، الخرائج: ص ٤٥٨. (٣٥) همان مدرک، ص ٤٤ وباب ٣٠٣ و٣١٦. (٣٦) کمال الدين، ص ٣١٦، باب ٢٩ باب ما اخبر به الحسن بن على بن ابى طالب عليه‌السلام من وقوع الغيبة بالقائم عجل الله تعالى فرجه الشريف. (٣٧) همان مدرک، ص ٧٧، ٢٥٠، ٢٨٠، ٢٨٤، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٤٥ و٥٢٧. (٣٨) امالى شيخ صدوق، ص ٢١٩، مجلس ٣٩، حديث ٤. (٣٩) خصال شيخ صدوق، ص ٣٢٠. (٤٠) عيون اخبار الرّضا، ج ٢، ص ٢٠٢. (٤١) سوره ق، آيه ٤١. (٤٢) تفسير القمّى، ج٢، ص ٣٢٧. (٤٣) غيبة النعمانى، ص ٢٥٣ و٢٥٤.

# دگرگونى حرکت افلاک

هنگام ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف سرعت افلاک (ستارگان وزمين) کُند وکاهش مى يابد در روايتى که از امام باقر عليه‌السلام نقل شده، آن حضرت فرمود: (هنگامى که قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف قيام کند به سوى کوفه حرکت مى کند، ودر کوفه هفت سال که طول هر سال آن معادل ده سال از سال هاى شماست (در مجموع هفتاد سال) سکونت نمايد، سپس آنچه را که خدا بخواهد انجام مى دهد).

راوى گويد: به آن حضرت عرض کردم: فدايت گردم: (چگونه بر طول سال ها افزوده مى شود؟) در پاسخ فرمود: (خداوند متعال به فلک (ستاره) فرمان مى دهد که توقّف کند واز سرعت خود بکاهد، ودر نتيجه روزها وسال ها طولانى گردد).

او مى گويد: به امام باقر عليه‌السلام عرض کردم: مردم مى گويند: (اگر فلک وستاره اى در مسير دائمى خود دگرگون شود، تباه ونابسامان مى شود).

امام باقر عليه‌السلام فرمود: اين گفتار از سخنان منکران خدا است، ولى مسلمانان چنين سخنى نمى گويند، وطبق اعتقادات خود نمى توانند چنين حرفى بزنند، زيرا خداوند ماه را (درماجراى شقّ القمر) براى پيامبرش دو نصف کرد (١) وقبل از آن، خورشيد، که غروب کرده بود، را براى يوشع بن نون وصى موسى، برگردانيد، واز طول روز قيامت خبر داد (کَاَلْفِ سَنَةٍ مِمّا تعُدُّونَ) (٢) مى باشد.

ومطابق بعضى از روايات، در عصر عدالت ودادگرى، سرعت سير فلک طولانى مى شود، با اين که در عصر ظلم وجور از سرعت سير آن کاسته مى شود، وما اين حديث را در احکام آداب وسنن نقل کرده ايم. (٣)

# از ويژگى هاى ديگر آن حضرت

وقتى که حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ظهور مى کند، مصحف اميرمؤمنان على عليه‌السلام را که آن حضرت بعد از رحلت رسول خدا آن را تدوين کرده ومشتمل بر تفسير وتأويل قرآن است.

ويژگى ديگر اين که همواره ابر بر بالاى سر آن حضرت سايه مى افکند، واز ميان آن ابر، منادى حق، با زبان فصيح وشيوا ندا مى کند، به گونه اى که همه جن وانس آن ندا را مى شنوند، منادى در آن ندا مى گويد: (اين مهدى آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى کند). (٤) اين ندا غير از آن نداى آسمانى است که قبلاً به آن اشاره شد.

ويژگى ديگر اين که: فرشتگان وجن وانس در لشکر آن حضرت براى يارى او حاضر مى شوند، چنان که در مورد حضرت سليمان پيامبر عليه‌السلام چنين بود. (٥)

ويژگى ديگر اين که حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف هنگام ظهور به شکل سى يا چهل ساله ظاهر مى شود، وايام طولانى روزگار، چهره او را دگرگون نمى سازد. (٦)

در روايت ديگر آمده: اباصلت هِرَوى مى گويد: به امام رضا عليه‌السلام عرض کردم؛ (نشانه هاى قائم شما هنگام خروج چيست؟) در پاسخ فرمود: نشانه اش اين است که از نظر سن وسال پير است، ولى چهره جوان دارد، به طورى که هر کس او را ببيند، گمان مى کند که او چهل سال يا کمتر دارد، ونيز از نشان هاى او اين است که با گذشت روزگار، پير نمى شود تا آن هنگام که اجلش فرا رسد. (٧)

# روابط محبت آميز حيوانات

از ويژگى هاى حکومت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف اين است که: همان گونه که حيوانات نسبت به همديگر ترس وهراس ندارند، از انسان ها نيز، ترس وهراس نخواهند داشت، وبين آنها اُلفت و رابطه مهرانگيز برقرار است، اميرمؤمنان على عليه‌السلام در يکى از سخنانشان فرمودند: (هنگامى که حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف قيام کند، آسمان باران خود را فرو مى فرستد، و زمين گياهانش را مى روياند، وهرگونه کينه وعداوت از دل هاى بندگان نسبت به همديگر برطرف مى شود، بين درّندگان وحيوانات اهلى صلح برقرار مى شود، به گونه اى که يک زن از عراق تا شام جز به سبزه زار قدم نمى نهد، وحال آن که زيورآلاتى با خود دارد در اَمان است، ودر مسير راه از گزند درندگان هيچ ترس وهراس ونگرانى به خود راه نمى دهد). (٨)

به عنوان مثال: در آن زمان زمين، نمونه کوچکى از بهشت مى شود، چنان که قرآن در توصيف بهشت مى فرمايد: (ونَزَعنا ما فِى صُدُورهِمْ مِنْ غِلً) (٩) وآنچه در سينه از کينه وحسد دارند ريشه کن مى کنيم؛ تا همه در صفا وصميميت با هم زندگى کنند.

# زنده شدن بعضى از مردگان

از ويژگى هاى حکومت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف اين است که: بعضى از مردگان زنده مى شوند، ودر رکاب او حضور پيدا مى کنند، چنان که روايت شده، امام صادق عليه‌السلام به يکى از شاگردانش به نام مفضّل فرمود: (از پشت کوفه (نجف) بيست وهفت نفر با حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ظهور مى کنند، که پانزده نفر از آنها از قوم موسى عليه‌السلام هستند، که به راه حق هدايت شده، وبه آن توجّه دارند، هفت نفر آنها اصحاب کهف مى باشند، وبقيّه عبارت اند از: يوشع بن نون، سلمان، ابودُجانه انصارى، مقداد ومالک اشتر، اين افراد در پيشگاه امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف به عنوان ياران وفرمانروايان، در خدمت آن حضرت خواهند بود). (١٠)

# زمين وگنج هايش

در عصر حکومت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف زمين، گنج ها وذخاير پنهان خود را که جداً بسيار است، آشکار مى سازد. باران هاى بسيار وپياپى مى بارد، ميوه ها وساير نعمت ها، فراوان مى شود، به گونه اى که حالت زمين نسبت به قبل، به طور کلى در همه ابعاد دگرگون مى شود، چنـان کـه طبق بعضى از رواياتـى که در تفسيـر اين آيه آمده: (يومَ تُبَدَّلُ الارضُ غَيرَ الاَرضِ) (١١) در آن روز اين زمين به زمين ديگر مبدل مى شود، به همين مطلب تفسير شده است.

# نيروى جسمانى آن حضرت

هنگامى که حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ظهور کند، دست مرحمتش را بر سر مردم مى نهد، در پرتو آن، هرگونه کينه وحسادت از ميان مردم نابود مى شود، ودانش ها فروان مى گردد، به طورى که براساس پاره اى از احاديث، آنچه تا کنون از دانش ها براى بشر، کشف وآشکار شده، تنها دو حرف (دو بخش) از علوم است، ولى در عصر ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف بيست وپنج حرف به اضافه دو حرف ديگر که قبلاً آشکار شده، آشکار مى گردد.

امام باقر عليه‌السلام از جدّش اميرمؤمنان على عليه‌السلام نقل مى کند که آن حضرت بر فراز منبر فرمود: (يخرجُ رَجلٌ منْ ولدى فى آخِرِ الزمان... اذا هزَّ رايتهُ اضاءَ لها ما بَينَ المشرق والمغربِ، ووَضعَ يَدَهُ على رؤوس العبادِ، فلا يبقى مؤمنٌ الا صار قلبهُ اشدُّ من زبر الحديد؛ (١٢) مردى از فرزندانم در آخر الزمان خارج مى شود، وقتى که پرچمش به اهتزاز درآيد وحکومتش پا برجا شود، بين مشرق ومغرب را روشن ونورانى سازد، وآن حضرت دستش را بر سر بندگان مى نهد، در آن وقت هيچ مؤمنى نيست مگر اين که قلبش محکم تر از پاره آهن مى گردد). وامام باقر عليه‌السلام وامام صادق عليه‌السلام فرمودند: (اذا قام قائمنا، وضعَ يَدَهُ على رؤوس العباد، فَجَمَعَ بها عقُو لَهُم، وکمّلت بها احلامَهم؛ (١٣) هنگامى که قائم ما قيام کند، دستش را بر سر بندگان مى نهد، در پرتو آن خرد هاى آنها را به کمک هم گرفته، وانديشه هاى شان را کامل مى سازد).

ويژگى ديگر اين که: نيروى فوق العاده اى در چشم ها وگوش هاى اصحاب حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف به گونه اى پديدار مى شود، که در فاصله چهار فرسخى وبيشتر، امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف را مى بينند، وصدايش را مى شنوند وعمر ياران آن حضـرت آن چنان طولانى شـود که امـام صادق عليه‌السلام فرموده: (ويعمر الرّجُلُ فى ملکهِ حتى يُولَدُ الفُ وَلدٍ ذکرٍ، لا يولَدُ فيهم اُنثي؛ (١٤) مردم درعصر حکومت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف عمر هاى طولانى مى کنند، تا آن جا که داراى هزار پسر شوند، که در ميان آنها هيچ دختر متولد نشود).

ظاهر اين عبارت اين است که تنها در ميان اين هزار نفر، يک دختر وجود ندارد، وگرنه روشن است که تولد دختر براى حفظ نظام جامعه تا قيامت استمرار دارد.

از ديگر ويژگى هاى حکومت آن حضرت اين که: در آن عصر، بلاها، آفت ها و ضعف وسستى از ياران وحاميانش برطرف مى شود، در اين مورد امام سجاد مى فرمايد: (هنگامى که قائم ما قيام کند، خداوند هرگونه بلا وآفت را از شيعيان، برطرف سازد، ودل هاى آنها را همانند پاره آهن محکم نمايد، ونيروى هر يک از آنها به اندازه نيروى چهل نفر مى شود. وآنها در آن عصر، فرمانداران وسرداران زمين خواهند شد). (١٥) نظير اين مطلب نيز در بيان ديگر امام صادق عليه‌السلام آمده است. (١٦)

در آن وقت، حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف پرچم رسول خدا را به اهتزاز درآورد، (١٧) وزره آن حضرت را بپوشد، وخداوند ابرى را در اختيارش مى گذارد، که داراى رعد وبرق است، امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف بر روى آن مى نشيند، آن گاه آن ابر آن حضرت را به راه هاى آسمان هاى هفت گانه مى برد، همچنين اين موهبت در اختيار بعضى از اصحاب آن حضرت نيز قرار مى گيرد). (١٨)

آيا منظور از اَرَضين (زمين ها) در اين حديث، همين طبقه زمين وقاره هاى آن است، ويا منظور تفسيرى است که امام رضا عليه‌السلام (درمورد ديگر) در معناى زمين ها نموده است؟ دو احتمال دارد.

# نبودن ترس وتقيه

در عصر حکومت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نه ترسى هست ونه تقيّه، چرا که آن حضرت شؤون زندگى مردم را آن چنان منظم وسامان مى دهد که مسئله خوف از سلطان ظالم يا ترس وتقيّه از دشمن منکر، وخون خوار، وجود ندارد. خداوند در اين مورد مى فرمايد:

(وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمَنوا وعَمِلوُا الصالحات ليستخلفنَّهُمْ فى الاَرضْ کما استخلَفَ الذينَ من قبلِهِم، وليمکنَنَّ لَهُمْ دينهم الذى ارتضى لَهُم ولَيُبَدِّلَنَّهُم مِنْ بَعْدِ خَوفِهِمْ امناً يَعبُدُونَنى لا يِشرکونَ بى شيئاً). (١٩)

خداوند به کسانى از شما را که ايمان آورده وکارهاى شايسته انجام داده اند، وعده مى دهد که قطعاً آنان را حکمران روى زمين خواهد کرد، همان گونه که به پيشينيان آنها، خلافت روى زمين را بخشيد، ودين وآيينى را که براى آنان پسنديد، پا بر جا وريشه دار خواهد ساخت، وترسشان را به آرامش وامنيت مبدّل مى کند، آن چنان، که تنها مرا مى پسندند، وچيزى را شريک من نخواهند ساخت.

# حاکميت بر شرق وغرب

يکى ديگر از ويژگى هاى حکومت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف اين است که: آن حضرت بر همه جهان از شرق وغرب، خشکى ودريا، کوه ودشت، تسلط مى يابد، چنان که امام هادى عليه‌السلام در مژده خود به حضرت نرجس عليها‌السلام فرمود: (مژده باد به تو، به فرزندى که بر همه دنيا از شرق وغرب حاکم ومالک مى شود). (٢٠)

طبق حديث ديگر، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (به زودى خداوند متعال سُنّتش را در وجود فرزند قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف جارى مى سازد، ودست حکومت او را بر شرق وغرب جهان مى گستراند، به طورى که هيچ راه وجايى از دشت وکوه که ذوالقرنين (٢١) به آنها دست يافت، باقى نمى ماند، مگر اين که بر آنها دست مى يابد، وخداوند گنج ها ومواد زمين براى او از درون زمين خارج مى سازد، وبا ترسى که بر دل هاى دشمنان مى افکند، او را يارى مى کند، پس سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى کند). (٢٢)

# قضاوت آن حضرت

حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف بين مردم با علم امامت، بدون نياز به حضور شاهد يا بيّنه (دو گواه عادل) وامثال آن، داورى مى کند، همان گونه که حضرت داوود عليه‌السلام وحضرت سليمان، طبق آنچه را که، روايات متعدد بيانگر آن است، طبق عِلم خود، قضاوت مى کردند، در کتاب کمال الدين از امام صادق عليه‌السلام نقل شده که در ضمن گفتارى فرمود: (هذا المهديُّ يَقضِى داوُدَ وسليمانَ عليه‌السلام ولا يُريدُ عليهِ بَيِّنة؛ اين مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف مانند: قضاوت حضرت داوود وحضرت سليمان عليهما‌السلام قضاوت مى کند، وبراى قضاوت خود بيّنه نمى طلبد). (٢٣)

ودر حديث ديگر فرمود: (... تا اين که خداوند متعال، قائم از خاندان رسالت را مى فرستد، ودر مورد آن دو نفر (حاکم بعد از رسول خدا) به حکم خداوند متعال، داورى مى کند، ودر اين مورد، بينه نمى طلبد). (٢٤)

# بشارت هاى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام

از پديده هاى جالب حکومت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف اين که: شمشير ها واسلحه هاى ديگر از آسمان براى يارانش آورده مى شود، حيوانات مطيع ياران وحاميان او مى گردند.

امام باقر عليه‌السلام در اين مورد مى فرمايد: (گويى اصحاب قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف را مى نگرم که بين مشرق ومغرب را دراختيار خود گرفته اند، وهمه چيز، حتى درّندگان زمين وپرندگان هوا از آنها اطاعت مى کنند، ودر هر چيز، حتى رضايت آنها را مى طلبند، تا آن جا که زمين بر زمين ديگر جلوه گرى (ومباهات) مى کند ومى گويد: امروز مردى از اصحاب قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف از روى من عبور کرده است). (٢٥)

دو نهر از آب وشير، در پشت کوفه (نجف اشرف) مقر حکومتش از سنگى که به پيامبر خدا موسى عليه‌السلام نسبت دارد، آشکار مى شوند، چنان که اين دو نهر از اين سنگ، در عصر حضرت موسى عليه‌السلام در بيابان تيه آشکار شد.

روايت شده، امام باقر عليه‌السلام فرمود: (هنگامى که قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف در مکه قيام کند، ومى خواهد به سوى کوفه روانه شود، منادى حق ندا مى کند: (آگاه باشيد هيچ کس غذا ونوشيدنى با خود بر ندارد) در اين هنگام آن سنگ منسوب به موسى عليه‌السلام همراه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف حمل مى شود، همان سنگى که از آن سنگ (با زدن عصا توسط موسی) دوازده چشمه جارى شد. (٢٦)

حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف در مسير راه مکه به کوفه، به هر منزل که مى رسد، آن سنگ را نصب مى کند، از آن، چشمه هاى مختلف مى جوشد، هر کس که گرسنه باشد، با نوشيدن آن سير مى شود، وهرکس تشنه باشد با آشاميدن آن، سيراب مى شود، وهمان توشه همراهان حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف است تا به نجف اشرف در پشت کوفه مى رسند، وقتى که به آن سرزمين رسيدند آب وشير به طور دائم از آن به جريان مى افتد، هر گرسنه وتشنه از آن شير وآب، سيراب مى شوند). (٢٧)

پديده جالب ديگرى اين که: پيامبر خدا عيسى بن مريم عليها‌السلام از آسمان، براى يارى حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف به زمين فرود آيد، ودر رکاب آن حضرت، با دشمنان مى جنگد، ودر نماز، به آن حضرت اقتدا مى کند، نخستين کسى که با آن حضرت بيعت مى کند، جبرئيل عليه‌السلام است.

در روايتى از اَبان بن تغلب نقل شده که امام صادق عليه‌السلام فرمود: (نخستين شخصى که با امام قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف بيعت مى کند، جبرئيل است، سپس جبرئيل با صداى بلند اعلام مى کند به طورى که همه خلايق صدايش را مى شنوند ومى گويد: (أتى امر الله فلا تَستعجلوهُ) (٢٨) فرمان خدا فرار رسيده است، براى آن شتاب نکنيد).

ودر عصر حکومت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف دجّال (که يک طاغوت گردنکش خوش ظاهر، از دشمنان آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است) (٢٩) واکنون وجود دارد، به فرمان حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف کشته مى شود. از بعضى از احاديث فهميده مى شود که دجّال نه از جن است ونه انسان ونه فرشته، واو از عصر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا زمان ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف زنده است. (٣٠)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (خداوند متعال چهارده هزار سال قبل از آفرينش موجودات، چهارده نور آفريد، واين انوار نخستين روح هاى ما بودند) شخصى از آن حضرت پرسيد: آن چهارده نفر کيانند ؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: آنها عبارت اند از: محمد، على، فاطمه، حسن وحسين وامامان از فرزندان حسين عليه‌السلام که آخرين آنها حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف است، که پس از غيبت، قيام مى کند، ودجّال را مى کشد، وسراسر زمين را از هر ظلم وجور، پاک مى نمايد). (٣١)

ونيز روايت شده، هنگامى که حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف رحلت کند، در نماز بر جنازه اش، هفت تکبير گفته شود، واين از ويژگى هاى اميرمؤمنان على عليه‌السلام بود. وبا ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف دولت جباران وستمگران نابود مى گردد، خدايا، در فرجش شتاب فرما، وراه خروجش را آسان گردان، وما را از ياران وحاميانش قرار بده.

# شمه اى از برکات ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام

با ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف خداوند در سراسر زمين آن گونه که دوست دارد، عبادت مى شود، وبه يارى اِلاهى، سراسر زمين همان گونه که پر از ظلم وجور شده پر از عدل وداد مى شود، ودين در سراسر جهان گسترده مى شود چنان که خداوند مى فرمايد: (لِيُظهِرَهُ عَلَى الدّينِ کُلِهِ) (٣٢) تا اسلام را بر ساير آيين ها غالب گرداند).

و در زيارتنامه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف چنين مى خوانيم: (السلام على المهدى الاُمم، وجامعِ الکلمَ، السلام عَلى المهدِى الذى وَعَد الله بهِ الاممَ اَنْ يَجْمعَ به الکلمَ ويلمَّ بهِ الشعثَ، ويملأ الارضَ عَدلاً وقِسطاً، ويُمکَّنَ لَهُ، وُيُنجِزَ بِهِ وَعْدَ المُؤمنين؛ سلام بر مهدى، که نجات بخش انسان هاست، وعقايد مختلف را در محور او گردآورى ويکپارچه نموده است، سلام بر مهدى اى که خداوند به امت ها وعده داده است که به وسيله او همه را در صف واحد با اعتقادات موزون به گِرد هم آورد، وبه وسيله او پراکندگى ها را سامان بخشد، وسراسر زمين را پر از عدل وداد کند، وامکانات را در اختيارش نهد، وبه وسيله او به وعده هايى که به مؤمنان داده شده وفا کند). (٣٣)

# اخلاق وسيره رسول خدا در سيماى حضرت مهدى عليه‌السلام

اخلاق وسيره زندگى امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف هنگام ظهور، همانند اخلاق جدّش رسول خداست، اما آنچه بعضى مى پندارند که باظهور آن حضرت، خون هاى بسيار ريخته مى شود وامثال آن، مطالبى است که دليلى بر آن نداريم.

از جابر بن يزيد جُعفى نقل شده که جابر بن عبدالله انصارى گفت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (المهديُّ من وُلدى، اسمُهُ اِسمى، وکنيَتُهُ کُنيتى، اَشبَهُ الناسِ بى خلقاً وخُلقاً، تکون بِهِ غيبةٌ وخيرةٌ..). مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از فرزندان من مى باشد، هم نام وهم کنيه من واز نظر جمال وکمال شبيه ترين انسان ها به من است، او داراى غيبتى طولانى است که همين موجب حيرت وسرگردانى مردم مى گردد). (٣٤)

ودر حديث ديگر آمده است، ابوبصير گويد: امام صادق عليه‌السلام از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل کرد که فرمود: (مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از من است، وشبيه ترين انسان ها در صورت وسيرت به من مى باشد). (٣٥)

حديث ديگر در همين باب در کتاب آمده: وقال ابو جعفر عليه‌السلام : (فى صاحب هذا الأمر سُنة من موسى عليه‌السلام وسُنة من عيسى عليه‌السلام وسنة من يوسف عليه‌السلام وسُنة من محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ... وأما من محمد فالقيام بسيرته وتبيين آثاره). (٣٦)

در حديث امام باقر عليه‌السلام در شأن حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف آمده: (صاحب الامر عجل الله تعالى فرجه الشريف داراى سنت هايى از پيامبران است، سنتى از موسى عليه‌السلام ، وسنتى از عيسى (عليه‌السلام )، وسنتى از يوسف عليه‌السلام ، وسنتى از محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ... دارد، اما آن سنتى که از محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد، اين است که در مسير ونور هدايت او، گام بر مى دارد، ورفتار خود را همانند سيره وشيوه او، هماهنگ مى سازد). (٣٧)

وامام باقر عليه‌السلام فرمود: (علم به کتاب خدا وسنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قلب مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف آن گونه روييده مى شود (٣٨) که زراعت به بهترين شکل خود در زمين روييده مى شود). واحاديث ديگر.

# روايات بسيار پيرامون حضرت مهدى عليه‌السلام

احاديث قدسى ورواياتى که از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وامامان معصوم عليهم‌السلام درباره حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف وويژگى هاى آن حضرت به ما رسيده، بسيار است، در اين جا نظر شما را به بخشى از اين روايات، از کتاب ارزشمند کمال الدين، شيخ صدوق، جلب مى کنيم:

# حديث قدسى درباره حضرت مهدى عليه‌السلام

در روايت آمده، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در شب معراج، خداوند به من خطاب کرد وچنين فرمود: (وبه تو عطا کردم اين راکه از نسل او (علی) يازده هدايت شده، آشکار کنم که همه آنها از نسل تو از ناحيه حضرت زهرا عليها‌السلام هستند، که آخرين آنها مردى است، که حضرت عيسى بن مريم عليها‌السلام پشت سر او نماز مى خواند، او سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى کند، من به وسيله او مردم را از هلاکت نجات بخشم، به وسيله او آنها را از گمراهى به سوى هدايت آورم، به وسيله او نابينا را بينا، وبيمار را شفا دهم).

به خداوند عرض کردم: (اى خداى من، واى سرور ومولاى من، اين موهبت در چه زمانى رخ مى دهد؟)

خداوند به من وحى کرد: (اين موضوع در عصرى واقع مى شود که علم (حقيقتی) نابود، وجهل آشکار گردد، قاريان قرآن زياد، ولى عمل به آن اندک شود، کشت وکشتار زياد شود، فقيهان هدايت کننده کم، وفقهاى گمراه کننده وخائن زياد شوند وبه تعداد شاعران افزوده شود، وامت تو، قبرهاى خود را مسجد خود قرار دهند، قرآن ها را زينت نمايند، ومسجد ها آرايش شود، وجور وفساد بسيار ومنکرات آشکار، وامت تو امر، به منکر ونهى از معروف نمايند، ومردان، در امور جنسى به مردها اکتفا نموده، و زن ها به زن ها بسنده نمايند، سلاطين کافر، ودوستان وطرفداران شان فاسق وياران شان ستمگر شوند، وصاحبان انديشه وفکر آنها، راه فسق وانحراف را اختيار کنند). (٣٩)

ودر حديث ديگر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده که فرمود: (خداوند متعال در شب معراج به من چنين خطاب کرد؛ سرت را بلندکن، سرم را به سوى آسمان بلند کردم، ناگاه نورهاى وجود على، فاطمه، حسن، حسين، على بن حسين، محمد بن على، جعفر بن محمد، موسى بن جعفر، على بن موسى، محمد بن على، على بن محمد، حسن بن على ومحمد بن حسن را ديدم؛ در ميان آنها حضرت قائم (ايستاده) بود، چهره اش مانند ستاره درخشان مى درخشيد). به خداوند عرض کردم: پروردگارا اين ها کيستند؟

خداوند فرمود: (اين ها امامان عليهم‌السلام هستند، واين شخصى که در ميان آنها قائم است، کسى است که حلال مرا در (سراسر جهان) حلال، وحرام مرا حرام مى کند، من به وسيله او از دشمنانم انتقام مى گيرم، وجود او مايه آرامِش دوستان من است، او دو بت لات وعُزّى را تر وتازه از قبر خارج مى کند، وآنها را مى سوزاند، که فتنه آن دو در آن روز (عصر خود) از فتنه گوساله وسامرى (عصر حضرت موسي) شديدتر است). (٤٠)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

(١) (... وانْشَقَّ الْقَمَرُ) سوره قمر، آيه١. (٢) سوره حج، آيه ٤٧، وارشاد مفيد، ج ٢، ص ٣٨٥؛ کشف الغمه، ج٢ ص ٤٦٦ باب: ذکر علامات قيام القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف، وروضة الواعظين: ص ٢٦٤، وکشف الغمه ج ١، ص ٤٢٤ و٥٢٦ وج٢ ص ٤٧٤ و٤٨٤ و٥٠٧ و٥٢١ و٥٣٤، والصراط المستقيم، ج ٢ ص ١١٤ و١١٦ و١٣٢ و١٤٤ و٢٢٠، والخرائج والجرائح:ص ١١٣٥ و١١٣٧، وتأويـل الأيات الظاهرة: ص ٥٣، روضة الواعظين: ص ٢٧٢ والأحتجاج: ص ٢٨٩، وارشاد القلـوب: ص٢٩٨، واعلام الورى ص٣٩١ و٤٢٧ و٤٦٣، والعمده: ص٤٣٠ ح ٩٠١، وغيبة الطوسى، ١٩١، وغيبة النعماني: ٥٧ و٧٤، وجامع الاخبار: ص٨، والفضائل: ص١٤٢، وکشف اليقين: ص ٣٢٨، وکتاب سُليم بن قيس: ص ١٥٢ و١٥٤، وکفاية الأثر: ص ٧٩ و٩٨، ومنتخب الانوار المضيئة: ص ٢٢ و٨٨. (٣) موسوعة الفقه، ج ٩٤ - ٩٧. (٤) بشارة المصطفى، ص ١٨٤؛ تأويل الآيات، ص٢١٢. (٥) الأنوار المضيئة: ص ٦٩، وکمال الدين، ص ٦٧٢ باب فى نوادر الکتاب: ح ٢٢. (٦) کمال الدين، ص ٣١٦؛ باب ٢٩، کشف الغمة: ج٢ ص ٥٢١، الصراط المستقيم: ج ٢ ص ١٢٨، الاحتجاج: ص ٢٨٩ اعلام الوري: ص ٤٢٧، کفاية الأثر: ص ٤٢٢. (٧) کمال الدين، ص ٦٥٢ باب ما روى فى علامات القائم، ح ١٢، والخرائج، ص ١١٧٠. (٨) خصال، ص ٦٢٦، علم اميرمؤمنان عليه‌السلام اصحابه فى مجلس واحداربعمائة باب ما يصلح للمسلم فى دينه ودنياه، وتحف العقول، ص ١١٥ آدابه عليه‌السلام لأصحابه وهى اربعمائة باب للدين والدنيا. (٩) سوره اعراف، آيه ٤٣ وسوره حجر، آيه ٤٧. (١٠) ارشاد شيخ مفيد، ص ٣٨٦ عن ابى عبدالله؛ اعلام الورى، ص ٤٦٤؛ الصّراط المستقيم، ج٢، ص ٤٥٤؛ بحارالانوار، ج ٥٣، ص٩٠و ٩١. (١١) سوره ابراهيم، آيه ٤٨. (١٢) کمال الدين شيخ صدوق، ص ٦٥٣، حديث ١٧. (١٣) کمال الدين، ص ٦٧٥ ح٣١ باب فى نوادر الکتاب. (١٤) ارشاد شيخ مفيد؛ بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٣٣٠. باب ٢٧ ح ٥٢ وص ٣٣٧ ح٧٧ روايت متن قسمتى از متن حديثى است که در بحارالانوار با اين عبارت نقل شده است عن ابى عبدالله: (ان قائمنا إذا قام اشرقت الارض بنور ربها واستغنى العباد مِن ضوء الشمش، ويعمر الرجل فى ملکه حتى يولد له ألف ذکر لايولد فيهم اثنى، ويبنى فى ظهر الکوفه مسجداً له ألف باب، ويتصل بيوت الکوفه بنهر کربلاء وبالحيرة حتى يخرج الرجل يوم الجمعه على بغلة سوقاًء يريد الجمعه فلايدرکها). (١٥) خصال شيخ صدوق، ص ٥٤١؛ ابواب الأربعين فمافوقه ح ١٤کمال الدين، ص ٦٧٣ حديث ٢٧؛ مشکاة الانوار، ص ٧٩، غيبة النعماني: ص٣١٠. (١٦) اختصاص شيخ مفيد، ص ٨ وانظر ايضاً الخرائج والجرائح: ص٨٣٩؛ اعلام الورى، ص٤٦٥؛ دلائل الامامة، ص٢٤٣. (١٧) کمال الدين شيخ صدوق، ص ٦٧٢، باب فى نوادر الکتاب، حديث ٢٣. (١٨) کمال الدين: ص ٦٧٢، باب فى نوادر الکتاب، حديث ٢٤. (١٩) سوره نور، آيه ٥٥. (٢٠) کمال الدين، ص ٤٢٣، باب ما روى فى نرجس سلام الله عليها. (٢١) در اين که ذوالقرنين کيست اختلاف است، ولى آنچه مسلّم است يک حاکم قدرقدرتى بوده است که به بخش عظيمى از دنياى آن زمان حکومت مى کرد ولذا در کشور گشايى ضرب المَثَلْ شده است. وآنچه مشهور است دو نفر در تاريخ به اين نام خوانده شده اند، دومى به ذوالقرنين ثانى مشهور است که در تاريخ بيشتر به اسکندر رومى اطلاق مى شود وامّا درباره ذوالقرنين اوّل که در قرآن در سوره کهف آيه ٨٣ از اين شخص نامى هم به ميان آمده است احتمالات زيادى داده اند که حضرت علامه طباطبايى قُدّس سرّه در ذيل همين آيه در جلد سيزدهم الميزان به طور مفصل بحث کرده است واحتمال اين که ذوالقرنين همان کوروش کبير باشد را، تقويت کرده است. (ويراستار). (٢٢) کمال الدين، ص ٣٩٤، حديث ٤ باب ماروى من حديث ذى القرنين. (٢٣) کمال الدين، ص ٦٧١، باب فى نوادر کتاب حديث ١٩. (٢٤) همان مدرک، حديث ٢١. نظير اين روايت، در ارشاد شيخ مفيد (ترجمه شده) ج٢، ص ٣٦١ آمده است. (٢٥) همان مدرک، ص ٦٧٣ باب فى نوادر دارالکتاب، حديث ٢٦. (٢٦) چنان که اين مطلب در آيه ١٦٠ اعراف آمده است. \_ (مترجم) کمال الدين، ص ٦٧١، ح١٧. (٢٧) کمال الدين، ص ٦٧١ باب فى نوادر الکتاب ح ١٧. (٢٨) سوره نحل، آيه ١؛ کمال الدين، ص ٦٧١، حديث ١٨. (٢٩) در اين باره به کمال الدين، ص ٥٢٧، باب ٤٧ باب حديث الدال وما يتصل به من امرالقائم مراجعه شود. (٣٠) کمال الدين، ص٦٧٢، حديث ٢٤. (٣١) کمال الدين، ص ٣٣٥ و٣٣٦، حديث ٧. باب ٣٣ باب ماروى عن الصادق عليه‌السلام من النص عن القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف وذکر غيبة وأنه الثانى عشر من الأئمة عليهم‌السلام . (٣٢) سوره توبه، آيه ٣٣؛ سوره فتح ـ آيه ٢٨؛ سوره صف، آيه ٩. (٣٣) بحار الانوار، ج ٩٩، ص ١٠١. باب٧ ح٢. (٣٤) کمال الدين: ص ٢٨٦، حديث ١ باب ما اخبر به النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من وقوع الغيبة بالقائم عجل الله تعالى فرجه الشريف. (٣٥) کمل الدين، ص٢٨٧، حديث٤. (٣٦) همان مدرک، ص٣٢٩، حديث١١. ومطابق بعضى از روايات؛ حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف سنتى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد که شمشيراست، يعنى با شمشير در راه دفاع از حق بر مى خيزد، وجنگ هايش جنبه دفاعى دارند، وجز اندکى را نمى کشد، که چنين جنگ هايى قبل از اسلام وبعد از آن، بى نظير است. (٣٧) کمال الدين، ص ٣٥١، حديث ٤٥. باب ٣٣. (٣٨) همان مدرک، ص ٦٥٣، حديث ١٨. (٣٩) کمال الدين، ص ٢٣٩، باب ٢٣، حديث ١. (٤٠) همان، ص ٢٤٠، باب ٢٣، حديث ٢.

# چند سخن از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره حضرت مهدى عليه‌السلام

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (على از من است، ومن از على هستم، على همسر دخترم، پدرِ نوه هايم حسن وحسين است. آگاه باشيد، خداوند متعال، من وآنها را حجت هاى خود بر بندگانش قرار داده واز نسل حسين عليه‌السلام امامانى قرار داده که آنها براى اجراى فرمان من قيام مى کنند، و وصيّت مرا حفظ مى نمايند، نهمين آنها قائم خاندان من است، که مهدى امت من است، وشبيه ترين انسان ها در شکل وقيافه وگفتار وکردار به من مى باشد، بعد از غيبت طولانى، ظهور مى کند، که دراين مدت مردم در حيرت گمراه کننده به سر مى برند، آن حضرت، پس از ظهور، فرمان خدا را اعلان مى کند، ودين خدا را آشکار سازد، از ناحيه خداوند وفرشتگانش يارى وتأييد مى شود، پس سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد نمايد). (١)

نيز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام فرمود: (امامان بعد از من دوازده نفرند، نخستين آنها تو هستى، وآخرين آنها قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف است، که خداوند به وسيله او سراسر جهان از مشرق تا مغرب را فتح مى کند). (٢)

نيز آن حضرت فرمود: (مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از فرزندان من، هم نام وهم کنيه من است، واز نظر صورت وسيرت، شبيه ترين انسان ها به من مى باشد، سپس همانند شهاب ثاقب مى آيد، وسراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى نمايد). (٣)

نيز پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از فرزندان من است، داراى غيبت طولانى وحيرت آور است که امت ها،بر اثر ناآشنايى با او، گمراه مى شوند، او ذخيره پيامبران (يعنى امور معنوى وکتاب هاى آسمانى آنها) را مى آورد، پس سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى نمايد). (٤)

# چند سخن از حضرت امام على عليه‌السلام درباره مهدى عليه‌السلام

در حديثى از اصبعْ بن نُباته نقل شده گفت: (به محضر اميرمؤمنان على عليه‌السلام رفتم: ديدم در فکر فرو رفته، وچشم بر زمين دوخته است). عرض کردم: (آيا به زمين علاقه يافته ای؟) فرمود: (من هرگز حتى يک روز علاقه به زمين ودنيا نيافته ام، ولى در مورد آن مولود که فرزند دهمين پسرم در فکر فرو رفته بودم، او مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف است که سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده پر از عدل وداد مى کند، او داراى غيبت حيران کننده اى است که اقوام بسيارى درباره آن غيبت گمراه مى شوند، واقوام بسيارى هدايت مى گردند). (٥)

نيز روايت شده: هر گاه در محضر على عليه‌السلام نام حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف برده مى شد، آن حضرت مى فرمود: (مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف غايب مى گردد) تا آن جا که انسان جاهل مى گويد: خداوند مردم را نيازمند آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ننموده است). (٦)

نيز اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود: (براى قائم از ما، غيبت طولانى است، گويى شيعيان را مى نگرم که در عصر غيبت او همانند گوسفند هاى بى چوپان، سرگردانِ بيابان ها هستند، وبه دنبال چوپان مى گردند، ولى او را نمى يابند. مگر آن کسى که در دينش ثابت واستوار است، وطولانى شدن غيبت، قلب او را سخت وتيره نکرده است، چنين کسى با من در درجه من در روز قيامت خواهد بود).

سپس فرمود: (وقتى که قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ما قيام کند، هيچ کسى (از جبّاران وطاغوتيان) در عهده او بيعتى ندارند (وتسليم هيچ کسى نمى شوند) از اين رو ولادتش مخفى، وخودش پنهان است). (٧)

# سخن حضرت زهرا عليها‌السلام در شأن مهدى عليه‌السلام

جابر بن عبدالله انصارى (يکى از اصحاب معروف وخوب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى گويد: (به محضر حضرت زهرا عليها‌السلام شرفياب شدم، در حضورش لوحى (٨) را ديدم که نام هاى امامان از فرزندانش در آن نوشته شده بود، آن نام ها را شمردم دوازده نفر بودند، وآخرى آنها قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف بود، سه نفر از آنها محمد، وچهار نفر از آنها علِى نام بودند). (٩)

عبدالله بن عباس گويد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (من سرور پيامبران، وعلى بن ابى طالب عليه‌السلام سرور اوصيـا است، واوصيـاى مـن بعد از من دوازده نفـرند، اوّليـن آنها على بن ابى طالب عليه‌السلام وآخـرين آنهـا قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف مى باشد). (١٠)

جابر بن عبدالله انصارى مى گويد: روز ولادت امام حسين عليه‌السلام به حضورسرورم حضرت زهرا عليها‌السلام رفتم تا به او تبريک بگويم، ناگاه در دستش لوحى درخشان وسفيد ديدم، نوشته آن را خواندم، ودر آن چنين نوشته شده بود: (ابوالقاسم محمّد بن عبدالله مصطفى، مادرش آمنه دختر وهب؛ ابوالحسن على بن ابى طالب مرتضى،مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف؛ ابو محمّد بن على نيکوکار، حسن مجتبي؛ ابو عبدالله حسين بن على پاک سرشت، مادر اين دو، فاطمه دختر محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ؛ ابومحمّد على بن حسين عادل، مادرش شهربانو، دختر يزدگردبن شاهنشاه؛ ابوجعفر محمّد بن على باقر، مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علي؛ ابوعبدالله جعفر بن محمّد صادق، مادرش ام فَروَه دختر قاسم بن محمّد بن ابوبکر؛ ابوابراهيم موسى بن جعفر موثّق، مادرش حميده؛ ابوالحسن على الرّضا، مادرش نجمه؛ ابوجعفر محمّد بن على پاکيزه، مادرش خيزران؛ ابوالحسن على بن محمّد امين، مادرش سوسن؛ ابومحمد حسن بن على ارجمند، مادرش سَمانه با کنيه ام الحسن؛ ابوالقاسم محمد بن حسن، حجّت خدا در روى زمين است، قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف، مادرش نرجس (درودهاى خدا بر همه آنها باد)). (١١)

وفى حديث آخر عن جابر ابن عبدالله الأنصارى قال: (دخلت على فاطمة وبين يديها لوح فيه اسماءِ الأوصيأ فعددت اثنى عشر إسماً آخرهم القائم، ثلاثه منهم محمد، واربعة منهم على صلوات الله عليهم اجمعين). (١٢)

# سخن امام حسن مجتبى عليه‌السلام درباره مهدى عليه‌السلام

امام حسن مجتبى عليه‌السلام در ضمن گفتارى فرمود: (آيا نمى دانيد که هيچ يک از امامان از ما نيست مگر اين که بيعت با طاغوت عصرش (به اجبار) بر عهده اش قرار گيرد، مگر قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف که حضرت عيسى (روح الله) بن مريم در نماز به او اقتدا مى کند، خداوند متعال ولادت او را پنهان داشته، و وجود مبارکش را مخفى نموده، تا هيچ کس بر او براى بيعت گرفتن، دست نيابد، اين شخص نهمين فرزند برادرم حسين عليه‌السلام است، پسر سرور کنيزان (نرجس سلام الله عليها) مى باشد، خداوند در غيبتش، عمرش را طولانى کند، سپس او را به قدرتش به صورت جوان کمتر از چهل سال آشکار سازد، اين براى آن است که همه بدانند خداوند بر هر چيزى توانا است). (١٣)

# سخن امام حسين عليه‌السلام درباره مهدى

امام حسين عليه‌السلام فرمود: (نهمين فرزندم داراى سنتى از يوسف، وسنتى از موسى بن عمران است، او قائم خاندان ما است، خداوند متعال کار او را در يک شب، سامان مى بخشد). (١٤)

نيز آن حضرت فرمود: (ازما دوازده نفر مهدى (هدايت شده) است، نخستين آنها اميرمؤمنان على بن ابى طالب عليه‌السلام وآخرين آنها، نهمين نفر، از فرزندان من است که امام وقائم به حق مى باشد، خداوند به وسيله او زمين را بعد از مرگش زنده مى کند، وبه وسيله او دين حق را آشکار مى سازد وبر همه آيين ها چيره وپيروز مى نمايد، اگرچه مشرکان نمى پسندند، او داراى غيبتى است که بر اثر طولانى بودنش، عدّه اى مرتد مى شوند، وعدّه اى ديگر ثابت قدم مى مانند، ومورد آزار قرار مى گيرند، به آنها به حالت مسخره، مى گويند: (اگر راست مى گوييد، اين وعده کى محقق مى شود؟) آن کس که در طول غيبتش صبر واستقامت کند، ودر اين راه، آزار ها ورنج ها وتکذيب ها را تحمّل نمايد، پاداشش، همانند مجاهدى است که در رکاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با شمشير با دشمنان مى جنگد). (١٥)

# سخن امام سجاد عليه‌السلام درباره حضرت مهدى عليه‌السلام

سعيد بن جُبيـر مى گويد: از امام زين العابدين عليه‌السلام شنيدم فرمـود: (در وجود قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف، سنتى از نوح عليه‌السلام هست که آن طول عمر آن حضرت مى باشد). (١٦)

نيز فرمود: قائم از ما، ولادتش بر مردم مخفى است، به طورى که مى گويند: (هنوز متولد نشده است. ووقتى که خروج کرد، هيچ يک از جباران براى بيعت گرفتن به او دست نيابد). (١٧)

نيز فرمود: (براى قائم ما دو غيبت است، غيبت صغرا وغيبت کبرا، يکى از اين غيبت ها طولانى تر از ديگرى است، غيبت اولى شش روز يا شش ماه يا شش سال (١٨) است، اما ديگرى، مدتش طولانى است، تا وقتى که بيشتر معتقدان به او متزلزل شده واز عقيده خود منصرف شوند، آن کس در اين راه ثابت قدم مى ماند که يقين قوى، وشناخت صحيح داشته باشد، ودر انجام آنچه که ما مقرّر کرده ايم، در خود احساس رنج نمى کند، وتسليم ما خاندان است). (١٩)

# سخن حضرت امام عليه‌السلام باقر درباره امام مهدى عليه‌السلام

محمّدبن مسلم مى گويد: امام باقر عليه‌السلام فرمود: قائم ما، به وسيله رُعب ووحشتى که خداوند بر دل دشمنانش مى افکند، آن حضرت را يارى مى کند، به يارى اِلاهى تأييد شود، زمين زير پايش مى پيچد (طى الارض دارد)، گنج ها براى او آشکار مى گردد، حکومت او به سراسر مشرق ومغرب مى رسد، خداوند متعال به وسيله او دينش را آشکار کرده، وبر همه اديان پيروز مى کند، اگرچه مشرکان از آن اکراه داشته باشند، در سراسر زمين جاى ويرانى باقى نمى نماند، همه را آباد مى نمايد، روح خدا، عيسى بن مريم از آسمان فرود آيد، ودر نماز به حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف اقتدا مى نمايد.

محمّد بن مسلم مى افزايد: از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم: (اى پسر رسول خدا، قائم شما در چه وقت ظاهر شده وقيام مى کند؟).

امام باقر عليه‌السلام در پاسخ فرمود: (آن هنگام که مردان به زنان وزنان به مردان شبيه شوند، ومردان به مردان، وزنان به زنان اکتفا کنند، زن ها بر اسب ها سوار گردند، وگواهی گواهان زور وظلم، پذيرفته شود، ولى گواهى گواهان عادل رد گردد، ومردم گناهان بزرگى مانند: خون ريزى، زنا ورباخوارى را سبک بشمرند..). (٢٠)

ابوايّوب مخزومى مى گويد: امام باقر عليه‌السلام در ضمن گفتار در شأن سيره دوازده امام وقتى که به ذکر آخرين نفر از آنها رسيد، فرمود: (امام دوازدهم کسى است که پس از ظهور او، حضرت عيسى عليه‌السلام پشت سر او نماز بخواند، بر تو باد، به اطاعت از سنت وروش او، وقرآن کريم). (٢١)

# سخن حضرت امام صادق عليه‌السلام در شأن حضرت مهدى عليه‌السلام

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (آگاه باشيد، سوگند به خدا قطعاً مهدى شما، از شما غايب مى گردد، تا اين که افراد نادان مى گويند: (از براى خدا نيازى به آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيست) سپس همانند شهاب ثاقب مى آيد، وسراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى کند). (٢٢)

سيد بن محمّد حِمْيَرى در ضمن حديث طولانى مى گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: (اى پسر رسول خدا، رواياتى از پدران شما در مورد عصر غيبت، وصحت وقوع آن، به ما رسيده است، به من خبر بده در مورد کدام يک از شما واقع مى شود؟).

امام صادق عليه‌السلام در پاسخ فرمود: (غيبت در مورد ششمين فرزند از نسل من، قرار مى گيرد وآن دوازدهمين امام هدايت است که بعد از رسول خدا هستند، که نخستين آنها اميرمؤمنان على عليه‌السلام است، وآخرين آنها قائم به حق است، که ذخيره خدا در زمين وصاحب الزّمان است، به خدا سوگند اگر حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف در عصر غيبت خود، به اندازه عمر نوح پيامبر که در ميان قومش زيست، باقى بماند از دنيا نمى رود تا ظهور کند، وسراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده پر از عدل وداد کند). (٢٣)

ابو بصير مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم فرمود: (سنت هاى پيامبران در رابطه با غيبت هايى که داشته اند، در مورد قائم ما از اهل بيت عليهم‌السلام مو به مو رخ مى دهد).

ابو بصير مى گويد: از آن حضرت پرسيدم: (اى پسر رسول خدا، قائم از شما اهل بيت کيست؟ امام صادق عليه‌السلام فرمود: (اى ابوبصير، او پنجمين نفر از نسل فرزندم موسى وپسر برترين کنيزان است، غيبت طولانى مى کند، به طورى که باطل گرايان درباره او به شک وشبهه مى افتند، سپس خداوند متعال او را آشکار مى سازد، آن گاه خداوند سراسر مشـرق ومغرب زمين را براى او فتح مى نمايد، وروح خدا عيسى بن مريم عليهما‌السلام از آسمان فرود آيد، ودر نماز به او اقتدا نمايد، در آن عصر سراسر زمين در پرتو نور پروردگارش، درخشان مى گردد، ودر سراسر زمين مکانى براى غير خداوند باقى نمى ماند، جز اين که خدا در آن زمين عبادت شود، وهمه دين براى خدا مى گردد، ودين باطلى باقى نمى ماند. هرچند مشرکان نپسندند). (٢٤)

# سخن حضرت امام کاظم عليه‌السلام در شأن امام مهدى عليه‌السلام

على بن جعفر از برادرش امام کاظم عليه‌السلام نقل مى کند که فرمود: (هنگامى که پنجمين نفر از فرزندان عباسى (٢٥) از دنيا رفت، خدارا، خدارا، در مورد مراقبت از دينتان، مبادا کسى شما را از دين منحرف سازد، بدان که براى حضرت صاحب الامر غيبتى وجود دارد که بر اثر طولانى بودنش، بعضى از معتقدان به او، از دين اعراض مى کنند، اين غيبت حادثه سختى از طرف خداوند است که خدا به وسيله آن مردم را امتحان کند، اگر پدران واجداد شما دينى را صحيح تر از آن مى يافتند، از آن پيروى مى کردند).

پرسيدم: (اى سرور من، پنجمين نفر از فرزندان عباسى کيست؟ فرمود: عقل هاى شما توان فهميدن آن را ندارد، وانديشه هاى شما کوچک تر از درک آن است، ولى اگر زنده بمانيد، به زودى آن را درک خواهيد کرد). (٢٦)

يونس بن عبدالرحمن مى گويد: به محضر امام کاظم عليه‌السلام شرفياب شدم، به او عرض کردم: (اى پسر رسول خدا، آيا قائم به حق، تو هستی؟). در پاسخ فرمود: (من قائم به حق هستم، ولى آن قائمى که سراسر زمين را از لوث وجود دشمنان پاک مى سازد، وآن را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى کند، پنجمين فرزند از نسل من است، غيبت طولانى دارد، به طورى که بعضى از معتقدان به او، مرتد مى شوند وبعضى به امامت ما راضى هستند، وما نيز به شيعه بودن آنها راضى هستيم، خوشا به حال آنها، خوشا به حال آنها، به خدا سوگند آنها در قيامت با ما ودر درجات ما هستند). (٢٧)

# سخن حضرت امام رضا عليه‌السلام در شأن حضرت مهدى عليه‌السلام

دِعْبل بن على خُزاعى گويد: قصيده اى براى مولايم حضرت رضا عليه‌السلام سرودم، که با اين شعر آغاز مى شد:

مدارسُ آياتٍ خَلَتْ مِن تلاوةٍو منزلُ وحی مقفرُ العَرَصاتِ

مدرسه هاى آيات قرآنى از تلاوت خالى مانده، وخانه هاى وحى اِلاهى، عرصه اش از سکوت افراد، خالى شده است. وقتى که به اين دو شعر رسيدم:

خُـرُوجُ امامٍ لا محالَةَ خارجٌ (٢٨)

يـُمَيِّزُ فينا کُـلّ حَـقٍّ وباطـلٍ يَقُومُ عَلَى اسم اللهِ والبَرَکاتِ

ويجزى عَلَى النَّعماءِ والنَّقمات ناگزير، خروج وقيام امام تحقق يابد، واو با نام خدا وبا برکات او قيام مى کند، وبراى ما هرگونه حق وباطل را معرفى کرده و جدا سازد، وبه خوبى ها وزشتى ها جزا وپاداش مى دهد).

امام رضا عليه‌السلام گريه کرد وسپس، سرش را به طرف من بلند نموده وبه من فرمود: اى خزاعى، روح القدس اين سخنان را بر زبانت جارى ساخته است. آيا مى دانى اين امام قيام کننده کيست؟

عرض کردم: (نه، اى مولاى من، جز اين که شنيده ام امامى از شما خروج وقيام کند، وسراسر زمين را از لوث فساد پاک سازد، وآن را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد نمايد). (٢٩)

امام رضا عليه‌السلام فرمود: (اى دِعْبِلْ، امام بعد از من پسرم محمّد عليه‌السلام ، وبعد از او پسرش على عليه‌السلام ، وبعد از على عليه‌السلام پسرش حسن عليه‌السلام ، وبعد از او پسرش، حجت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف است، که در زمان غيبتش مردم در انتظار ظهور او هستند، هنگامى که ظهور کرد، همه از او اطاعت کنند، اگر از دنيا جز، يک روز باقى نماند، خداوند متعال آن روز را طولانى کند تا آن امام ظاهر شود، وزمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد نمايد).

ريّان بن صَلْت مى گويد: از حضرت رضا عليه‌السلام پرسيدم: (آيا صاحب اين امر (قائم) تو هستي؟) در پاسخ فرمود: (صاحب اين امر هستم، ولى آن امامى نيستم که سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده پر از عدل وداد کند، چگونه من همان امام باشم، با اين که ضعفِ بدنم را، مشاهده مى کنی؟ قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف آن کسى است که وقتى خروج کند، سن وسال پيران دارد، ولى چهره اش جوان است، پيکر نيرومند دارد، به طورى که اگر دستش را به بزرگترين درخت روى زمين دراز کند، مى تواند آن را از ريشه بيرون آورد، واگر در ميان کوه ها فرياد بزند، کوه ها به لرزه درمى آيند وسنگ هايش به سختى کوبيده شوند، عصاى موسى عليه‌السلام وانگشتر سليمان عليه‌السلام در دست اوست، اين امام، چهارمين پسر از نسل من است، خداوند با پوشش خود تا آن زمان که بخواهد او را در پشت پرده غيبت نگه مى دارد، سپس آشکار شده، وسراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد کند). (٣٠)

# سخن حضرت امام جواد عليه‌السلام در شأن امام مهدى عليه‌السلام

حضرت عبدالعظيم حسنى گويد: (به محضر مولايم امام جواد عليه‌السلام رفتم، قصد داشتم در مورد حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف از او سؤال کنم که آيا از ماست يا ازغير ما؟).

آن حضرت ابتدا به سخن کرده وفرمود: (اى ابوالقاسم، قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ازماست، واو مهدى است که واجب است مردم در غيبتش انتظار او را بکشند، وهنگام ظهور از او اطاعت نمايند، او سومين فرزند از نسل من است، سوگند به خداوندى که محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به پيامبرى مبعوث کرد، وما را به مقام امامت، اختصاص داد، اگر از دنيا جز يک روز باقى نماند، خداوند آن روز را طولانى کند، تا مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ظاهر شود وسراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد نمايد، وخداوند متعال در يک شب، کار وقيام او را سامان بخشد، چنان که قيام هم سُخَنَش موسى عليه‌السلام را سامان بخشيد، در آن هنگام که موسى عليه‌السلام در بيابان به طرف آتش رفت تا اندکى از آن براى گرم کردن خانواده اش بياورد، وقتى بازگشت، به عنوان پيامبر ورسول خدا بازگشت).

آن گاه امام جواد عليه‌السلام فرمود: (اَفضل اَعمالِ شيعتنا اِنتظارُ الفَرَجِ؛ برترين اعمال شيعيان ما، انتظار فرج امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف است). (٣١)

صقر بن ابى دُلف مى گويد: از امام جواد عليه‌السلام شنيدم فرمود: (امام بعد از من، پسرم على عليه‌السلام است، امر او امر من، وسخن او سخن من، واطاعت او اطاعت من است، امام بعد از او پسرش حسن عليه‌السلام است، امر او امر پدرش، وسخن او سخن پدرش، واطاعت او اطاعت از پدرش مى باشد. سپس، سکوت نمود). عرض کردم: (اى فرزند رسول خدا، امام بعد از امام حسن عليه‌السلام کيست؟).

امام جواد عليه‌السلام گريه سختى کرد، وآن گاه فرمود: (بعد از حسن عليه‌السلام فرزندش قائم به حق ومورد انتظار است).

عرض کردم: اى پسر رسول خدا، چرا او به قائم ناميده شده است؟ فرمود: (زيرا پس از آن که ذکر ويادش از زبان ها مى افتد، وبيشتر معتقدان به امامتش مرتد مى شوند، قيام مى کند).

عرض کردم: چرا به او منتظر مى گويند؟ فرمود: (زيرا، او داراى غيبتى طولانى است، افراد مخلص همواره در انتظار خروجش به سر مى برند، واشخاص شَکّاک او را انکار کنند، ومنکران، ياد او را به مسخره مى گيرند، وتعيين کنندگان وقت خروجش، دروغ مى گويند، شتاب زدگان براى خروج او، به هلاکت مى رسند. ودر ميان اينها مسلمانان راستين نجات مى يابند). (٣٢)

# سخن حضرت امام هادى عليه‌السلام در شأن امام مهدى عليه‌السلام

ابوهاشم جعفر مى گويد از امام هادى عليه‌السلام شنيدم فرمود: (جانشين من بعد از من، پسرم حسن عليه‌السلام است، حال شما چگونه است در مورد جانشين بعد از او؟).

عرض کردم: براى چه، خدا مرا فدايت کند؟ فرمود: (زيرا شما شخص او را نمى بينيد، وتلفظ به نام او براى شما حرام است). (٣٣) عرض کردم: چگونه او را ياد کنيم؟ فرمود: بگوييد (حجّت از آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ). (٣٤)

# سخن امام حسن عسکرى عليه‌السلام در شأن فرزندش مهدى عليه‌السلام

احمد بن اسحاق (٣٥) مى گويد: (به محضر امام حسن عسکرى عليه‌السلام رسيدم با اين قصد که از جانشين بعد از او بپرسم، آن حضرت قبل از سؤال من گفت: اى احمدبن اسحاق، خداوند متعال از آن زمان که آدم عليه‌السلام را آفريده تا روز قيامت زمين را خالى از حجّت قرار نداده است، که خداوند به وسيله او بلا را، از اهل زمين دفع مى کند، وبه وسيله او باران را نازل مى کند، وبه وسيله او برکات زمين را خارج مى سازد.

احمد بن اسحاق مى گويد: به امام حسن عليه‌السلام عرض کردم: اى فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، امام وخليفه بعد از تو کيست؟ امام حسن عليه‌السلام با سرعت برخاست ووارد خانه شد، سپس بيرون آمد، وبر شانه اش کودکى بود که صورتش هم چون ماه شب چهارده مى درخشيد، حدود سه سال داشت، امام حسن عليه‌السلام به من فرمود: اى احمد بن اسحاق، اگر در پيشگاه خداوند متعال، کرامت نداشتى، ودر محضر حجّت هاى خدا، داراى احترام نبودى، اين پسرم را به تو نشان نمى دادم، اين پسر هم نام وهم کنيه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، همان کسى است که سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده پر از عدل وداد مى کند. (تا آخر حديث که مشروح آن بعداً ذکر مى شود). (٣٦)

روايات در اين مورد بسيار است ودر کتاب هاى کمال الدين شيخ صدوق (ره) وغيبة الطوسى، وغيبة النّعمانى وبحار الانوار ذکر شده اند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

(١) کمال الدين: ص ٢٤٥، باب ٢٤ ح ٢. (٢) همان، ص ٢٦٧ ـ ٢٦٨، باب ٢٤، حديث ٣٥. (٣) کمال الدين، ص ٢٧١، باب ٢٥، حديث ١. (٤) همان، ص ٢٧٢، باب ٢٥، حديث ٥. (٥) کمال الدين، ص ٢٧٤، باب ٢٦، حديث ١. (٦) همان، ص ٢٨٥، باب ٢٦، حديث ٩. (٧) همان، ص ٢٨٦ و٢٨٧، باب ٢٦، حديث ١٤. (٨) صفحه نوشته شده اي. (٩) کمال الدين، ص ٢٥٦، باب ٢٤ حديث ١٣. (١٠) همان، ص ٢٦٦، باب ٢٤، حديث ٢٩. (١١) همان، ص ٢٨٩، باب ٢٧، حديث ١، حديث لوح به صورت مفصل تر، دراصول کافى، ج١، ص ٥٢٧ و٥٢٨ آمده است. (مترجم). (١٢) کمال الدين، ص ٢٩٤، باب ٢٧ حديث ٤. (١٣) کمال الدين، ص ٢٩٧، باب ٢٩، حديث٢. (١٤) همان، ص ٢٩٧، باب ٣٠، حديث ١. (١٥) کمال الدين، ص ٢٩٨، باب ٣٠، حديث٣. (١٦) همان، ص ٣٠٢، باب ٣١، حديث ٤. (١٧) همان، حديث ٦. (١٨) علامه مجلسى (ره) در شرح اين سخن مى نويسد: (شايد شش روز و...، اشاره به حالات مختلف حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف در عصر غيبتش باشد، در شش روز اول، هيچ کس از ولادت او، جز بستگان واصحاب بسيار خـاص، با خبر نشدند، وبعد از شش ماه، عده اى از خـواص با خبر مى گردند، وپس از شش سال، هنگام وفات پدرش امام حسن عسکرى عليه‌السلام ، امر او براى بسيارى از مردم آشکار مى شود. ويا اشاره به اين است که پس از امامتش، تا شش روز کسى به آن مطلع نمى شود، سپس بعد از شش ماه، شهرت مى يابد، وبعد از شش سال، امر سفيران او (نواب چهارگانه خاص او) آشکار وگسترش مى يابد. (منه رحمه الله). (١٩) کمال الدين، ص ٣٠٣، باب ٣١، حديث ٨. (٢٠) کمال الدين: ص ٣١٠ باب ٣٢ حديث ١٦. (٢١) کمال الدين، ص ٣١٠ ـ ٣١١، باب ٣٢، حديث ١٧. (٢٢) همان مدرک، ص ٣٢١، باب ٣٣، حديث ٢٢. (٢٣) همان، حديث ٢٣. (٢٤) کمال الدين، ص ٣٢٤، باب ٣٣، حديث ٣١. (٢٥) يعنى خليفه پنجم، هارون الرشيد عباسي. (٢٦) کمال الدين، ص ٣٣٦ـ ٣٣٧، باب٣٤، حديث ١. (٢٧) کمال الدين، ص ٣٣٨، باب ٣٤، حديث ٥. (٢٨) در بعضى از روايات،واژه (واقعٌ) به جاى (خارجٌ) ذکر شده است. (٢٩) کمال الدين، ص ٣٤٧، باب ٣٥، حديث ٦. (٣٠) کمال الدين: ص ٣٥٠ ـ ٣٥١ باب ٣٥ حديث ٧. (٣١) کمال الدين، ص ٣٥١، باب ٣٦، حديث ١. (٣٢) کمال الدين: ص٣٥٢ـ ٣٥٣ باب ٣٦ ح٣. (٣٣) همان، ص ٣٥٥، باب ٣٧، حديث٤. (٣٤) در مورد حرمت وجواز نام بردنِ نام آن حضرت مطالبى واحاديثى در صفحات گذشته ذکر شد ودر نهايت حضرت آيةالله العظمى شيرازى فتوا به حرمت نداده اند واين حديث را به نوعى تأويل کردند. وقطعاً اين حديث هم از جمله احاديث صحيح السند است ولى، صِرفاً در زمان تقيّه واختصاص به همان زمان خاص دارد که حاکمان زور وزر وتزوير در پى جان آن حضرت بودند، لذا ائمه بزرگوار دستور دادند که دوستان نامى از او نبرند تا آن بزرگ در دام آنها نيفتد. وچنين شد. (ويراستار). (٣٥) وکيل امام حسن عسکرى عليه‌السلام در قم، که مرقدش درشهر سرپل ذهاب است. (مترجم). (٣٦) کمال الدين، ص ٣٥٧، باب ٣٨، حديث ١.

# چند روايت از طريق اهل تسنن

محدّثين وعلماى اهل تسنّن روايات بسيارى درباره حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نقل کرده اندکه نظر شما را به ذکر چند روايت از آنها جلب مى کنيم:

١. مسلـم در صحيـح خـود از جابر نقل مى کند که گفت: از پيـامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم فرمود: (همواره اُمت من تا روز قيامت به خاطر آشکار شدن حق، با دشمنان مى جنگند، عيسى بن مريم عليه‌السلام از آسمان به زمين مى آيد، رييس مسلمانان به عيسى عليه‌السلام مى گويد: بيا به پيش تا براى ما نماز را اقامه کرده وبه تو اقتدا کنيم، عيسى عليه‌السلام مى فرمايد: (نه، بعضى از شما به خاطر کرامت اِلاهى به اين امت (اسلام) امير بعضى ديگر هستيد). (١)

٢. بخارى، مسلم واحمد در صحاح خود، از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل کرده اند که فرمود: (حال شما چگونه است، آن هنگام که عيسى پسر مريم عليه‌السلام در ميان شما آيد، ولى امام شما، از ميان خود شما باشد). (٢)

٣. عبدالله بن مسعود طبق روايت ابوداوود، نقـل مى کند کـه پيامبـر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اگر از دنيا جز يک روز باقى نماند خداوند آن روز را طولانى مى کند، تا اين که خداوند مردى از من، يا از اهل بيت من، را برانگيزد، هم نام من است، سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد نمايد). (٣)

و در روايت ديگر آمده: آن حضرت فرمود: (دنيا به پايان نرسد تا آن هنگام که مردى از خاندان من که هم نام من است بر عرب حکومت کند). (٤)

٤. ابو هُريره نقل مى کند که پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اگر از عمر دنيا جز يک روز باقى نماند، خداوند آن روز را طولانى کند، تا مردى از خاندان من که هم نام من است، ظهور نمايد). (٥)

٥. اميرمؤمنان از پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل مى کند که آن حضرت فرمود: (اگر از روزگار جز يک روز باقى نماند، خداوند مردى از خاندانم را برانگيزد، سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده پر از عدل وداد نمايد). (٦)

٦. نيز در سنن ابى داوود از امّ سلمه نقل شده که گفت: از رسول خدا شنيدم فرمود: (اَلْمهديُّ مِنْ عِتْرَتى مِنْ وُلْدِها فاطِمَةَ). (٧)

٧. نيز در سنن ابن ماجه از سعيد بن مسيّب نقل شده گفت: در حضور اُمِّ سَلَمه (يکى از همسران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ ) بودم سخن از مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف به ميان آوردم، ام سلمه گفت: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم فرمود: (المهديُّ مِنْ وُلْدِ فاطمَةَ). (٨)

٨. نيز ابى داوود روايت کرده که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (مهدى از من است، بلند پيشانى وباريک بينى است، سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده پر از عدل وداد مى کند، وهفت سال حکومت مى نمايد). (٩)

٩. ترمذى در روايت ديگرى از ابوسعيد خِدرى نقل مى کند که گفت: (ما ترس آن پيدا کرديم که بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فتنه اى رخ دهد، از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيديم چه بايد کرد؟ فـرمود: (انَّ فى اُمَّتـى الْمهدِيُ) (١٠) در ميان امـت من، مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف وجود دارد. (که رفع فتنه کند).

١٠. نيز ترمذى در سنن خود به سندش ازعبدالله نقل مى کند گفت: روزى در محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم، ناگاه گروهى جوانان بنى هاشم به آن جا آمدند، وقتى که پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را ديد، منقلب شد ودر چشمانش اشک حلقه زد، ورنگش پريد، از آن حضرت پرسيدم: (چهره شما نشان مى دهد که از چيزى اکراه داری).

فرمود: (ما خاندانى هستيم که خداوند آخرت را براى ما برگزيده است، واهل بيت من به زودى بعد از من با بلايى روبرو مى شوند که موجب فرار ودورى وگريز خواهد شد، تا آن که قومى از جانب مشرق که در همراهشان پرچم هاى سياه هست مى آيند، ومطالبه (حکومت) خير مى کنند، امّا به آن نمى رسند، بامخالفان مى جنگند، از طرف مردم يارى مى شوند، ودر نتيجه به آرمان وخواسته خود نايل مى شوند، ولى آن (حکومت) را خودشان نمى پذيرند، بلکه آن را در اختيار مردى از اهل بيت من قرار مى دهند، آن مرد (حضرت مهدی) سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى کند، هر کسى از شما عصر چنين مردى را درک کرد، گرچه با حرکت سينه خيز بر روى برف باشد، خود را به او برساند). (١١)

١١. نيز ترمذى در حديث ديگر از ابوسعيد خدرى روايت مى کند که پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (در ميان امت من، مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف خواهد آمد، دست کم هفت، وبيشتر نُه سال حکومت مى کند، در آن عصر، امت من آن چنان از فراوانى نعمت ها برخوردار مى شود که هرگز نظيرش را نديده است، زمين خوردنى ها ونعمت هايش را آشکار مى سازد، واز آنها چيزى کم نکند، ودر آن عصر،مال وثروت همچون چيزى است که زير دست وپا افتاده باشد، شخصى بر مى خيزد ومى گويد: (اى مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف، از اموال به من بده) حضرت مهدى مى فرمايد: (بگير). (١٢)

١٢. نيـز در حديث ديگر از حضرت على عليه‌السلام نقل مى کند که پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (المَهديُّ مِنّا اَهلَ البيتِ، يُصلِحُهُ اللهُ فى ليلَة) مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از خاندان ما است، خداوند در يک شب کارش را سامان مى بخشد). (١٣)

١٣. ابـن ماجه مطابق حديث ديگر، از ثوبان نقل مى کند که پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (وقتى که او (مهدي) را ديديد، گرچه با حرکت سينه خيز بر روى برف باشد، نزدش برويد وبا او بيعت کنيد، زيرا او مهدى خليفه خدا است). (١٤)

١٤. حديث از سعيد بن المسيب قال: کنا عند أم سلمة فتذاکرنا المهدى، فقاهت سمعت رسول الله (ص) يقول: (المهدى مِن ولد فاطمة). (١٥)

١٥. نيز ترمذى در حديث ديگر از انس بن مالک نقل مى کند که گفت: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم فرمود: (ما فرزندان عبدالمطلب، سروران اهل بهشت هستيم؛ من وحمزه، وعلى وجعفر وحسن وحسين ومهدي). (١٦)

١٦. در کتاب مستدرک الصحيحين به سند خود از ابوسعيد خِدرى نقل مى کند که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (روز قيامت بر پا نمى شود، تا سراسر زمين پر از ظلم وجور وتجاوز گردد، سپس شخصى از خاندان من خروج مى کند که سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وتجاوز شده، پر از داد وعدل مى کند). (١٧)

ابو نعيم اصفهانى نيز در کتاب حُلية الاولياء نظير اين حديث را با اندکى تفاوت در الفاظ ـ نقل کرده است. (١٨)

١٧. ودر کتاب کنز العُمّال روايت شده که حضرت على عليه‌السلام از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: (آيا مهدى از ما آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، يا از غير ما، است؟).

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پاسخ فرمود: (بلکه از ماست، خداوند (اسلام ودين) را به وسيله او کامل وختم مى کند، چنان که آن را به وسيله ما آغاز نمود). (١٩)

١٨. نعيم بن حماد وطبرانى وابو نعيم وخطيب، ونيز هيثمى در کتاب مجمع الزوايد از حضرت على عليه‌السلام نقل مى کنند که به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عرض کردم: (اى رسول خدا، آيا مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از ماست يا از غير ما).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پاسخ فرمود: (بلکه از ماست، خداوند به وسيله ما دين را کامل وختم مى نمايد، همان گونه که به وسيله ما آغاز کرد، ومردم به وسيله ما از شرک وبت پرستى نجات مى يابند، ودل هاى آنها به وسيله ما الفت مى يابد). (٢٠) اين حديث را طبرانى در کتاب اَلاوسط روايت نموده است. (٢١)

# کتاب هاى نوشته شده در شأن حضرت مهدى عليه‌السلام

کتاب هاى بسيار درباره حضرت امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از آغاز غيبت آن حضرت، تاکنون تأليف شده است، يکى از علماى معاصر کتابى در صد جلد درباره آن حضرت نگاشته است، وآنچه را از احاديث اهل تسنّن وشيعه درباره آن حضرت رسيده، در آن کتاب جمع آورى کرده است، از درگاه خداوند مى خواهم که توفيق چاپ اين موسوعه را به بعضى از اهل خير عنايت فرمايد. ويکى از علماى اهل سنت نيز کتابى در ردّ ونفى وجود حضرت مهدى به نام لامهدى ينتظر بعد الرسول سيد البشر، نوشته است ويکى از علماى حجاز کتابى در ردّ اين کتاب به رشته تحرير درآورده است.

بسيارى از دانشمندان اهل تسنّن نيز، درباره حضرت کتاب ها نوشته اند، وروايـاتى که از رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دربـاره حضرت مهـدى عجل الله تعالى فرجه الشريف آمده، نقل کرده اند، از جمله فقيه آنها به نام کُنجى شافعى (حافظ ابو عبدالله محمد بن يوسف بن محمد کُنجى شافعى، متوفّاى سال ٦٥٨ هـ. ق) کتابى به نام (البيان فى اخبار صاحب الزّمان) تأليف کرده است.

افزون بر آنچه که در کتاب هاى صحاح (٢٢) اهل تسنّن، از باب هايى در خصوص حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف عنوان شده، نقل شده است (٢٣) که بعضى از آن روايات را قبلاً ذکر کرديم.

ابونعيم اصفهانى (متوفّاى ٤٠٢ يا ٤٠٣ هـ. ق) که از محدّثان مشهور اهل تسنّن است، کتابى درباره حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف به نام الاربعين تأليف نموده است (٢٤) اين کتاب محتوى چهل حديث از کتاب هاى صحاح ومسندهاى اهل تسنن است، وبيانگر اوصاف واحوال ونام وکنيه مبارک حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف است، يکى از آن احاديث؛ روايتى است که از على بن هلال واو از پدرش نقل کرده که گفت:

(در آن هنگام که پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بستر مرگ بود، به محضرش رفتم، ديدم فاطمه عليها‌السلام در کنار سر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته، به يک باره ديدم با صداى بلند گريه کرد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرش را به سوى او بلند نمود وفرمود: (اى محبوبه من، فاطمه عليها‌السلام چرا گريه مى کني؟) فاطمه عليها‌السلام عرض کرد: (ترس آن دارم که بعد از رحلت تو، دين را تباه کنند)، واز مسير حق خود، منحرف نمايند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(اى محبوبه دلم، آيا نمى دانى که خداوند متعال، بر زمين توجّه خاصّى کرد، پدرت را از آن برگزيد، واو را مبعوث به رسالت کرد، سپس توجّه خاص ديگرى به زمين نمود وشوهر تو على عليه‌السلام را برگزيد، وبه من وحى کرد که تو را همسر او قرار دهم، اى فاطمه، ما از خاندانى هستيم که خداوند متعال به ما هفت خصلت عطا فرموده است که به هيچ کس قبل از ما عطا نکرده است وبعد از ما هم به کسى عطا نخواهد کرد.

١. من خاتم پيامبران، وگرامى ترين آنها در پيشگاه خداوند، ومحبوب ترين مخلوقات خدا هستم، وپدر تو مى باشم.

٢. ووصی من بهترين اوصيا ومحبوب ترين آنها در پيشگاه خداست، واو شوهر تو است.

٣. وشهيد ما بهترين شهيدان ومحبوب ترين آنها در پيشگاه خداست واو حمزة بن عبدالمطلب عموى پدرت وعموى شوهر توست.

٤. واز ما است (جعفر) آن کسى که داراى دو بال وپر شود، ودر بهشت همراه فرشتگان به هرجا که بخواهد پرواز نمايد، او پسر عموى پدرت، وبرادر شوهرت است.

٥و ٦. واز ما است دو پسرت حسن وحسين که دو آقاى جوانان بهشتند، به خداوندى سوگند که مرا به حق مبعوث کرد، مقام پدر آنها، على عليه‌السلام ارجمندترين از آنهاست.

٧. اى فاطمه، به خداوندى سوگند که مرا به حق برانگيخت، مهدى اين امّت از نسل آنهاست (٢٥) در آن هنگام که سراسر جهان، هرج ومرج (٢٦) شود، وفتنه ها وآشوب ها بروز کند، وراه ها بسته شود، وعده اى همديگر را غارت کنند، بزرگ به کوچک رحم نکند، وکوچک به بزرگ احترام نگذارد، در اين زمان خداوند از نسل اين دو نفر (حسن وحسين عليه‌السلام ) مردى را ظاهر کند، که دژهاى گمراهى را فتح نمايد، ودل هاى پوشيده به گناه وجهل را بگشايد، دين را در آخرالزّمان، استوار وبرپا سازد، چنان که من آن را در آغاز، استوار وبر پاساختم، وسراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم شده پر از عدالت نمايد.

اى فاطمه، مرا محزون نکن، وگريه منما، چرا که خداوند متعال به تو مهربان تر ودل سوزتر از من است، به خاطر آن مقامى که در نزد من دارى، وجايگاهى که در قلبم گرفته اى، خداوند تو را همسر کسى قرار داده که مقامش از همه بالاتر ومنصبش گرامى تر، واز همه به مردم مهربان تر وعادل تر وبيناتر به قضاوت است، من از درگاه خداوند متعال تفاضا کرده ام که تو، اى فاطمه، نخستين فرد از اهل بيت من باشى که به من بپيوندي.

حضـرت على عليه‌السلام فرمود: (پـس از رحلـت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فاطمـه عليها‌السلام بعد از او، هفتاد وپنج روز عمر کرد تا اين که به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيوست. (٢٧)

# جانشين امام حسن عسکرى عليه‌السلام

علاّمه مجلسى، در حق ّاليقين از شيخ صدوق روايت مى کند که او به سند صحيح از احمد بن اسحاق (٢٨) نقل مى کند که گفت: به حضور امام حسن عسکرى عليه‌السلام شرفياب شدم با اين قصد که از جانشين آن بزرگوار بعد از رحلتش بپرسم، آن حضرت قبل از سؤال من، فرمود: (اى احمد بن اسحاق، خداوند متعال از عصر حضرت آدم عليه‌السلام تاکنون، واکنون تا روز قيامت، زمين را از حجّتش خالى نمى گذارد، خداوند به وسيله او بلا را از اهل زمين برطرف مى نمايد، وبه وسيله او باران را فرو مى فرستد، وبرکت هاى زمين را آشکار مى سازد).

پرسيدم: (اى فرزند رسول خدا، امام وخليفه بعد از شما کيست؟)

آن حضرت شتابان برخاست، ووارد اتاقى شد، سپس بيرون آمد، ديدم کودکى را که صورتش مانند ماه شب چهارده مى درخشيد وحدود سه سال داشت بر شانه خود نهاده، به من فرمود: (اى احمد بن اسحاق، اگر در پيشگاه خدا وحجت هاى او مقام ارجمندى نداشتى، پسرم را به تو نشان نمى دادم، اين پسر هم نام وهم کُنيه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، همان کسى است که سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد مى کند. اى احمد بن اسحاق، مَثَل اين پسر در اين اُمّت، مانند مَثَل خضر عليه‌السلام وذوالقرنين است، به خدا سوگند به گونه اى غايب مى شود که همه به راه هلاکت مى افتند، جز شخصى که خداوند عقيده به امامت او را در آن شخص ثابت واستوار کرده، واو را براى دعا در مورد تعجيل در فرج آن حضرت، توفيق داده است).

احمد بن اسحاق مى گويد: به امام حسن عسکرى عليه‌السلام عرض کردم (اى مولاى من، آيا نشانه اى که قلب مرا در مورد جانشينى اين کودک مطمئن وآرام سازد هست!)

ناگاه آن کودک با زبان عربى شيوا فرمود: (انا بقيةُ اللهِ فى اَرْضهِ، والمنتقمُ مِنْ اعدائهِ، فلا تَطلُبْ اَثَراً بَعْدَ عينٍ يا احمَدَ بنَ اسحاقَ؛ من آخرين حجت خدا در زمين، وانتقام گيرنده از دشمنان خدا هستم، اى احمد بن اسحاق، بعد از ديدن خود مهدى ديگر در جستجوى نشانه نباش).

احمد بن اسحاق مى گويد: بسيار شادان از محضر امام حسن عليه‌السلام بيرون آمدم، فرداى آن روز به حضور امام حسن عليه‌السلام رفتم وعرض کردم: (اى پسر رسول خدا، از اين که با نشان دادن جانشينت بر من منّت نهادى، بسيار خوشحال شدم، اين که فرمودى مَثَل او مَثَل خضر وذوالقرنين است، کدام سنّت او همانند اين دو نفر مى باشد؟)

امام حسن عليه‌السلام فرمود: (او در طولانى شدن غيبتش، به اين دو نفر شباهت دارد).

عرض کردم: اى فرزند رسول خدا، آيا غيبت او طولانى مى گردد؟

فرمود: به پروردگارم سوگند آرى، به گونه اى که بسيارى از معتقدان به او از اعتقاد به او منصرف مى شوند، جز کسى که خداوند متعال پيمانش را نسبت به ولايت ما، از او گرفته، وايمان را در قلب او برقرار ساخته، واو را به روح قدسى تأييد فرموده، اى احمد بن اسحاق، اين امرى از امرهاى خدا، ورازى از رازهاى اِلاهى، وغيبى از غيب هاى پروردگار است، آنچه را گفتم فراگير، واز شاکران وسپاس گزاران باش، تا در فرداى قيامت در ملکوت اعلى با ما باشي). (٢٩)

ودر حديث ديگر از عمرو اهوازى نقل شده که گفت: (امام حسن عسکرى عليه‌السلام پسرش را به من نشان داد وفرمود: اين پسر بعد از من صاحب شما است). (٣٠) ومطابق روايت ديگر، از محمد بن عثمان عَمْرى (٣١) وديگران نقل شده است: (امام حسن عسکرى عليه‌السلام پسرش را به ما که چهل نفر در خانه اش بوديم، نشان داد وفرمود:

(هذا رِمامُکُم من بَعدى، وخليفتى عليکم، فاتبعوُهُ واطيعُوهُ، ولا تَتَفرّقُوا فتهلکوا فى اديانکُمْ، اما اِنکُم لا ترونَهُ بَعْدَ يومکُم هذا؛ اين پسر، امام شما بعد از من است، وخليفه من بر شماست، از او پيروى واطاعت کنيد، پراکنده نشويد، تا در مورد دين خود به هلاکت بيفتيد، آگاه باشيد، شما ديگر او را از فردا نمى بينيد).

حاضران گفتند: از محضر امام حسن عليه‌السلام بيرون رفتيم، چند روزى نگذشت که امام حسن عليه‌السلام از دنيا رفت. (٣٢)

# ماجراى ديدار پسر مهزيار با حضرت مهدى عليه‌السلام

علاّمه مجلسى، در کتاب حق اليقين از شيخ صدوق وشيخ طوسى وشيخ طبرسى وبه سند صحيح از محمد بن ابراهيم بن مهزيار، يا على بن ابراهيم مهزيار اهوازى، (٣٣) روايت کرده اند که گفت: بيست حج انجام دادم، ودر همه آنها قصد کردم که به محضر امام زمان حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف برسم، ولى به اين توفيق وسعادت دست نيافتم، تا اين که يک شب در بسترم خوابيده بودم گوينده اى را ديدم به من گفت: (اى على بن ابراهيم، به تو اجازه داده شد که امسال به حج بيايي). (٣٤)

ازخواب بيدار شدم، بسيار خوشحال بودم، به نماز ايستادم، هم چنان نماز مى خواندم تا سپيده سحر دميد، نماز صبح را خواندم، سپس از خانه بيرون رفتم تا از کاروان هاى حج، پرس وجو کنم، کاروانى را ديدم که آماده حرکت است، با اولين کاروان به سوى مکّه حرکت کردم تا به کوفه رسيديم (٣٥) در آنجا از اسب پياده شدم ووسائل سفر را به افراد مورد اطمينان سپردم، سپس به جستجوى فرزند امام حسن عسکرى عليه‌السلام پرداختم، ولى هر چه جويا شدم وجستجو کردم او رانيافتم، از کوفه با نخستين کاروان به سوى مدينه حرکت کردم، وقتى به مدينه رسيدم، بى درنگ وسائل سفر را به افراد مورد اطمينان سپردم ودر آنجا نيز به جستجو ادامه دادم، هيچ خبر واثرى از حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نيافتم. هم چنان در جستجو وآرزوى ديدار بودم، تا اين که کاروان به سوى مکه حرکت کرد، باهمراهان به سوى مکه روانه شديم، در آنجا نيز اثاثيّه خود را به دوستان سپردم، وبه جستجو پرداختم، ومکرر از آل امام حسن عسکرى عليه‌السلام جويا مى شدم، ولى خبر واثرى از آنها نمى يافتم در ميان اميد ونااميدى، در فکر فرو رفته بودم وخودم را سرزنش مى کردم که لابد لياقت ديدار نداری.

تا اين که شبى تصميم گرفتم براى طواف کعبه بروم، منتظر ماندم تا خلوت شد، آن گاه به طواف کعبه پرداختم، واز درگاه خداوند مى خواستم که مرا به آرزويم، ديدار حضرت حجّت، برساند. در اين ميان ناگاه يک جوان خوش سيما وخوشبو را ديدم که دو لباس احرام پوشيده، يکى را به کمر بسته، وديگرى را بر دوش افکنده وطرف ديگر ردا را به دوش ديگر برگردانده است. او به من متوجه شد وگفت: تو کيستي؟ گفتم: من از اهالى اهواز هستم. گفت: آيا ابن خصيب اهوازى را مى شناسي! گفتم: آرى، خدا رحمتش کند از دنيا رفت.

گفت: خدا او را رحمت کند، که روزها روزه مى گرفت وشب ها در مقام بندگى به عبادت مى پرداخت، (٣٦) وقرآن تلاوت مى کرد واز دوستان ما بود. سپس گفت: (آيا در اهواز، على بن ابراهيم مهزيار را مى شناسی؟)

گفتم: خودم هستم. گفت: خوش آمدى اى ابوالحسن، آيا صريحان را مى شناسی؟ گفتم: آری؛ گفت: آنها کيستند؟

گفتم: محمد وموسى هستند.

گفت: آن نشانه اى راکه بين تو وامام حسن عسکرى عليه‌السلام بود چه کردی؟

گفتم: نزد من است.

گفت: نشانم دهيد. آن را که انگشترى زيبا بود ودر نگينش نام محمد وعلى نوشته شده بود، از جيبم درآوردم به آن جوان نشان دادم. وقتى که آن را ديد سخت گريه کرد وناله سرداد، در حالى که مى گفت: (خدا تو را رحمت کند اى ابامحمد، تو امام عادل، فرزند امامان عليهم‌السلام ، وپدر امام بودى، خداوند تو را در فردوس اعلاى بهشت همنشين پدرانت نمود).

سپس فرمود: اى ابوالحسن، (پسر مهزيار) به خانه ات برو، وخود را مهيا کن، وقتى که يک سوم از شب گذشت ودو سوم از شب باقى ماند نزد ما بيا، که به خواست خداوند به آرزويت خواهى رسيد.

ابن مهزيار مى گويد: به اقامت گاه خود رفتم، ودر اين انديشه بودم، وکارهايم را انجام دادم، وآماده شدم، وپس از گذشت يک سوم از شب، سوار بر اسب شده وبه سوى شعب (که به آن جوان وعده ملاقات داده بودم) رهسپار شدم، وقتى به آنجا رسيدم، همان جوان را ديدم، به من خوش آمد گفت، آن گاه فرمود: (اى ابوالحسن، خوشا به حال تو، آقا اجازه ملاقات به تو داد، سواره حرکت کرد، ومن نيز به دنبالش سواره حرکت کردم، تا اين که مرا به منا وعرفات برد، واز آنجا گذشتيم، وبه پايين گردنه کوه طائف رسيديم در اين هنگام به من فرمود: اى ابوالحسن، پياده شو، وآماده نماز شب باش، او پياده شد، من نيز پياده شدم، مشغول نماز شديم، پس از نماز، به من فرمود: نماز صبح را بخوان، ولى طول نده، من نماز صبح را به گونه اى مختصر بجا آوردم، او پس از نماز، به سجده رفت وصورت بر خاک ماليد وسپس، سوار مرکب شد، به من نيز گفت سوار شو، سوار شدم. وبه راه خود ادامه داديم، تا اين که او به بالاى عقبه کوه رفت ومن نيز همراهش بودم، در آنجا به من گفت: (نظر کن آيا چيزى مى بيني؟).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

(١) صحيح مسلم، کتاب الايمان، باب نزول عيسي... حديث ٢٢٥. وصحيح مسلم کتاب الأمارة باب قوله لاتزال طائفة من امتى ظاهرين على الحق حديث ٣٥٤٧. ومسند احمد، باقى مسند الکثيرين، مسند جابربن عبدالله، حديث ١٤١٩٣، مسند احمد. مسند جابر بن عبدالله حديث ١٤٥٩٥. (٢) صحيح بخارى، کتاب احاديث الانبياء نزول عيسى، حديث ٣١٩٣، صحيح مسلم، کتاب الايمان، باب نزول عيسى بن مريم عليها‌السلام حاکماً بشريعة نبيّنا محمّد، حديث ٢٢٢و کتاب الأيمان باب نزول عيسى ٢٢٤؛ مسند احمد، مسند ابو هريره، حديث ٧٣٥٥ ومسند احمد باقى مسندالکثيرين باقى المسند السابق حديث ٨٠٧٧. (٣) سنن ابى داوود، کتاب المهدى، حديث ٣٧٣٥. (٤) همـان، در بعضى از روايات به جاى واژه (لا تذهب الدّنيا)، (لا تنقضى الدّنيا) آمده است (همـان، حديث ٣٧٣٤). (٥) سنن ترمذى، کتاب الفتن، باب ما جاء فى المهدى حديث ٢١٥٧. (٦) سنن ابى داود: کتاب المهدى حديث ٣٧٣٤. (٧) سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، باب خروج المهدى، حديث ٣٧٣٥. (٨) همان، حديث ٤٠٧٦. (٩) سنن ابى داوود، کتاب المهدى، حديث ٣٧٣٦. (١٠) سنن ترمذى، کتاب الفتن عن رسول الله، باب ماجاءَ فى المهدى، حديث ٢١٥٨. (١١) سنن الترمذى، حديث ٤٠٧٢ (مطابق عدد گذارى جهاني). (١٢) همان مدرک، حديث ٤٠٧٣. (١٣) همان، حديث ٤٠٧٥. (١٤) سنن ترمذى، حديث ٤٠٧٤. (١٥) سنن ترمذي: حديث ٤٠٧٦. (١٦) همان، حديث ٤٠٧٧. (١٧) مستدرک الصّحيحين، ج ٤، ص ٥٥٧. (١٨) حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٠١. (١٩) کنز العمّال، ج ١٤، ص ٥٩٨، حديث ٣٩٦٨٢. (٢٠) مجمع الزوائد، ج٧، ص ٣١٦ ـ ٣١٧. (٢١) المعجم الاوسط طبرانى، ج ١، ص ١٣٦، حديث ١٥٧. (٢٢) کتاب هاى صحاح اهل سنت عبارت اند از: صحيح بخاري؛ صحيح مسلم؛ سُنن ابى داوود؛ سُنن (جامع) ترمذي؛ سنن ابن ماجه وسنن نسايى که در بين اهل حديث به (صحاح سته) مشهور است وعده اى ازمحدثين کتاب الموطاء ابن مالک والتاج الجامع للأصول فى احاديث الرسول، شيخ منصور على بن عبدالرحمان را هم جز صحاح اهل سنت شمرده اند، گرچه قول اقواء همان صحاح سته است (ويراستار). (٢٣) ابو داوود در سنن خود، کتابى به عنوان (کتاب المهدي) قرار داده، همان گونه که ترمذى در سنن خود تحت عنوان (کتاب الفتن عن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) بابى به نام (باب ما جاء فى المهدي) قرار داده است، وهمين طور ابن ماجه در سنن خود در کتاب الفتن، بابى تحت عنوان (باب خروج المهدي) تنظيم نموده است. (٢٤) الکنى والالقاب محدّث قمى، ج ١، ص ١٦٥. (٢٥) حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از ناحيه پدران از نسل امام حسين عليه‌السلام است، ونظر به اين که مادر امام باقر عليه‌السلام به نام فاطمه، دختر امام حسن عليه‌السلام بود، امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از اين ناحيه، از نسل امام حسن عليه‌السلام نيز مى باشد (مترجم). (٢٦) ضبط صحيح اين دو کلمه (هَرَجْ ومَرَجْ) است ولى بر اثر کثرت استعمال (هَرْج ومَرجْ) خوانده مى شود. (ويراستار). (٢٧) کشف الغمه، ج٢، ص ٤٩٨ باب ذکر علامات قيام القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ومدة أيام ظهوره، وشرح سيرته وطريقته وطرف مما يظهر فى دولته؛ منتخب الانوار المضيئه فى اثبات ذلک من جهة العامة،فصل ٤، ص ٤٥؛ کفاية الآثر، ص٦٢، باب ما جاء عن جابر بن عبدالله الأنصارى عن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فى النصوص على الأئمة الأثنى عشر. (٢٨) وکيل امام حسن عسکرى درقم. (٢٩) کمال الدّين، ص ٣٨٤و ٣٨٥؛ و٣٧٠ باب ماروى عن ابى محمد الحسن العسکرى من وقوع الغيبة بابنه القائم وانه الثانى عشر من الأئمة، حديث١. اعلام الورى، ص ٤٣٩، فصل سومع فى ذکر النصوص عليه من جهة ابيه الحسن بن على خاصة ومنتخب الأنوار المضيئة: ص ١٤٣ الفصل العاشر فى ذکرمن شاهد فى ذکر من شاهده من شيعته وحظى برؤيته. (٣٠) اعلام الورى، ص ٤٤١، فصل سوم. (٣١) وى نخستين نايب خاص حضرت امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف است. (٣٢) اعلام الورى، فصل سوم، ص ٤٤٢. (٣٣) ر.ک به کمال الدين: ص ٤٦٥ حديث ٢٢ باب ٤٣ ذکر من شاهد القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف ووراه وکلمه، و(دلائل الأمامة): ص ٢٩٦ باب معرفة من شاهد صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف فى حال الغيبة وعرفه. (٣٤) محدّث قمى (ره) مى نويسند: آن گونيده گفت: (اى فـرزند مهزيار! امسال به حج بيا که به خدمت امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف مى رسي). (منتهى الآمال، ج ٢، ص ٢٩٦). (٣٥) در آن وقت مسير حج از اهواز، به سوى کوفه واز آنجا به سوى مکه بود. (٣٦) مرحبا بـر قومـى که داد بنـدگى را داده انـد روزها با روزه ها، شب ها در مقام بندگى ايستاده اند.

# قطعى بودن وجود وظهور حضرت مهدى عليه‌السلام

خوب نگاه کردم بقعه سبز وخرّمى را ديدم، که گياه بسيار داشت، گفتم: (اى آقاى من، بقعه سبز وپرگياه مى نگرم) گفت: آيا در بالاى آن چيزى مشاهده مى کني؟ خوب نگريستم، ريگ بسيارى بر بالاى خيمه اى از مو ديدم، که نور تابانى از آن مى درخشيد، او به من گفت: آيا چيزى مى بيني؟

گفتم: آرى چنين وچنان مى بينم.

فرمود: اى پسر مهزيار، خوشحال باش وچشمت روشن باشد، که آرزوى هر آرزومندى در همين جا (اشاره به آن خيمه کرد) مى باشد.

سپس، آن جوان به من فرمود: با من به سوى آن خيمه برويم، با هم حرکت کرديم، وقتى که به پايين آن تل ريک رسيديم فرمود: در اين جا پياده شو، اين جاست که هر مشکلى آسان مى گردد، او پياده شد، من نيز پياده شدم، تا اين که به من گفت: (اى پسر مهزيار، مهار شتر را رها کن، گفتم: شتر را به چه کسى بسپارم، کسى در اين جا نيست؟ گفت: اين جا جايى است که جز ولی خدا کسى در آن رفت وآمد نمى کند.

مهار شتر را رها کردم وهمراه آن جوان به سوى آن خيمه حرکت کرديم، وقتى نزديک آن خيمه رسيديم، او به من گفت: همين جا بايست تا من بروم وبراى تو اجازه ورود بگيرم، او رفت وطولى نکشيد که نزد من آمد وگفت: (خوشا به حال تو، به آرزويت رسيدی).

ابن مهزيار گويد: در اين هنگام به محضر حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف شرفياب شديم، او بر روى فرش نمد که در روى آن پوست چرمى سرخ قرار داشت، نشسته بود، وبر بالشى از پوست تکيه داده بود، به او سلام کردم، جواب سلامم را داد، ديدم چهره اش مثل ماه مى درخشد، چنان زيباست که هيچ گونه نقص وناموزونى در چهره او ديده نمى شود، نه بلند قد ونه کوتاه قد، قامتى کشيده داشت، گشاده پيشانى با ابروان کشيده وبه هم پيوسته، داراى چشمان سياه ودرشت وبا بينى باريک وگونه هاى هموار داشت، در گونه راستش خالى بود، آن خال چنان زيبا بود، که با ديدن چهره رعناى او شگفت زده ومبهوت شدم، به من فرمود:

(اى پسر مهزيار، برادرانت را در عراق چگونه وداع کردى، حال آنها چگونه است؟) گفتم: آنها سخت در تنگنا ومشکلات وفشارهاى بنى الشّيطان (بنى عباس) هستند.

فرمود: (خدا بنى عباس را بکشد، به کجا مى روند؟ گويى آنها را مى نگرم که در خانه هاى خود کشته مى شوند، فرمان غضب اِلاهى شب وروز آنها را فرا مى گيرد، آنگاه شما مالک وحاکم آنها مى شويد، همان گونه که آنها مالک شما شدند، آنها در آن وقت ذليل شما خواهند شد).

سپس، فرمود: (پدرم صلوات خدا بر او، از من عهد گرفته که ساکن مکانى نشوم مگر آن که مخفى ترين ودورترين مکان ها باشد، تا اسرار من فاش نشود، ومحل سکونتم از گزند نيرنگ هاى گمراهان، ومتمرّدان منحرف، محفوظ بماند. بدان که پدرم فرمود: (اى پسرم، خداوند متعال، اهل بلا ومردم خداپرست ودين دار را بدون حجّت نمى گذارد، حجّتى که آنها به وسيله او، درجات کمال را بپيمايند، وامامى که به او اقتدا کرده واز سنت وروش او پيروى نمايند، اى پسرم، اميد آن دارم که تو همان حجّت وامامى باشى که خداوند تو را براى گسترش حق، نابودى باطل، وبالا بردن دين، وخاموش نمودن آتش گمراهى برگزيده باشد. اى پسرم، برتو باد که در جاهاى پنهان زمين، در دورترين نقاط زندگى کنى، زيرا هر ولی از اولياى خداوند متعال، داراى دشمنان بى رحم، ومخالفان متجاوز است، ولى اين امور تو را به وحشت نيندازد. بدان که دل هاى اهل طاعت واخلاص، چونان پرندگانى که به آشيان هايشان عشق مى ورزند به تو متوجّه وعشق مى ورزند. ايشان گروهى هستند که، گرچه در دست دشمن ذليل وخوار شده اند، ولى در پيشگاه خدا عزيز وارجمند مى باشند، آنها اهل زهد وقناعتند وبه دامان ولاى اهل بيت عليهم‌السلام چنگ زده اند، دين حق را از منبع خود استخراج کرده ودر پرتو آن با دشمنان جهاد مى کنند، در پرتو صبر وتحمّل وفداکارى در دنيا، تا در خانه آخرت با اقتدار عزّتمند وباشکوه نايل شوند. خداوند آنان را به اين ويژگى ها توفيق داده، تا داراى کرامت عظيم وسرانجامى نيک باشند، اى پسرم، در حوادث امور خود صبر را پيشه خود ساز، تا خداوند متعال اسباب کار را براى تو فراهم سازد، وارکان دولتت را استوار نمايد، وبه خواست خدا، پس از عقب راندن ذلّت ها ورنج ها وفشارها، به عزّت واقتدار برسى، وامور تو سامان يابد.

اى پسرم، گويى تو را مى نگرم که مشمول نصرت وتأييدات اِلاهى شده اى، ودوران آن همه فشار ودشوارى ومشکلات سپرى گشته است، گويى پرچم هاى زرد وعَلَم هاى سفيد را در بين حطيم وزمزم (١) مى نگرم که بر بالاى سر تو به اهتزاز درآيد، ومردم گروه گروه در کنار حجر الاسود نزد تو براى بيعت بيايند، آنهايى که پاک طينت هستند، وروح وروان پاکيزه ودل هاى ملکوتى وصاف وزدوده شده از هرگونه پليدى ونفاق دارند، داراى دل هاى آماده ونرم براى پذيرش دين، وپر صلابت وقاطع براى سرکوبى دشمنان ونابودى فتنه هاى گمراهان هستند، در آن وقت بوستان هاى دين آراسته شود، ودين حق ودين داران آشکار گردند؛ وسپيده حق بدرخشد، وتاريکى هاى باطل برطرف شود، وخداوند به وسيله تو طغيان را درهم بشکند، ونشانه هاى ارجمند ايمان را بازگرداند، همه مشکلات به رفاه سلامتى تبديل شود، ودوستى وصميمت، جاى کينه وعدوات را بگيرد، به گونه اى که کودکان در ميان گهواره، دوست دارند ـ اگر بتوانند ـ به سوى تو پرواز کنند، حيوانات وحشى، اگر راهى براى پيوستن به تو داشته باشند، به وسيله تو اطراف دنيا را به گلستانى از شادى وصفا مبدّل سازند، وبه وسيله تو شاخه هاى عزّت نشاط وشادى، پخش شوند، پايه هاى حق در قرارگاه هاى خود استوار گردند، وهمه آنان که دين ستيز هستند، به لانه هاى خود بخزند، ابرهاى پيروزى از هر سو، بر تو سايه مى افکنند، هر دشمنى منکوب وهر دوستى پيروز مى گردد، در اين وقت در سراسر زمين جبّار متجاوز، ويا منکر تحقير کننده، ويا دشمن پر کينه، ومعاند پر عداوت باقى نماند. پس کسى که به خدا توکل کند، خداوند او را کافى است، خداوند او را به هدفش مى رساند، چرا که خداوند براى هر چيزى اندازه اى قرار داده است).

سپس، پدرم فرمود: (بايد همه اينها وگفت گوى من با شما در اين مجلس را پنهان بدارى، وآن را جز براى اهل صدق وبرادران راستين در دين، فاش نسازی).

على بن ابراهيم بن مهزيار مى گويد: مدتى در محضر آقا حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف براى کسب عقائد واحکام وحکمت هايى که به قلب ها نشاط مى بخشد، ومزرعه قلب ها را پربار وپر طروات مى نمايد ماندم، سپس از محضرش اجازه گرفتم که به وطنم (اهواز) بازگردم، ومن پس از بيان مطالبى، خداحافظى کردم، آن حضرت هنگام وداع، مرا مشمول دعاى خود که مايه سعادت دنيا وآخرت، وذخيره ماندگار براى عاقبتم بود، قرار داد.

وقتى که آماده بازگشت شدم، صبح براى خداحافظى مجدّد تجديد عهد وبيعت، به محضر حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف رسيدم، مبلغى که بيش از پنجاه هزار درهم بود به محضرش دادم وعرض کردم با قبول آن به من تفضل فرمايد وافتخار دهيد، آن حضرت لبخند مى زد، وفرمود: (از اين پول در مورد مصرف زندگى خود بهره بگير، زيرا در اين جاده اى که حرکت مى کنى طولانى ودشوار است، وبراى رسيدن به وطن، آن را مصرف کن). سپس براى من دعاى بسيار کرد، آن گاه به سوى وطنم رهسپار شدم. (٢)

# قطعى بودن وجود وظهور حضرت مهدى عليه‌السلام

وجود وظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از امور روشنى است که انکار آن به هيچ وجه امکان ندارد، زيرا دلايل نقلى وعقلى وحسّى وامثال آن بر وجود وظهور آن حضرت، بسيار، وخلل ناپذير است. بنابراين، قطعى بودن وجود وظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف مانند قطعى بودن ولايت وامامت اميرمؤمنان على بن ابى طالب وخلافت بلافصل او بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، ومانند قطعى بودن وجود ذات پاک خداوند سبحان است، اشکال تراشى در مورد خلافت امام على عليه‌السلام بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مانند اشکال تراشى درباره وجود خداست، وهم چنين اشکال در وجـود وظهور حضـرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف همانند اشکال در وجود خدا مى باشد.

در حديثى نقل شده که امام حسن عسکرى عليه‌السلام فرمود: (گويى شما را مى نگرم که بعد از من در مورد جانشينم اختلاف مى کنيد، بدانيد آن کس که اعتقاد واقرار به امامت امامان بعد از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد، ولى منکر فرزندم است، مانندکسى است که اعتقاد واقرار به همه پيامبران ورسولان دارد، ولى پيامبرى حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انکار نمايد، وکسى که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انکار کند مانندکسى است که همه پيامبران را انکار نمايد، زيرا اطاعت آخرين نفر ما مانند اطاعت کردن اولين ماست، وانکار نمودن آخرين نفر ما، مانند انکار کردن اولين نفر ماست. آگاه باشيد که فرزندم داراى غيبتى است که مردم درباره او به شک وترديد مى افتند، مگر آن کسانى که خداوند قلب آنها را در راه راست استوار نموده است). (٣)

# راز طول عمر آن حضرت

طول عمر شريف حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف با اراده وقدرت خداوند متعال است، با توجه به اين که: (اَنَّ اللهَ عَلى کلِ شَئٍ قَديرٌ) (٤) خداوند بر هر چيزى توانا است؛ افزون بر اين که طولانى شدن عمر، از نظر علمى امکان دارد، ودر تاريخ افرادى ديده مى شوند که هزاران سال عمر کرده اند، واشخاصى وجود داشتند که عمرشان به هزاران، بلکه بيشتر رسيده است، ودر مورد طول عمر حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف، صادقِ امين، رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، بلکه امامان راستين وامين به آن خبر داده اند. چنان که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وامامان با ذکر اسم ومشخّصات حسبى ونسبى، وغيبت وطول آن خبر داده اند حتى فرموده اند، بعضى در اين مورد شک وترديد مى کنند، چنان که قبلاً ذکر شد.

علاوه بر اين، ما پيامبرى به نام نوح عليه‌السلام داريم که ٢٥٠٠ سال عمر کرد، وطبق صريح قرآن، او در ميان قوم خود ٩٥٠ سال، پيامبرى نمود. (٥)

وطبق بعضى از روايات؛ (حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف سنّتى از نوح عليه‌السلام دارد، وآن طول عمر است). (٦)

شاهد ديگر اين که اصحاب کهف سيصد ونُه سال در ميان کهف درنگ کردند (زنده ودر خواب بودند) چنان که قرآن نيز به اين مطلب اشاره کرده است. (٧)

در حديث آمده: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود؛ (پدر انسان ها آدم عليه‌السلام ٩٣٠ سال، نوح ٢٤٥٠ سال، ابراهيم عليه‌السلام ١٧٥ سال، اسماعيل ١٢٠ سال، اسحاق بن ابراهيم ١٨٠ سال، وسليمان بن داوود ٧١٢ سال عمر کردند). (٨)

طبق روايت ديگر، امام صادق عليه‌السلام فرمود: (حضرت نوح عليه‌السلام ٢٥٠٠ سال عمر کرد). (٩)

ودر حديث ديگر؛ داستان پادشاهى ذکر شده که هزار سال سلطنت کرد، وهزار شهر ساخت وبا هزار دوشيزه آميزش نمود، سرانجام خاک گور، بستر وسنگ گور، بالش او گرديد، کرم ها ومارها همسايه او شدند، ووجود او مايه عبرت کسانى شد که او را ديده بودند، تا فريب دنيا را نخورند). (١٠)

نتيجه اين که طول عمر وبقاى طولانى حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف محال نيست به دليل اين که حضرت عيسى عليه‌السلام وخضر عليه‌السلام والياس عليه‌السلام از اولياى اِلاهى، هنوز باقى وزنده هستند، وهم چنين دجّال وابليس از دشمنان خداوند باقى وزنده ا ند، وزنده ماندن آنها در قرآن وسنّت ثابت شده است، وهم چنين طول عمر وزنده ماندن حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف در روايت بسيار آمده است.

# نمونه هايى از ديدار با امام مهدى عليه‌السلام ومعجزات او

ناگفته نماند که معجزاتى که در ارتباط با امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نقل وشنيده وديده شده بسيار است، هم چنين افرادى که آن حضرت را در عصر غيبت صغرا (١١) وغيبت کبرا (١٢) تاکنون ديده اند... بيشتر از آن است که به شمارش بيايد. به عنوان نمونه نظر شما را به چند مورد جلب مى کنم:

# شرکت هميشگى جوان علوى در حج

يکى از شيعيان در مداين مى زيست، با يکى از دوستانش براى انجام مراسم حج به مکّه رفتند، در مکه ومِنا وعرفات در همه جا با هم بودند، براى انجام بخشى از مراسم حج به عرفات رفتند، در آن جا ضمن انجام عبادات خود، جوان خوش سيمايى را در حال احرام ديدند، که نشانه هاى مسافر بودن او از چهره اش ديده مى شد، در اين ميان فقيرى آمد، وتقاضاى کمک کرد، آنها چيزى به او ندادند، فقير نزد آن جوان رفت وتقاضاى کمک کرد، آن جوان چيزى از زمين برداشت، وبه آن فقير داد، وآن فقير براى او دعاى بسيار کرد.

سپس، آن جوان از نزد آنها رفت وپنهان شد، آن دو نفر مى گويند: نزد آن فقير رفتيم وگفتيم عجبا آن جوان، چه چيزى به تو داد؟ فقير ريگ طلاى دندانه دار به ما نشان داده که وزن آن قريب بيست مثقال بود، آنهـا دريافتنـد که آن جوان، حضرت ولى عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف باشد، به جستجوى او پرداختند، ولى او را نيافتند، از جمعيتى که آن جوان در ميان آنها بود، سراغ او را گرفتند، آنها گفتند درباره اين جوان، اطلاعى جز اين نداريم که: (از سادات علوى است، وهر سال به حرم مى آيد، ودر مراسم حج شرکت مى کند). (١٣)

# اسب سوار وبر طرف شدن شک از فرماندار قـم

قطب راوندى از ابوالحسن مسترق روايت مى کند که گفت: روزى در مجلس ناصرالدّوله، حسن بن عبدالله بن حمدان، بودم در آن جا سخن از ناحيه مقدّسه وغيبت امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف به ميان آورديم، ومن آن را به مسخره گرفتم، زيرا به آن اعتقاد نداشتم، تا روزى در مجلس عمويم به نام حسين، حاضر شدم (يا او در مجلس ما حاضر شد) باز سخن از ناحيه مقدّسه به ميان آمد، ومن آن را به باد خرافات گرفته ومسخره کردم، عمويم حسين واقعه اى را نقل کرد، که شک وترديدم در مورد ناحيه مقدّسه برطرف شد، وآن واقعه چنين بود:

عمويم به من گفت: (پسرم، من نيز در اين مورد با تو هم عقيده بودم وآن را به مسخره مى گرفتم، تا آن که فرماندارى قـم را به من سپردند، در آن هنگام که خليفه وقت هر کس را به عنوان حاکم به قـم مى فرستاد، اهل قـم با او مخالفت مى کردند، وبا او مى جنگيدند واو را از قـم بيرون مى کردند خليفه لشکرى را تحت اختيار من گذاشت وهمراه آن لشکر از بغداد عازم قـم شدم، در مسير راه وقتى که به منطقه طرز رسيديم، در آن جا براى شکار به بيابان رفتم، شکارى از جلوى روى من در رفت، آن را دنبال کردم تا به نهرى رسيدم، در ميان آن نهر هم چنان به دنبال شکار حرکت مى کردم، هرچه مى رفتم وسعت آن نهر بيشتر مى شد، در آن جا تک وتنها ناگاه سوارى را ديدم که سوار بر اسب شهبا بود، وعمامه سبزى بر سرداشت، سر وصورتش را پوشيده وتنها چشمانش پيدا بود، وکفش ساقه دار سرخ در پا داشت، ناگاه بدون مقدمه به من گفت:

اى حسين، مرا به عنوان امير صدا نزد وبا کُنيه (که کلمه احترام است) خطاب ننمود.

گفتم: از من چه مى خواهي؟

گفت: چرا مسئله ناحيه مقدسه را به مسخره مى گيری؟ وخمس مالت را به اصحاب (نوّاب) من نمى پردازی؟

من با اين که شخص با وقار وشجاع بودم واز چيزى نمى ترسيدم، از صداى او لرزه بر اندامم افتاد وترسيدم، وعرض کردم (اى آقاى من، آنچه امر فرمودى انجام مى دهم).

آن اسب سوار به من گفت: (وقتى که به سوى قـم حرکت مى کنى، بدون جنگ وجدال وارد آن خواهى شد، در آن جا کسب وتجارت مى کنى، در موقع خود، خمس اموالت را به مستحقّش برسان).

گفتم: به چشم، با کمال ميل اطاعت مى کنم.

اسب سوار گفت: اينک با رشد وصلاح برو. سپس، عنان اسب را گردانيد واز آنجا رفت، ندانستم کجا رفت، هرچه در طرف راست وچپ به جستجوى او شتافتم، او را نيافتم وبه طور کلى مخفى وناپيدا شد. ترس وهراس من بيشتر گرديد، وبه سوى لشکر خود بازگشتم، اين حادثه را فراموش نموده وبه کسى نگفتم.

وقتى که به قـم رسيدم، پيش خود تصوّر مى کردم که براى جنگ با مردم قـم مى روم، ولى جمعى از اهل قـم نزد من آمدند وگفتند: (ما با کسى مى جنگيديم که از نظر مذهب با ما مخالف بود، ولى چون تو با ما موافق هستى با تو جنگ نداريم، اينک وارد شهر شو، وهرگونه که مى خواهى، شهر قـم را تدبير واداره کن).

من مدتى در قـم ماندم، در اين مدت اموال فراوانى، بيش از آنچه توقع داشتم کسب کردم، امراى خليفه در مورد اقامت طولانى من در قـم وافزايش ثروتم، به من حسادت ورزيدند، واز من در نزد خليفه بدگويى نمودند، وخليفه مرا از فرماندارى قـم عزل کرد، ومن به بغداد بازگشتم، ابتدا به خانه خليفه رفتم وبه او سلام کردم، سپس به خانه ام رفتم، عدّه اى به ديدن من آمدند، از جمله محمد بن عثمان عَمْرى (١٤) به ديدار من آمد، واز همه مردم حاضر گذشت، وجلو آمد وبر مسند من نشست وبر پشتى من تکيه نمود، از اين کار او بسيار خشمگين شدم، مردم مى آمدند ومى رفتند، واو هم چنان نشسته بود، ولحظه به لحظه بر خشم من افزوده مى شد، وقتى که مجلس خلوت شد، محمد بن عثمان به من نزديک شد وگفت: (بين من وتو، رازى وجود دارد وآن را بشنو). گفتم: بگو. گفت: صاحب اسب شهبا (١٥) ونهر، فرمود: (ما به وعده اى که داده بوديم وفا کرديم). (که تو با آرامِش وارد قـم مى شوى، ودر آن جا با کسب وکار، اموال بسيار تحصيل مى کنى وکسى به خاطر انتسابت به ما مزاحم تو نمى شود).

ناگاه ماجراى آن اسب سوار به يادم آمد، از ترس وهراس،لرزه بر اندامم افتاد، گفتم: چشم، اطاعت مى شود. برخاستم ودست محمد بن عثمان را گرفتم واو را داخل خانه بردم، ودر خزانه ها را گشودم، وخمس اموالم را حساب کرده وبه او دادم، حتّى يک مورد را که فراموش کرده بودم، او تذکّر داد، وخمس آن را نيز پرداختم، او برخاست وخداحافظى کرد ورفت. بعد از اين واقعه، ديگر در مورد ناحيه مقدّسه امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف شک نکردم.

ابوالحسن مسترق مى گويد: وقتى که من اين واقعه را ازعمويم حسين، شنيدم، شک وترديد من نسبت به ناحيه مقدّسه وغيبت امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف به طور کلّى برطرف گرديد. (١٦)

# تولد شيخ صدوق وبرادرش به دعاى امام زمان عليه‌السلام

شيخ طوسى از على بن بابويه قمى (١٧) نقل کردند که گفت: عريضه اى به محضر امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف نوشتم وبه وسيله حسين بن روح (١٨) فرستادم، در آن عريضه از امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف خواسته بودم تا دعا کند که خداوند به او فرزندى عنايت کند (با توجه به اين که تا آن وقت فرزند نداشت).

امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف چنين جواب داد: (به زودى خداوند دو فرزند صالح به او خواهد داد) (١٩) طولى نکشيد که دعاى امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف مستجاب شد واو از کنيزى داراى دو پسر شد، نام يکى از آنها را محمد، ونام ديگرى را حسين گذاشت، محمّد (٢٠) داراى تأليفات بسيارى است که، يکى از آنها کتاب مَن لا يحضرهُ الفقيه (٢١) که کتاب معتبر ومهم ازکتاب هاى اربعه شيعه است.

برادرش حسين، داراى نسل پر برکت است، واز نسل او محدّثان وعلماى بزرگى برخاسته اند. محمد (شيخ صدوق) افتخار مى کرد که بر اثر دعاى امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف متولّد شده است. اساتيدش، او را از اين لحاظ مى ستـودند، ومى گفتنـد:(سـزاوار اسـت کسـى که به دعاى حضـرت حجّت عجل الله تعالى فرجه الشريف متولّد شده، اين چنين داراى موقعيّت علمى وتوفيقات عالى گردد).

# امام زمان عليه‌السلام در کنار کعبه

شيخ طوسى به سند خود از عبدالله بن جعفر حِمْيَرى نقل مى کند که او گفت: از محمد بن عثمان پرسيدم: (آيا صاحب الامر عجل الله تعالى فرجه الشريف را ديده ای؟) در پاسخ فرمود: آرى، آخرين ديدارم با آن حضرت در کنار کعبه بود که چنين دعا مى کرد:

(اللهم انجزلى ما وعدتني؛ خدايا، آنچه راکه به من وعده داده اى به آن وفا کن)

وديدم آن حضرت را، پرده کعبه را در مستجار (٢٢) گرفته وعرض مى کند: (اللهم انتقم لى من اعدائک؛ (٢٣) خدايا، براى من از دشمنانت انتقام بگير).

# ورشکستگى دژخيمان عباسى

شيخ طوسى به سند خود از رَشيق (٢٤) نقل مى کند که گفت: معتضد عباسى به ما که سه نفر بوديم فرمان داد، تا هرکدام بر اسبى سوار شده، واسب ديگرى را به همراه خود يدک بکشيم، وسبکبار باشيم، به سامرّا برويم، نشانى منزل امام حسن عسکرى عليه‌السلام را براى ما داد وگفت: (وقتى به در خانه امام حسن عليه‌السلام رسيديد غلام سياهى را در آن جا مى بينيد، بى خبر وارد خانه شويد، هر کس را که در آن خانه ديديد بکشيد، وسرش براى من بياوريد).

ما به شهر سامرّا رفتيم، وخـود را بـه در خانه امام حسن عسکرى عليه‌السلام رسانديم، همان گونه که معتضد عباسى گفته بود، غلام سياهى را در دالان خانه ديديم که به بافتن بند زيرجامه مشغول بود، از او پرسيديم: (صاحب اين خانه کيست، واکنون چه کسى در خانه است؟)

غلام در جواب گفت: صاحب خانه (حضرت مهدى ـ عج) در خانه است، سوگند به خدا آن غلام اعتنايى به ما نکرد، وتوجه ننمود. بى خبر وارد خانه شديم، ناگاه خانه نفيسى را ديديم، پرده اى بر درِ آن خانه آويخته بود که هرگز بهتر از آن را نديده بوديم، گويا تازه دوخته بودند، ودستى به آن نخورده بود، در خانه هيچ کس نبود، آن پرده را کنار زديم، اتاق بزرگى را ديديم که گويا دريايى در آن بود، ودر انتهاى خانه، حصيرى افتاده بود، فهميديم که آن حصير، روى آب قرار دارد، وبر روى آن حصير، شخصى را که خوش اندام وزيبا چهره بود مشاهده کرديم که نماز مى خواند، او به ما ووسايل ما اعتنا نکرد.

يکى از همراهان ما، احمد بن عبدالله به جلو رفت وپا در خانه گذاشت، تا کنار آن نمازگزار برود، درميان آب غرق شد، ودر آب دست وپا مى زد، سخت در اضطراب بود، که دستش را گرفتم ونجاتش دادم. وقتى که او را از آب بيرون کشيدم، افتاد وبى هوش شد، پس از ساعتى به هوش آمد، اين بار رفيق دوم من خود را به آب زد، او نيز مانند احمد، در اضطراب سختى قرار گرفت وفروماند، من حيرت زده ماندم، به صاحب خانه (حضرت مهدى ـ عج) عرض کردم: از درگاه خدا، وشما معذرت مى خواهم، به خدا سوگند نمى دانستم که موضوع چيست؟ وما براى دستگيرى چه کسى مأمور شده ايم؟ من در پيشگاه خداتوبه مى کنم. آن حضرت اعتنايى به گفتار ما نکرد وبه نماز خود ادامه داد، وما درمانده بيرون آمديم وبه سوى بغداد نزد معتضد عباسى باز گشتيم.

معتضد درانتظار ما بود، وبه درباريان سفارش کرده بود که هر وقت ما رسيديم، به ما اجازه ورود بدهند. شبانه به خانه معتضد عبّاسى رسيديم، او ما را نزد خود برد واز ما پرسيد: (ماجرا به کجا کشيد؟) وما همه ماجرا را براى او شرح داديم. معتضد گفت: واى بر شما، آيا قبل از من کسى را ديده ايد، وداستان خود را به او گفته ايد، گفتيم: نه. گفت: (من زنازاده باشم اگر شما اين خبر را براى کسى نقل کرديد وشما را نکشم). ودر اين مورد سوگند هاى غليظ خورد که اگر اين راز را فاش کنيد گردن شما را مى زنم، ما هم جرأت نکرديم تا اين حادثه عجيب را به کسى بگوييم، تا معتضد از دنيا رفت، آن گاه راز را فاش نموديم. (٢٥)

در کتاب الصّراط المستقيم (٢٦) نقل شده: هنگامى که امام حسن عسکرى عليه‌السلام از دنيا رفت، معتضد عبّاسى سه نفر را مأمور کرد تا سرزده وارد خانه امام حسن عليه‌السلام شوند، وهر کس را در آنجا ديدند گردن بزنند، وسرش را براى معتضد بياورند. آن سه نفر مى گويند: به خانه امام حسن عليه‌السلام حرکت کرديم، وارد خانه شديم، سردابى را در آنجا ديديم، که در آن آب بود ومردى بر روى حصيرى که بر روى آب گسترده بود نماز مى خواند، او به ما اعتنا نکرد، احمد بن عبدالله (يکى از همراهان) پيش دستى کرد، وبراى دستگيرى آن نماز گزار، خود را به آب زد، ولى در آب فرو رفت ونزديک بود غرق شود، او را نجات داديم، دومين نفر نيز، خود را به آب زد، او نيز در حال غرق شدن بود که نجاتش داديم، سرانجام اين سه مأمور نزد معتضد عباسى بازگشتند وواقعه را به او خبر دادند، واو از آنها خواست که موضوع را کتمان کرده وفاش نسازند. (٢٧)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

(١) هر دو در کنار کعبه قرار دارند، زمزم آن چاه مشهور است وحظيم هم زاويه کعبه را گويند. (٢) اقتباس از حق اليقين مجلسى، ودلائل الامامه طبرى شيعى، ص ٢٩٦، ومنتهى الامال محدث قمى، ج ٢، ص ٢٩٦ ـ ٢٩٨. (٣) اعلام الورى، فصل سوم، ص ٤٤٢. (٤) سوره بقره، آيه ١٠٦. (٥) (ولقد ارسلنا نوحاً الى قومهِ فلبث فيهم الفَ سنَةٍ اِلا خمسين عاماً فاَخذ هم الطوفان وهم ظالمونَ)؛ وما نوح عليه‌السلام را به سوى قومش فرستاديم، واو در ميان آنان هزار سال \_ جز پنجاه سال ـ درنگ کرد، سرانجام طوفان آنان را فرا گرفت، در حالى که ظالم بودند. سوره عنکبوت آيه١٤. (٦) کمال الدّين، ص ٣٢١و ٣٢٢و ٥٣٠و ٥٧٦؛ کشف الغمّة، ج٢، ص٥٢٢ والصراط المستقيم: ج٢ ص٢٣٨، والخرائج والجرائح: ص ٩٣٦، و٩٦٥؛ اعلام الورى، ص ٤٢٧. (٧) سوره کهف، آيه ٢٥. (٨) کمال الدين، ص ٥٢٤، باب ٤٦، حديث ٣. (٩) کمال الدين، ص ٥٢٣، باب ٤٦ حديث١. (١٠) همان، ص ٥٢٥، حديث ٦ باب ٤٦. (١١) از سال ٢٦٠ تا ٣٢٩ هـ. ق. (١٢) از سال ٣٢٩ تا روز ظهورش. (١٣) اصول کافى، ج ١، ص ٣٣٢، حديث ١٥. (١٤) دومين نايب خاص امام زمان متوفاى ٣٠٥هجرى قمري. (١٥) شهبا مونث اشهب به معناى خاکسترى رنگ است اسب شهبا يک نوع اسبى است که به رنگ خاکسترى مايل به سفيد است؛ شعر:

نوروز برقع از رخ زيبا برافکند بر گستوان به دلدل شهبا بر افکند (ويراستار). (١٦) کشف الغمه، ج ٢، ص ٥٠٢، باب ٢٥. (١٧) پدر شيخ صدوق، متوفاى سال ٣٢٩ هـ. ق که مرقدش در قـم است. (١٨) سومين نايب خاص امام زمان، متوفاى ٣٢٦ هجرى قمري. (١٩) (سيرزِقُهُ ولدين صالحين). (٢٠) معروف به شيخ صدوق، وفات يافته ٣٨١ هجرى قمري. (٢١) نام درست وکامل کتاب (فقيه من لا يحضره الفقيه) است، به کار بردن نام اين کتاب بدون کلمه فقيه اشتباه است. (ويراستار). (٢٢) پناهگاه، قسمتى از ديوار خانه کعبه که مقابل در خانه است نزديک رکن يماني. (٢٣) غيبة الطوسى، ص ٢٥١. (٢٤) يکى از نظاميان خشن دربار معتضد شانزدهمين خليفه عباسي. (٢٥) غيبة الطّوسى، ص ٢٤٩. (٢٦) تأليف محقق داماد. (٢٧) الصّراط المستقيم، ج ٢، ص٢١٠، حديث ٥.

# کودک طبرزين به دست در برابر جلاد

محدّث بزرگ، شيخ کُلينى از على بن قيس وآن هم از يکى از نگهبانان خليفه در عراق نقل مى کند که گفت: به تازگى در سامرّا، سيما يا نسيم، (١) ديدم، او دربِ خانه امام حسن عسکرى عليه‌السلام را شکست ووارد خانه شد، شخصى (حضرت مهدى عج) از خانه بيرون آمد، در دستش طبرزين بود، جلو سيما را گرفت وگفت: (در خانه من چه مى کنی؟)

سيما گفت: (جعفر (کذّاب) معتقد است که پدرت از دنيا رفت؛ واز او پسری؛ باقى نمانده است. اينک که تو مى گويى اين جا خانه من است، من باز مى گردم). آن گاه از خانه خارج شد.

على بن قيس مى گويد: به در خانه امام حسن عسکرى عليه‌السلام رفتم، يکى از خدمتکاران بيرون آمد، از او پرسيدم: (اين آقازاده طبرزين به دست چه کسى بود؟) خدمتکار گفت: چه کسى اين موضوع را به تو خبر داده است؟ گفتم: يکى از نگهبانان. خدمتکار گفت: (به راستى چيزى از مردم پنهان نمى ماند؟). (٢)

# نپذيرفتن خمس مال حرام وپذيرفتن جامه پيرزن

شيخ صدوق احمد بن اسحاق، که يکى از نمايندگان امام حسن عسکرى عليه‌السلام در قـم بود نقل مى کنند: احمد بن اسحاق گفت: همراه يکى از افراد مورد اطمينان از اصحاب به نام سعد بن عبدالله براى پرسيدن چند سؤال، به سامرّاء به محضر امام حسن عسکرى عليه‌السلام رفتيم، وپس از طلب اجازه، اجازه داده شد وشرفياب شديم، هميانى همراه احمد بن اسحاق بود که صد وشصت کيسه دينار ودرهم بود، وهر کيسه اى را صاحبش مهر نموده بود، واحمد آن را در ميان عبا پنهان کرده بود.

سعد بن عبدالله مى گويد: در سامرا وارد خانه حضرت شديم وسلام کرديم، جواب سلام گرم وپرمهرى به ما داد، واشاره کرد که بنشينيد، نشستيم، امام حسن عليه‌السلام را ديديم که چهره اش مانند ماه شب چهارده مى درخشيد، وبر روى ران راستش کودکى نشسته بود که چهره اش مانند ستاره مشترى، نورانى بود. ودر سرش دو کاکل بود، ودر کنار امام حسن عليه‌السلام يک عدد انار طلايى منقوش به نگين هاى زيبا وجالب ودرخشان وجود داشت، که بعضى از سران اهل بصره آن را به عنوان هديه فرستاده بودند. در دست امام حسن عليه‌السلام قلمى بود وقتى که مى خواست چيزى با آن قلم بنويسد، آن کودک دست پدر را مى گرفت ومانع مى شد، امام آن انار طلايى را به گوشه اى مى غلطانيد، آن کودک به سوى آن مى رفت، در همين هنگام امام حسن عليه‌السلام آنچه مى خواست در کاغذى مى نوشت.

وقتى که نوشتنش به پايان رسيد، احمد بن اسحاق هميان را که در زير عبايش بود، بيرون آورد ودر پيش روى امام حسن عليه‌السلام نهاد.

امام حسن عليه‌السلام به آن کودک توجّه کرد وفرمود: (پسرم، اينها هديه هاى شيعيان ودوستان تو است، بگشا وآنها را بپذير).

حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف (همان کودک) به پدر عرض کرد: (اى مولاى من، آيا رواست که دست پاکم را به اين هديه هاى ناپاک، واموال پليد مخلوط به حرام دراز کنم؟)

در اين هنگام امام حسن عليه‌السلام به احمد بن اسحاق فرمود: (آنچه در ميان هميان است، بيرون بياور، تا (حضرت مهدی) حرامش را از حلالش جدا سازد).

احمد بن اسحاق نخستين کيسه را از ميان هميان بيرون آورد، آن کودک فرمود: (صاحب اين کيسه فلان کس است ودر فلان محلّه قم سکونت دارد، ٦٢ دينار در اين کيسه است که ٤٥ دينار آن از ملکى است که از پدرش به ارث برده، وآن را به اين مبلغ فروخته است، و١٤ دينار آن، بهاى هفت قواره پارچه است، وسه دينار آن هم کرايه مغازه است).

امام حسن عليه‌السلام فرمود: اى فرزند راست گفتى، اينک بگو در ميان اين ٦٢ دينار کدام يک حرام است؟

کودک فرمود: در ميان اين ٦٢ سکّه دينار، يک سکه است که در رى در فلان تاريخ درست شده، آن تاريخ در آن، نقش شده بود، ولى اينک نصف آن تاريخ، در يک روى آن پاک شده است. وباز در ميان اين دينارها، يک دينار مقراض شده ناقص است که وزن آن يک چهارم دينار است، وهمين دو دينار در اين کيسه حرام است، وعلتش اين است که صاحب آن دو دينار در فلان سال وفلان ماه، به مقدار يک مَن ويک چهارم من، پشم ريسيده شده در نزد بافنده اى که همسايه اش بود، به امانت گذاشته بود، دزد آن را ربود، وبافنده به صاحب پشم گفت: دزد آن را ربوده است، صاحب پشم سخن او را قبول نکرد، وبه جاى آن يک مَن ونيم پشم باريکتر از آنچه دزد برده بود، از بافنده گرفت، وبا آن جامه اى بافت، وآن جامه را به اين دو دينار (که يکى نصف تاريخش پاک شده وديگرى ناقص است) فروخت.

وقتى که احمد بن اسحاق در آن کيسه را گشود، همان دو دينار در وسـط دينارها بيـرون آمـد، وآنها همـان گونه بودند که حضـرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف خبر داده بود.

سپس، احمد بن اسحاق دومين کيسه را از هميان بيرون آورد، کودک گفت: صاحب اين کيسه فلان کس است که در فلان محلّه قـم مى نشيند، حاوى پنجاه دينار است که براى ما روانيست دست به آن دراز کنيم.

احمد بن اسحاق عرض کرد: چرا؟

کودک فرمود: زيرا، دينارهاى اين کيسه، قيمت گندمى است که در اين گندم، صاحب اين کيسه وبرزگرهايش شرکت داشتند، وصاحب اين کيسه حق خود را با پيمانه به طور کامل برداشت، ولى حق برزگرهايش را با پيمانه ناقص پرداخت.

امام حسن عسکرى عليه‌السلام فرمود: راست گفتى اى پسرم، سپس امام حسن عليه‌السلام به احمد بن اسحاق، فرمود: همه اين کيسه ها را بردار وبه صاحبانش برسان، ويا وصيت کن تا به صاحبانش برسانند، که ما به هيچ چيز از اينها نياز نداريم چون مخلوط به حرام است، تنها آن جامه پيرزن را نزد ما بياوريد که حلال است.

احمد بن اسحاق مى گويد: اين جامه را پيرزنى فرستاده بود، وآن را در خورجين خود نهاده بودم، ولى به طور کلّى فراموش نموده بودم.

سعد بن عبدالله در ادامه سخن مى گويد: وقتى که احمد بن اسحاق براى آوردن آن جامه، از آن جا رفت، امام حسن عليه‌السلام رو به من کرد وفرمود: (چه باعث شد که به اين جا آمده ای؟)

عرض کردم: احمد بن اسحاق در من علاقه وشوق ايجاد کرد، تا به محضر شما براى ديدن مولايمان بيايم.

فرمود: مسائلى که قصد دارى از آن سؤال کنى بپرس. گفتم: آماده هستم.

فرمود: از نور چشمم، (اشاره به حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف)، بپرس.

در اين هنگام سعد بن عبدالله مسائل مختلفى پرسيد، وحضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف پاسخ همه را داد، حتّى سعد بعضى از سؤال ها را فراموش کرده بود، حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف از روى اِعجاز يادآورى مى کرد، وجواب مى داد. به اين ترتيب به همه سؤالات پاسخ فرمود... تا آخر روايت، که طولانى است... (٣).

# من محمد بن حسن هستم

شيخ طوسى به سند خود از احمد بن على رازى واز ابى ذر احمد بن ابى سوره واو از محمّد بن حسن عبدالله تميمى که از زيدى مذهبان بود نقل مى کند که گفت: اين حکايت را از جماعتى شنيدم که از پدرم نقل مى کردند، من شبى عازم حائر حسينى (کربلا) شدم، وقتى به آنجا رسيدم، جوان زيبايى را ديدم به نماز ايستاده، پس از نماز با حرم وداع کرد، من نيز وداع کرده همراه آن جوان به مشرعه (٤) رفتيم، در آنجا آن جوان به من گفت: (اى اباسوره، قصد کجا داری؟)

گفتم: عازم کوفه هستم؛ گفت: با چه کسی؛ گفتم: با مردم. گفت: آيا نمى خواهى با ما همراه باشی؟ گفتم: با همراهانم؟

گفت: آيا راضى نيستى کسى همراه ما نباشد؟

با آن جوان در آن شب حرکت کرديم، به زودى به قبرستان مسجد سهله (نزديک کوفه) رسيديم. آن جوان در آن جا منزل خود را (گويا مسجد سهله بود) نشان داد وفرمود: (اين جا منزل تو است، اگر ميل دارى بفرما). سپس به من فرمود: (نزد على بن يحيى، ابن رازى برو، وبه او بگو تا مالى را که از ما در پيشش هست به تو بدهد).

گفتم: او مال را به من نمى دهد.

آن جوان فرمود: به او بگو با اين نشانه که آن مال فلان مبلغ دينار، وفلان مبلغ درهم است، ودر فلان مکان قرار دارد، وفلان روپوش بر روى آن انداخته شده.

عرض کردم: تو کيستی؟ فرمود: من محمد بن حسن (حضرت مهدى ـ عج) هستم.

عرض کردم: اگر او آن پول را نداد، ونشانه هاى مرا نپذيرفت ودليل ديگر خواست چه بگويم؟

فرمود: من پشت سر تو مى آيم.

اَباسوره مى گويد: نزد ابن رازى رفتم، وپيام حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف را به او رساندم، او از دادن پول امتناع ورزيد. من نشانه هاى آن حضرت، واين که در آخر فرمود: (من پشت سر تو هستم) را به ابن رازى گفتم، در اين وقت ابن رازى قانع شد وگفت: (بعد از ذکر اين نشانه ها، ديگر عذرى براى ندادن پول باقى نمى ماند وآن مبلغ پول را به من عطا کرد. (٥)

# سرگذشت غانم هندى

يکى از شخصيت هاى بزرگ هندوستان.

شيخ کلينى وشيخ صدوق وديگران با سندهاى معتبر خود از ابوسعيد غانم هندى چنين روايت کنند که گفت:

در کشميرِ هند، دوستانى داشتم که حدود چهل نفر بودند وهمه از رجال کشورى، واز درباريان شاه هندوستان بودند، وهمه آنها کتاب هاى آسمانی: تورات، انجيل، زبور وصحف ابراهيم عليه‌السلام را مطالعه مى نمودند، من وآنها مبلّغ دين (مطابق اديان گذشته) بوديم، وبين مردم قضاوت مى کرديم، ودرباره حلال وحرام فتوا مى داديم، حتّى خود شاه، ومردم در اين امور به ما مراجعه مى کردند.

روزى، بين ما سخن از پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ميان آمد، به اين نتيجه رسيديم که نام پيامبر اسلام در کتاب هاى آسمانى هست، ولى ما از وضع او بى اطّلاع هستيم (٦) لازم است به جستجوى او بپردازيم، واطلاعاتى در اين مورد کسب کنيم، همه دوستان به اتّفاق، رأى دادند که من اين مسئله مهم را پى گيرى کنم.

غانم هندى مى گويد: از کشمير بيرون آمدم، پول بسيار برداشتم، دوازده ماه به سير سياحت وجستجو پرداختم، تا نزديک کابُل (٧) رسيدم، عده اى از ترک هاى آن سامان سر راه مرا گرفتند، وپول هايم را ربودند، ومرا آن چنان کتک زدند، که چند جاى بدنم زخمى شد، سپس مرا به شهر کابل بردند، وقتى که شاه کابل از ماجراى من باخبر شد، مرا به شهر بلخ فرستاد وگزارش کار مرا بدين گونه به فرمانرواى بلخ به نام داوود بن عباس دادند،که: (اين شخص به نام ابـوسعيد غانم هنـدى، براى جستجوى دين وپيامبـر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از هند بيرون آمده، وزبان فارسى را آموخته، وبا فقها وعلما، مناظره وبحث ها کرده است).

داوود بن عباس مرا به مجلس خود احضار کرد، ودانشمندان را جمع کرد تا با من مباحثه کنند.

من به آنها گفتم: (من به انگيزه جستجوى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از وطن خود بيرون آمده ام، پيامبرى که نامش را درکتاب هاى آسمانى پيامبران ديده ام).

دانشمندان: او کيست وچه نام دارد؟

غانم هندی: او محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نام دارد.

دانشمندان: او پيامبر ماست که تو در جستجوى او هستي.

آن گاه غانم هندى شرايع واحکام دين پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از آنها پرسيد، وآنها او را به احکام وشرايع اسلام آگاه کردند.

در اين هنگام غانم هندى به آن دانشمندان گفت: (من مى دانم که محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيغمبر خداست، ولى نمى دانم که آيا او همين فردى است که شما او را معرّفى مى کنيد يا نه؟ ازشما تقاضا دارم محل او را به من نشان دهيد، تا نزدش بروم واز نشانه ها ودليل هايى که مى دانم از او بپرسم، اگر همان شخص بودکه به مقصود رسيده ام، وبه او ايمان مى آورم.

دانشمندان: او وفات کرده است؛ غانم هندی: جانشين ووصی او کيست؟ دانشمندان: جانشين ووصی او ابوبکر است؛ غانم هندی: نام ابوبکر چيست؟؛ دانشمندان: نام او عبدالله بن عثمان است، واو را به قبيله قريش نسبت مى دهند؛ غانم هندي: سلسله نَسَب پيغمبر خود، محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برايم بگوييد. دانشمندان: در مورد نَسَب پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرح دادند؛ غانم هندي: اين شخص (پيامبر) آن نيست که من در جستجويش هستم، زيرا جانشين پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برادر دينى او، وپسر عموى نسبى او، وشوهر دختر او، وپدر فرزندان (نوادگان) اوست، وآن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در سراسر زمين، نسلى جز از فرزندان جانشينش نمى باشد.

در اين هنگام دانشمندان حاضر (٨) بر سر غانم هندى فرياد کشيدند، وبه فرمانرواى بلخ گفتند: (اى امير، اين شخص (غانم) از شرک بيرون آمده وبه سوى کفر رفته، وريختن خونش حلال است).

غانم هندی: اى مردم، من داراى دينى هستم که به آن اعتقاد دارم، وتا دين محکم تر از آن را نيابم از آن دست نمى کشم، من اوصاف اين مرد (پيامبر اسلام) را درکتاب هايى که بر پيامبران پيشين نازل شده خوانده وديده ام، از کشور هند با آن همه مقام ارجمندى که در آن جا داشتم، فقط به خاطر يافتن دين حق، بيرون آمده ام، وچون درباره پيامبرى که شما برايم ذکر نموديد، به جستجو پرداختم، ديدم او همان پيامبرى است که نامش (با مشخصات جانشينش) در کتاب هاى آسمانى آمده، ولى با آنچه شما پيرامون اوصاف او ذکر مى کنيد، هماهنگ نيست، از من دست برداريد.

در اين وقت امير بلخ به دنبال مردى به نام حسين بن اِشْکِيب فرستاد، او حاضر شد، امير به او گفت: (با اين مرد هندى مباحثه کن).

حسين بن اِشکيب به امير بلخ گفت: خدا کار تو را سامان بخشد، در اين مجلس، دانشمندان وفقهاى بزرگ که از من داناتر وبيناتر هستند، تشريف دارند، من در برابر آنها چه بگويم؟

امير بلخ: آنچه مى گويم بپذير، وبا اين مرد (ابو سعيد) در خلوت مباحثه کن وبا او مهربان باش.

غانم هندى مى گويد: با حسين بن اِشْکيب به گفت وگو پرداختيم، سرانجام او به من گفت: آن کسى که تو در جستجوى او هستى همان پيامبرى است که اين دانشمندان او را به تو معرّفى کرده اند، ولى جانشين او، آن گونه که اينها گفتند نيست، بلکه وصى وجانشين او على بن ابى طالب بن عبد المطلّب، شوهر فاطمه عليها‌السلام دختر محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وپدر حسن وحسين عليهما‌السلام نوادگان محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند.

غانم هندي: اَللهُ اکبر! همين است آن کسى که من در جستجوى او هستم.

غانم مى گويد: نزد امير بلخ رفتم وگفتم: (اى امير، آنچه در جستجويش بودم يافتم ومن گواهى مى دهم که: معبودى جز خداى يکتا نيست، ومحمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول او است).

امير بلخ، با من خوش رفتارى کرد، وبه من احسان نمود، وبه حسين بن اِشْکيب گفت: (همدم نيکى براى غانم هندى باش).

من از آن پس نزد حسين رفتم وبا او همدم شدم، واو احکام اسلام را به من آموخت، به او گفتم: ما درکتاب هاى آسمانى پيامبران پيشين خوانده ايم که محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آخرين پيامبر است، وبعد از او پيامبرى نخواهد آمد، ومقام رهبرى بعد از او مخصوص وصى ووارث وجانشين اوست، سپس مخصوص وصى او، پس از وصى ديگر... وهمواره فرمان خدا در نسل آنها جـريان دارد، تا دنيا به پايان برسد؛ بنابراين، وصيّ محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کيست؟

حسين بن اِکشيب: او حسن عليه‌السلام وبعد از او حسين عليه‌السلام فرزندان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند، وهم چنان ادامه يافت تا اکنون وصى آنها صاحب الزّمان عجل الله تعالى فرجه الشريف است.

محمّد بن محمّد بن عامرى راوى اين ماجرا، مى گويد:

ابو سعيد غانم هندى که در جستجوى صاحب الزّمان عجل الله تعالى فرجه الشريف بود، به قم سفر کرد، ودر سال ٢٦٤ هـ.ق همراه ما (شيعيان) بود، وبا آنها به بغداد مسافرت کرد، يکى از دوستانش از اهل سِنْد که پيرو کيش سابق غانم هندى بود نيز همراه غانم حرکت کرد.

عامرى گويد: غانم هندى به من گفت: (من از اخلاق دوستم خوشم نيامد، از او جدا شدم تا به قريه عباسيّه رفتم، در آن جا پس از نماز، همچنان درباره آن کسى که در جستجويش بودم مى انديشيدم، ناگاه شخصى نزد من آمد، ونام هندی مرا به زبان آورد وگفت: آيا تو فلان (ابو سعيد غانم) هستي؟)

گفتم: آری.

گفت: آقايت (صاحب الزّمان) تو را دعوت کرده است، دعوتش را اجابت کن.

من همراه او به راه افتادم، او همواره مرا از اين کوچه به آن کوچه، (در قريه عباسيّه در نهرالْمَلِک) مى برد، تا به خانه وباغى رسيديم، که ديدم حضرت صاحب الزّمان عجل الله تعالى فرجه الشريف در آن جا نشسته است، وبه زبان هندى به من خوش آمدگفت، فرمود: حالت چطور است؟ حال فلانى وفلانى که از آنها جدا شدى چگونه است؟، تا نام چهل نفر از دوستان هندى مرا، شمرد، وجوياى حال هر يک يک آنها شد، وسپس به زبان هندى همه سرگذشت هاى مرا به من خبر داد، آن گاه فرمود: (مى خواستى با اهل قـم براى انجام حج به مکّه بروی؟).

عرض کردم: آرى اى مولاى من،فرمود: امسال با آنها به حج نرو ومراجعت کن، وسال آينده به حج برو، آن گاه کيسه پولى که در برابرش بود نزد من نهاد وفرمود: (اين پول ها را خرج کن، ودر بغداد نزد فلانى ـ نامش را برد، نرو، وبه او چيزى نگو).

عامرى مى گويد: سپس ابوسعيد غانم هندى به قـم آمد، وپس از آن قاصدها آمدند وبه ما خبر دادند که رفقاى ما (در سفر حج) از عقبه برگشتند، وراز اين که امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف به غانم فرموده بود امسال به حج نرو، کشف شد که راه بسته است. آن گاه غانم به خراسان رفت، سال آينده از آن جا به حج رهسپار شد. او در خراسان هديه اى براى ما فرستاد، ومدتى در خراسان بود، وسرانجام در آن جا وفات کرد، خدايش او را بيامرزد. (٩)

# نصب حجر الاسود توسط حضرت مهدى عليه‌السلام

قطب راوندى از جعفر بن محمد قولويه (١٠) نقل مى کند که گفت: وقتى که قرامطه (١١) کعبه را خراب کردند وحجرالاسود را به کوفه آوردند ودر مسجد کوفه نصب نمودند. من در سال ٣٣٧ هـ. ق به بغداد رفتم، وتصميم داشتم براى انجام مراسم حج، به مکّه بروم، همان سالى بود که قرامطه مى خواستند حجرالاسود را، که بيست سال قبل، کعبه را ويران وحجرالاسود را به مسجد کوفه برده ودر مسجد کوفه نصب کرده بودند به مکّه باز گردانند، ودر کعبه نصب کنند واين زمان، اوايل غيبت کبرا بود. (١٢)

در اين جريان بزرگترين چيزى که فکر مرا مشغول کرده بود، اين بود که چه کسى حجرالاسود را نصب خواهد کرد، زيرا مطابق احاديث مى دانستم که هرگاه حجرالاسود از جاى خود منتقل شود، حجّت خدا آن را در جاى خود نصب مى کند، چنان که (در عصر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کعبه بر اثر سيل ويران شد وپس از بازسازى، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حجرالاسود را در جايش نصب نمود ودر عصر حَجّاج بن يوسف ثقفى وآسيب رسانى کعبه به دستور او، پس از بازسازى، امام سجّاد عليه‌السلام حجرالاسود را درجاى خود نصب نمود، وثابت ماند.

(بر همين اساس مى خواستم به اين وسيله دستم به حجّت خدا حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف که نصب کننده حجرالاسود در جاى خود هست برسد، واو را زيارت کنم، واز اين فرصت طلايى استفاده نمايم).

متأسفانه، اين مسئله زمانى پيش آمد که من چنان بيمار شدم که از جان خود ترسيدم، وفکر کردم اين بيمارى مرا خواهد کشت بنابراين، نمى توانم به مکّه سفر کنم وبه هدف خود برسم، از اين رو شخصى را که معروف به ابن هشام بود به نيابت گرفتم، تا او به نيابت از من به مکّه رود ومراسم حج را به جا آورد، نامه اى به حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نوشتم، ودر آن نامه خواستم که آن حضرت بفرمايد که آيا امسال من بر اثر اين بيمارى مى ميرم؟ يا نه؟ چند سال عمر مى کنم؟ همه فکرم اين بود که اين نامه به دست آن کسى که حجرالاسود را نصب مى کند، برسد، وجواب آن را بدهد، نامه را به نايبم ابن هشام دادم، وهدفم را براى او بيان کردم، وتأکيد نمودم که نامه را به نصب کننده حجرالاسود برساند، وجوابش را از او بگيرد.

ابن هشام مى گويد: به سوى مکّه حرکت کردم وبه مکّه رسيدم، مبلغى پول به خدمتکاران کعبه دادم، تا هنگام نصب حجرالاسود، مرا يارى کنند، وکسى جلو مرا نگيرد تا بتوانم خود را نزديک نصب کننده حجرالاسود برسانم. وقت نصب حجرالاسود فرا رسيد، خدمتکاران مرا فراگرفتند ويارى کردند، در ميان ازدحام جمعيت، جلو رفتم، ديدم هر کسى جلو مى آمد وحجرالاسود را نصب مى کرد، امّا حجرالاسود در جاى خود قرار نمى گرفت ومى لرزيد ومى افتاد، تا اين که جوانى زيبا چهره وگندم گون را ديدم به پيش آمد وحجرالاسود را گرفت ودر جاى خود نصب کرد، حجرالاسود آن چنان محکم در جاى خود قرار گرفت که گويى هميشه در آن جا بوده است، آن گاه آن جوان از ميان جمعيت رفت. خروش وصدا از مردم بلند شد، ودسته، دسته از مسجدالحرام بيرون مى آمدند، من عقب آن جوان به سرعت روانه شدم، بين مردم را مى شکافتم واز راست وچپ دور مى کردم ومى دويدم به طورى که مردم گمان مى کردند ديوانه شده ام، چشمم را از آن جوان برنمى داشتم، تا مبادا از من غايب شود، تا اين که از ميان مردم بيرون رفتم، آن جوان با کمال آهستگى مى رفت، ومن با سرعت حرکت مى کردم، ولى هرچه مى دويدم به او نمى رسيدم، تا اين که آن جوان به جايى رسيد که غير از من واو کسى در آن جا نبود، آن گاه به من توجه کرد وفرمود: (آن نامه را که همراه دارى به من بده). نامه را به دستش دادم، آن را باز نکرد، وفرمود: (به او (جعفر بن محمّد بن قولويه) بگو از اين بيمارى، ترسى بر تو نيست، وسلامتى خود را باز مى يابى، وسرانجامِ عمر تو، بعد از سى سال است.

وقتى که اين سخن معجز نشانش را شنيدم وآن شکوه را در او ديدم، به سختى ترسيدم به طورى که نمى توانستم راه بروم، در آن هنگام آن حضرت از آن جا رفت وناپديد شد.

ابن هشام، پيام حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف را به جعفر بن محمّد بن قولويه رسانيد، واو اطمينان يافت که در آن سال نمى ميرد، وبر يقينش به حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف افزوده شد.

وقتى که سال ٣٦٧، يعنى سى سال بعد از خبر غيبت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف فرا رسيد، جعفر بن محمد قولويه، بيمار وبسترى شد، او وصيت کرد، وکفن وحنوط وضروريات سفر آخرت را فراهم نمود، وبا افراد خداحافظى مى کرد، مردم به او گفتند، بيمارى تو آنقدر سخت نيست، عجله نکن ونگران نباش، در جواب مى گفت: (مولايم حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف فرموده همين امسال مى ميرم..).

او همان سال با همان بيمارى، از دنيا رفت وبه لقاء الله پيوست. (١٣)

# من قائم آل محمد هستم

شيخ صدوق (ره) از احمد بن فارس اديب (١٤) نقل مى کند که گفت: در شهر همدان عدّه اى معروف به بنى راشد سکونت دارند، وهمه آنها شيعه دوازده امامى هستند، پرسيدم: علّت چيست که آنها در ميان مردم همدان شيعه شده اند؟ پيرمردى از آنها که آثار صلاح ووقار ونيکى در چهره اش آشکار بود، به من گفت: علّت تشيّع ما اين است که جدّ ما که خاندان ما منسوب به او است براى حج به مکّه رفت گفت: وقتى که از مکّه بازگشتم وچند منزل را در بيابان پيمودم، اشتياق پيدا کردم که پياده شوم، وپياده راه بروم، راه طولانى اى را پيمودم، به طورى که خسته ودرمانده شدم وباخود گفتم: (اندکى مى خوابم تا رفع خستگى شود، هنگامى که قافله آمد، بر مى خيزم وهمراه قافله حرکت مى کنم، ولى بيدار نشدم، مگر آن وقتى که گرمى تابش خورشيد را در بدنم، احساس کردم، وآخرين قافله رفته بود، هيچ کس را در بيابان نديدم، وحشت زده وهراسان شدم، راه را گم کردم، واثرى از راه را نيافتم، توکل به خدا کردم وبا خود گفتم به پيمودن راه ادامه مى دهم، هرگونه که خدا مرا ببرد مى روم، راه درازى را پيمودم ناگاه سرزمين سبز وشادابى را ديدم که گويى تازه باران بر آن باريده بود از خاک آن بوى بسيار خوشى به مشام مى رسيد، در ميان آن قصرِ زيبايى ديدم که مانند صفحه شمشير، برق مى زد گفتم: (اى کاش، مى دانستم اين قصر چيست، واز آنِ کيست؟ که تاکنون نه چنين قصرى ديده ام، ونه توصيف چنين قصرى را شنيده ام، به طرف آن قصر حرکت کردم، نزديک آن، دو غلام سفيدرو ديدم، سلام کردم، با بهترين وجه جواب سلام مرا دادند، به من گفتند بنشين که خداوند سعادت تو را خواسته است، در آن جا نشستم، يکى از آنها وارد قصر شد، پس از اندکى بيرون آمد وبه من گفت: (برخيز وداخل شو)

برخاستم ووارد قصر شدم، ديدم ساختمانى بسيار باشکوه وبى نظير است، غلام پيش رفت وپرده اى را که بر در اتاق آويزان بود، کنار زد وبه من گفت داخل شو، داخل شدم، ديدم جوانى در ميان اتاق نشسته، وبالاى سرش شمشيرى به سقف آويزان است وبه قدرى بلند است که نزديک است سر شمشير به سر او برسد، آن جوان همانند ماه درخشان در تاريکى مى درخشيد، سلام کردم، جواب سلام مرا با لطيف ترين تعبير داد، آن گاه فرمود: (آيا مى دانى من کيستم؟) گفتم: نه، به خدا سوگند. فرمود: (من قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم، من با همين شمشير در آخرالزّمان قيام مى کنم). در وقت گفتن اين جمله اشاره به آن شمشير کرد، وآن گاه فرمود: (پس سراسر زمين را همان گونه که پر از ظلم وجور شده، پر از عدل وداد نمايم، من در برابر شکوه عظيم او لرزه بر اندامم افتاد وبا صورت به زمين افتادم، وپيشانى بر خاک ماليدم. فرمود: (چنين نکن، برخيز، تو فلان کس که از اهالى شهر کوهستان که به همدان معروف است هستي).

عرض کردم: (راست گفتى اى سيّد ومولاى من).

فرمود: آيا دوست دارى، نزد خانواده ات برگردي؟

گفتم: آرى اى سرور من، دوست دارم نزد آنها روم، وماجراى اين کرامتى را که خداوند به من عنايت فرموده است، براى آنها بازگو کنم، وبه آنها مژده بدهم.

در اين هنگام، اشاره به غلامش کرد، غلام دستم را گرفت، وکيسه پولى به من داد وبيرون آمدم، واو همراه من چند قدم آمد، ناگاه سايه ها ودرخت ها ومناره مسجدى را ديدم، او به من فرمود: اين جا را مى شناسي؟

گفتم: (در نزديکى شهر ما، شهرى به نام استاباد (اسدآباد) است، واين جا شبيه آن شهر است).

فرمود: اين همان اسد آباد است، برو.

در اين هنگام هر سو نگاه کردم، ديگر آن بزرگوار را نديدم، وارد اسدآباد شدم، در آن کيسه چهل يا پنجاه دينار بود، از آن جا به همدان رفتم، اهل خانه خود را به دور خود جمع نمودم، وآنچه از کرامت ورفع مشکلات واحسانى که خداوند به وسيله حضرت ولی عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف به من عطا فرموده بود، براى آنها گفتم، وبه آنها مژده دادم، وتا وقتى که از آن دينارها چيزى باقى مانده بود، همواره در برکت وآسايش وسعادت، زندگى مى کرديم. (١٥)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

(١) از جلاّدان رژيم عباسى بودند. (٢) غيبة الطوسي: ٢٦٧ عن الکلينى، وفيه عن (نسيم) بدل (سيماء). (٣) کمال الدين، باب ٤٣، ص ٤٥٧. (٤) محل برداشتن آب از رود فرات. (٥) غيبة الطّوسى، ص ٢٧٠. (٦) اين ماجرا در سال هاى آغاز غيبت صغرا، حدود سال ٢٦٣ و٢٦٤ هـ. ق، رخ داده است (مترجم). (٧) مرکز فعلى افغانستان. (٨) که همه از اهل تسنّن بودند. (٩) الصّراط المستقيم، ج ٢، ص٢٣٦؛ کمال الدين، ص٤٩٦، اصول کافى، ج ١، ص ٥١٥ ـ ٥١٨ (باب مولد الصّاحب عجل الله تعالى فرجه الشريف حديث ٣). (١٠) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى قولويه قمى (ره) از علما ومحدّثين برجسته قرن چهارم، صاحب تأليفات بسيار، از جمله کتاب کامل الزّيارات است، وى استاد شيخ مفيد (متوفّاى ٤١٣ هـ. ق) واز رؤساى علماى شيعه بود، او در سال ٣٦٨ يا: ٣٦٧ هـ. ق رحلت کرد ودر کاظمين پايين پاى امام موسى بن جعفر عليه‌السلام دفن گرديد. (مترجم). (١١) قرامطه فرقه اى از اسماعيليه اند، که در سال ٣١٠ هـ. ق در مراسم حج، به مکّه يورش بردند وبه قتل وغارت پرداختند، حجرالاسود را از جاى خود کَنْده وبا خود بردند وبيست سال نزد خود نگه داشتند، وبسيارى ازمسلمانان وآل ابى طالب را کشتند، حضرت على عليه‌السلام در يکى از خطبه هاى خود از جنايات آنها خبر داده است، از جمله فرمود: (گويا حجر الاسود را مى نگرم که در اين جا (مسجدکوفه) نصب مى شود، واى بر آنها (قرامطه) چرا که فضيلت حجرالاسود ذاتى نيست، بلکه به اين است که درجاى خود قرار گيرد). (بحار الانوار، ج ٤٠، ص ١٩١) ـ مترجم. (١٢) غيبت کبرا از ٣٢٩ شروع شد. (١٣) کشف الغمّه، ج٢، ص٥٠٢، باب ٢٥؛ الصراط المستقيم، ج٢، ص٢١٣، الحادى عشر صاحب الزمان وحديث ١٤. (١٤) احمد بن فارس بن زکريا قزوينى رازى، نحوى لغوى در بسيارى از علوم به ويژه لغت شناسى سرآمد علماى عصر خود بود، او از علماى شيعه، داراى تأليفات بسيار بود، بديع الزمان همدانى، علم ودانش را از محضر او آموخت، افرادى مثل خطيب تبريزى، شيخ صدوق وصاحب بن عباد، از او نقل روايت مى کنند، در سال ٣٩٥ (يا ٣٩٠) هـ. ق در شهر رَى از دنيا رفت (الکنى والالقاب، ج ١، ص ٣٧٤). (١٥) کمال الدين، ص ٤٥٣، باب ذکر من شاهد القائم، حديث ٢٠ ـ محدّث خبير مرحوم شيخ عباس قمى (ره) پس از نقل اين ماجرا، مى نويسد: شنيده ام که قبر اين پيرمرد سعادتمند که به محضر آقا امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف رسيد، در اسد آباد (شهر کوهستانى نزديک به همدان) قرار دارد. (انوار البهيّه، ص ٥٥٩ - ٥٦١) ـ مترجم.

# ديدارى خوش وپاسخ حضرت مهدى عليه‌السلام

مسعودى وشيخ طوسى وديگران روايت کرده اند: ابونعيم محمّد بن احمد انصارى گفت: گروهى از مفوّضه ومقصّره (١) شخصى به نام کامل بـن ابـراهيم مدنى را به نمايندگى از خود به محضر امـام حسـن عسکرى عليه‌السلام فرستادند، تا درباره امامـت ومسائل اعتقادى، بـا امام حسن عليه‌السلام مناظره کنند.

کامل بن ابراهيم مى گويد: من پيش خودم گفتم: نزد ابو محمّد (امام حسن عليه‌السلام ) مى روم واز او مى پرسم: (من معتقدم که وارد بهشت نمى شود، مگر کسى معرفت او مثل معرفت من باشد، ومعتقد به اعتقاد من باشد). به طرف خانه امام حسن عليه‌السلام حرکت کردم، وقتى که وارد خانه آن حضرت شدم، ديدم آن حضرت لباس سفيد ونرم پوشيده است، با خودم گفتم: (ولی وحجّت خدا لباس هاى نرم مى پوشد، ولى به ما امر مى کند که بامردم (فقير) هماهنگى وبرادرى داشته باشيد، وما را از پوشيدن آن گونه لباس هايى که پوشيده نهى مى فرمايد؟!)

ناگاه آن حضرت لبخندى زد ودر حالى که آستينش را بالا مى زد، فرمود: اى کامل، نگاه کن، ديدم لباس زبر سياهى در زير لباس روئين پوشيده است، فرمود: (اين لباس سفيد روئين براى شماست، واين لباس زبر خشن براى خداست). شرمنده شدم ودر کنار درى که پرده اى بر آن آويزان بود نشستم، ناگاه بادى وزيد وآن پرده را بالا زد، ناگاه نوجوانى را ديدم که چهره اش مانند ماه درخشنده بود، حدود چهار سال يا مانند آن را داشت. آن نوجوان به من فرمود: (اى کامل بن ابراهيم،)

از اين خطاب، لرزه بر اندامم افتاد وهراسناک شدم، ناخودآگاه گويى الهام به من شد، جواب دادم لَبَّيک يا سَيّدي؛ بلى قربان اى سيّد وآقاى من). فرمود: آمده اى از ولی خدا وحجّت وباب اِلاهى بپرسي؛ آيا وارد بهشت مى شود جز آن کسى که معرفتى مثل معرفت تو دارد، ويا اعتقاد به عقيده تو دارد؟

گفتم: آرى، به خدا سوگند براى همين سؤال آمده ام.

آن نوجوان فرمود: اگر به اين صورت باشد، داخل شدگان به بهشت اندک خواهند بود، به خدا سوگند حتماً وارد بهشت مى شوند قومى که به آنها حقيّه مى گويند.

کامل مى گويد: عرض کردم: حقيّه چه کسانى هستند؟

فرمود: حقيّه کسانى هستند که از نشانه هاى محبت آنها به حضرت على، صلوات خدا بر او، اين که به حق او سوگند ياد مى کنند، ولى حق وکمالش را، آن گونه که هست، نمى شناسند.

سپس، آن نوجوان ساعتى سکوت کرد، آن گاه فرمود: (آمده اى از عقيده مفّوِضه (که معتقدند خداوند همه چيز را به امامان تفويض نموده) سؤال کنى، آنها دروغ مى گويند، وعقيده آنها باطل است، بلکه دل هاى ما ظرف هاى مشيّت وخواست اِلاهى است، هر گونه که خدا بخواهد، ما نيز همان را مى خواهيم، اين است سخن خدا در قرآن: (وما تَشائُونَ اِلا اَنْ يَشاءَ الله) (٢) وشما هيچ چيز را نمى خواهيد مگر اين که خدا بخواهد. سپس، پرده آويخته شد، من ديگر قدرت رد کردن پرده را نداشتم، امام حسن عليه‌السلام در حالى که خنده بر لب داشت به من نگاه کرد وفرمود: (اى کامل بن ابراهيم، اينک براى چه نشسته ای؟ با اين که حجّت بعد از من، به سؤال تو جواب داد).

کامل مى گويد: آن گاه برخاستم واز خانه امام حسن عليه‌السلام خارج شدم، وپس از اين ملاقات، ديگر آن حضرت را نديدم.

ابونعيم مى گويد: با کامل بن ابراهيم ديدار نمودم واز ماجرا سؤال کردم، او داستان فوق را براى من بازگو نمود. (٣)

وقصه هاى بسيار ديگرى، در اين مورد وافزون بر اينها که من خودم اشخاص بسيارى را ديده ام که با امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف ملاقات کرده اند، وقصه هاى بى شمار از افراد مختلف وبسيار، در اين باره شنيده ام.

# آداب ووظائف ما در عصر غيبت

ما در عصر غيبت، تکاليف ووظايفى داريم که عمل به آن، ارتباط ما را با امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف مستحکم مى کند، آن گاه مى توانيم از وجود نوارنى آن حضرت که در پس پرده غيبت قرار گرفته، بيشترين بهره را ببريم، نظر شما را به بخش مهمى از اين وظايف سازنده جلب مى کنيم:

# دعا براى فَرج امام مهدى عليه‌السلام

يکى از وظايف ما در عصر غيبت امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف دعا کردن براى فرج شريف آن حضرت، وفَرَج آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است (٤) در توقيع (دست خط با امضاي) حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالى فرجه الشريف که با وساطت محمد بن عثمان صادر شده، چنين آمده: (واَکثرو الدعاءَ بِتَعجيل الّفَرَج، فانَّ ذلکَ فرَجُکُمْ؛ (٥) در تعجيل فرج امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف بسيار دعا کنيد، چرا که همين دعا فَرَج شماست).

# استقامت در راه ولايت وپاداش آن

از مهم ترين وظايف، ثبات واستوارى در ولايت ودوستى امامان عليهم‌السلام است، در روايت آمده امام سجّاد عليه‌السلام فرمود: (من ثَبَت على مُوالاتِنا فى غَيْبَةِ قائمنا اَعطاهُ اللهُ اَجْرَ اَلْفَ شهيدٍ مِثْلَ شُهداءِ بَدْرٍ واحدٍ؛ (٦) کسى که در عصر غيبت قائم ما عجل الله تعالى فرجه الشريف در مسير ولايت ودوستى ما، ثابت قدم واستوار باشد، خداوند پاداش هزار شهيد همانند شهداى بدر واُحُد را به او عطا فرمايد).

# اهميت انتظار فرج

از مهم ترين تکليف ها ووظايف، انتظار فرج است، زيرا انتظار فرج از بزرگترين عبادات مى باشد. (٧)

با توجه به اين که معناى انتظار فرج، تنها انتظار واميد قلبى نيست، گرچه انتظار قلبى شاخه اى از انتظار فرج است، ولى به معناى عمل به خاطر ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نيز مى باشد، تا خداوند در ظهورش تعجيل فرمايد. همان گونه که انتظار نسبت به کشاورز، آن است که زمين وساير شؤون مربوط به زراعت را آماده سازد، وهمان گونه که کسى که در انتظار مهمان است، بر او است که مقدمات کار را فراهم نمايد، خود را براى پذيرايى از مهمان مهيّا کند، همين طور انتظار فرج به عمل وتهيّه مقدمات بستگى دارد.

بنابراين، بر ما لازم است که در عصر غيبت امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف خود وجامعه خود را با عمل هاى شايسته، وامر به معروف ونهى ازمنکر آماده سازيم، ودر انتظار دولت عدالت گستر او باشيم.

انتظار به اين معنا در روايات اسلامى مورد تأکيد قرار گرفته است، در حديث آمده، اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود: (اِنَّ احبَّ الاَعمالِ اليَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ انتظارُ الّفَرَج؛ (٨) محبوب ترين کارها در پيشگاه خداوند متعال، انتظار فرج است)

وامام صادق عليه‌السلام فرمود: (اَفْضَلُ اَعمالِ شِيعتنا اِنتِظارُ الْفَرَجِ؛ (٩) بهترين اعمال شيعيان ما انتظار فرج است).

وحضرت امام رضا عليه‌السلام در وصف امامان عليهم‌السلام وشيعيانشان فرمود: (اِنَّ دينهُمُ الوَرَعُ والعفَّةُ والاِجتهادُ... والصَّلاحُ وانتظارُ الفَرَجِ بِالصَّبرِ؛ (١٠) دين آنها تقوا، عفّت، تلاش وکوشش... واصلاح وانتظار فرج در پرتو صبر واستقامت است).

امير مؤمنان على عليه‌السلام روايت مى کند که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اَفْضَلُ العِبادَةِ اِنتِظارُ الْفَرَجِ؛ (١١) برترين عبادت ها، انتظار فرج است).

امام رضا عليه‌السلام فرمود: پدرانم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل کردند که فرمود: (اَفضلُ الأعمالِ اِنتظارُ الْفَرَجِ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ؛ (١٢) بهترين اعمال امّت من انتظار فرج از سوى خداوند متعال است).

اميرمؤمنان على عليه‌السلام فرمود: (اَلمنتَظرُ لاَمرِنا کالمُتَشَحَّط بِدَمهِ فى سبيل الله؛ (١٣) پاداش انتظار کِشنده امر ما، مانند پاداش کسى است که به خون خود در راه خدا، غوطه ور شود).

از اين احاديث چنين استفاده مى شود که انتظار فرج با دشوارى هاى بسيار روبرور مى شود، از اين رو که امر به معروف ونهى از منکر مى کند در عصرى که معروف، در ميان مردم، منکر، ومنکر معروف گشته است، در اين صورت مانند کسى است که در خون خود در راه خدا، غلتيده است. اما شخص بى تفاوت ورفاه طلبى که به واجبات خود عمل نمى کند وهيچ گونه احساس مسئوليت نمى کند، آيا چنين کسى در خون خود مى غلتد؟!

ودر روايتى آمده؛ امام صادق عليه‌السلام به يکى از شاگردانش فرمود: مَن ماتَ منتَظِراً لهذا الاَمر کان کَمَن هُوَ القائمِ فى فسطاطِهِ؛ کسى که در حال انتظار فرج ظهور امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف بميرد، مانند کسى است که در محضر قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف درخيمه آن حضرت است). سپس فرمود: (لا، بَلْ کانَ کالضّاربِ بَينَ يَدَى رَسولِ اللهِ بالسّيفِ؛ (١٤) نه، بلکه، پاداش او همانند پاداش کسى است که با شمشير در رکاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با دشمنان مى جنگد).

# اندوه براى غيبت امام مهدى عليه‌السلام

از روايات، چنان که قبلاً ذکر شد، استفاده مى شود که پس از ظهور امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف زمين ومحيط، آن چنان دگرگون مى شود، که ديگر آن زمين ومحيط سابق نخواهد بود (١٥) معناى اين حديث اين است که زمين (محيط ها وجامعه ها) درعصر ظهور، غير آن زمينى است که ما امروز در آن هستيم، ومردم آن عصر در اخلاق وصفات ومانند آن غير از مردم اين عصر هستند که امروزه هستند، آن عصر مانند بهشت نيست، بلکه بين دنياى فعلى وبهشت موعود است، چنان که قبلاً اشاره شد، لازمه چنين تغيير وموقعيت، براى منتظران اين است که خود را آماده ظهور سازند؛ بنابراين، انسان به خاطر غيبت حضرت امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف غمگين ومحزون خواهد بود، از اين رو که مى بيند دين در جامعه تضعيف شده، ومعتقدين به دين، در امور دين ضعيف وسست هستند، ودر برابر حوادث تلخ وناگوارى ها، بى تفاوت مى باشند. چنان که در بخشى از دعاى ندبه اين مطلب منعکس شده است، آن جا که مى خوانيم:

عزيزٌ عليَّ اَنْ اَرَى الخلقَ ولا تُرى، ولا اَسمْمَعُ لَکَ حَسيساً ولا نَجوى، عَزيزٌ عَلَيَّ اَن تحيطَ بِکَ دُونيِ البَلْوى، ولا يَنالَکَ مِنّى ضَجيجٌ ولا شَکوى، بِنَفسى اَنتَ مِنْ مغيَّب لم يَخْلُ مِنّا، بِنَفسى اَنتَ من نازحٍ ما نَزَحَ عَنّا، بنفسى اَنتَ، اُمنيَّةُ شائقٍ يَتَمنّى، مِنْ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَةٍ ذََکراً فَحَنّا بنفسى اَنتَ مِن عَقيدِ عِزٍّ لا يُسامى (تا آنجا که مى خوانيم): اِلى مَتى احارُفيکَ يا مَولايَ، والى مَتى واَيَّ خِطابٍ اَصِفُ فيکَ واَيَّ نجوى، عزيز عَلَيَّ اَن اُجابَ دونَکَ واُناغى، عزيزٌ عليَّ ان ابکيَکَ ويَخذُلَکَ الوَرى، عَزيزٌ عَلَيَّ اَنْ يجريَ عَلَيْکَ دُونَهُم ماجرى، هل من مُعينٍ فَاُطيلَ مَعَهُ العويلَ والْبُکاءَ، هَل مِن جزُوعٍ فَاُساعِدَ جَزَعَهُ اذا خلا، هَلّ قَذيَت عينٌ فساعَدَتْها عَينى عَلَى القذى، هل اِليکَ ياَبنَ اَحمَدَ سَبيلٌ فتُلقى، هل يتَّصل يَومُنا مِنْکَ بعدَةٍ فنحظى، متى نَرِدُ مَناهِلَکَ الرَّويَّة فنروى، متى ننتَقِعُ من عذب مائکَ فقدْ طالَ الصدى، متى نُغاديکَ ونُراوِحُکَ فَتُقِرَّ عَيناً، متى تَرانا ونَراک وقد نَشَرْتَ لِواءَ النَّصرِ تُرى، اَتَرانا نَحُفُّ بِکَ وانتَ تَؤُمُّ الملأ، وقَد مَلَئتَ الارضً عًدلاً واَذقْتَ اَعدائَکَ هواناً وعِقاباً، واَبَرْتَ العُتاةَ وحَجَدَةَ الحقِّ وقَطَعْتَ دابِرَ المُتکبرينَ، واجتثثتَ، اُصُولَ الظّالمين ونَحْنُ نَقُولُ الحمدُلله رَبٍّ العالمين. (١٦)

بر من بسيار سخت است که خلق را ببينم ولى تو را نبينم، واز تو صدا ورازى نشنوم، بر من بسيار سخت است بلا تنها تو را در برگيرد ومرا، رها سازد، واز جانب من، ناله وضجّه وشکايتى به تو نرسد.

جانم به فدايت، تو همان حقيقت پنهانى هستى که از ميان ما بيرون نيستى، جانم به قربانت، که تو از نظرم دورى، اما از ما ابداً جدا نيستی. جانم به فدايت، که، تو منظور وآرمان هر مشتاق هستى که آرزويت کنند، از مؤمنان ومؤمنات که به ياد تو ناله از دل سردهند. جانم به فدايت، که تو داراى عزت ومقام ارجمندى هستى که نظير نداری...

تا چه زمانى سرگردان تو باشم اى مولاى من، وتا کى، وچگونه با چه زبانى، تو را توصيف کنم؟ وچگونه راز دل گويم؟ بسيار بر من سخت است که از غير تو پاسخ بشنوم، وسرگرم گردم. بسيار بر من سخت است که بر تو بگريم، وديگران تو را واگذارند، بسيار بر من سخت است که دردها تو را در برگيرند وبه تو ديگران را رها سازد، آيا کمک کننده اى هست که با او گريه کنم وفرياد وناله را سر دهم؟ آيا جزع کننده اى هست وقتى که خلوت کند؟ از بى تابيش يارى بگيرم آيا چشمى هرگز مبتلا به خار شده است که چشم من با او شريک درد بر خار گردد؟ آيا به سوى تو اى پسر احمد، راهى هست که ملاقات شوی؟ آيا امروزِ ما، فردايى خواهد داشت که کامياب گرديم؟ درکجا بر نهرهاى جاريت وارد شويم، تا سيراب گرديم؟ کجا از آب گواراى تو بهره مند گرديم؟ که عطش ما طولانى شده است، تا چه وقت صبح وعصر را در فراقت به سرآوريم؟ به اميد آن که چشممان روشن شود. کى وکجا ما را ببينى وما هم تو را ببينيم؟ آن هنگام که پرچم پيروزى به اهتزاز درآمده ديده شود؟ آيا مى شود که ما اطراف تو را گرفته باشيم وتو بر مردم امامت کنى، وزمين را از عدالت پرسازى، ودشمنانت را از خوارى وعقوبت بچشانى، ومنکران حق را ريشه کن کنی؛ متکبّران وپيروان آنها را نابود کنى واساس ستمگران را واژگون سازى، وما بگوييم، حمد وسپاس خداوندى راکه پروردگار جهانيان است.

وقتى که انسان اين گونه از فراق حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف اندوهگين ومحزون باشد، ودر انتظار فرجش به سر برد، مقدارى از حق عظيم وواجب آن حضرت را ادا نموده است.

# گريه حضرت امام صادق عليه‌السلام بر غيبت امام مهدى عليه‌السلام

از سَدير صيرفى روايت شده که گفت: من ومفضّل وابوبصير واَبان بن تغلب به محضر مولايمان امام صادق عليه‌السلام شرفياب شديم، ديديم آن حضرت لباس مويين خشن وساده پوشيده وروى خاک نشسته، وهمچون شخص سوگوار وعزيز از دست داده، با حالتى سوزان وجگر سوز گريه مى کند، به طورى که اندوه جانکاه از چهره اش ديده مى شد، وصورتش دگرگون شده بود، واشک از اطراف چشمانش مى ريخت، ودر اين حال مى گفت:

(اى آقاى من، غيبت تو خواب را از من ربوده، بستر را برايم تنگ ساخته، روح وروانم را بى تاب وپر تنش نموده است؛ اى آقاى من، غيبت تو مصيبت مرا، به فاجعه دردناکى تبديل کرده، واين مصايب به مصيبت هاى گذشته يکى پس از ديگرى، پيوسته که موجب هلاکت ونابودى من شده است، هر اشکى که از چشمانم مى ريزد، وهر ناله اى که از سينه ام بر مى خيزد، در مورد مصايب پى در پى گذشته، وبلاهاى سابق انباشته شده، آن چنان زياد وطاقت فرسا است که به ديدگانم آسيب مى رسانند، وهر وقت که اين اشک ها را مى نگرم واين صداى ناله سينه ام را به خاطر مصيبت هاى جان سوز گذشته مى شنوم، به يقين مى نگرم که مصايب آينده بسى بزرگ تر وجانکاه تر از مصايب گذشته است. وسختى هاى آن، کمر شکن تر است، چرا که با خشم واندوه تو آميخته شده است).

سَدير مى گويد: از وحشت وناراحتى، عقل از سرِ ما پريد، وبر اثر جزع وبى تابى، قلب هاى ما پـاره پـاره شد، به خاطر آن حالـت امـام صادق عليه‌السلام که بسيار هولناک وتکان دهنده ودردآلود بود، گمان برديم که آن حضرت دچار حادثه بسيار تلخ وکوبنده، ناگوار وطاقت فرسا شده است، عرض کرديم: (اى فرزند بهترين مخلوقات، خداوند چشمانت را نگرياند، براى کدام حادثه آن قدرگريه کرده اى که اشک چشمانت تمام شده، وباران، اشک از ديدگانت جارى گشته است؟ وچه موضوعى اين گونه شما را سوگ مند وگريان وپريشان نموده است؟)

آتش بُغض امام آن چنان ترکيد وشعله ور شد وناله اى سوزناک سرداد وسفره دلش گشوده شد، وترس وهراسش سخت گرديد ودر اين حال فرمود: (واى بر شما، بامداد امروز به کتاب جفر نگاه کردم، واين کتابى است که علم به مرگ ها، بلاها، مصيبت ها وعلم آنچه گذشته وآينـده تا روز قيامت خواهد آمد؛ در آن نوشته شـده است، که خداوند محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وامامان بعد از او را، به اين کتاب، اختصاص داده است. من در اين کتاب تأمّل کردم، ولادت قائم ما عجل الله تعالى فرجه الشريف وغيبت او، وطولانى شدن غيبتش وگرفتارى هاى مؤمنان در عصر غيبت، وپديدار شدن شک وترديد در قلب هاى آنان بر اثر طولانى شدن غيبت، ومرتد شدن بسيارى از دين، وخروج آنها از اسلام، وبى تعهد شدن آنها به ولايت رامشاهده کردم، آن گونه که خداوند مى فرمايد:

(وَکُلَّ اِنْسانٍ الزَمناهُ طائرَهُ فِى عُنُقِهِ)؛ (١٧) وهر انسانى، اعمالش را بر گردنش آويخته ايم.

منظور از اين طائر، ولايت ماست، وقتى که اين همه ناگوارى ها در ارتباط با غيبت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف را، در کتاب جفر مشاهده کردم، بى اختيار منقلب شده وقلبم سوخت واندوه ها مرا فراگرفت. (١٨)

# دعا براى امام مهدى عليه‌السلام

از وظايف عصر غيبت امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف دعا کردن براى او است، دعا براى اين که خداوند آن حضرت را از شرّ شيطان هاى جن وانس حفظ کند، ودر فرجش تعجيل فرمايد، واو را بر کافران وملحدان وامثال آنها پيروز ويارى نمايد، چنان که دستور به چنين دعاهايى در روايات به ما رسيده است. چرا که اين گونه دعاها نوعى اظهار محبّت وشوق سرشار به آن حضرت است، روايت شده يونس بن عبدالرّحمن گفت، حضرت رضا عليه‌السلام در مورد حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف امر مى کرد که اين دعا را که در مصباح المتهجد طوسى ذکر شده است، بخوانند: (اَللّهُمَّ ادْفَعَ عَنْ وَلِيّکَ وخَليفَتِکَ وحُجَّتِکَ..).. (١٩).

ودر روايت ديگر به اين دعا دستور داده شده است:

اَللّهم کُنْ لِوَليِّکَ الحُجَّةَ بنِ الحَسَنِ العَسْکَرى المهدِى صَلَواتُکَ عَلَيه وعَلى آبائهِ فِى هذهِ السّاعَةِ وفِى کُلِّ ساعةٍ وَليّاً وحافِظاً وقائداً وناصِراً ودَليلاً وعَيْناً حَتّى تُسْکِنَهُ اَرْضَکَ طَوعاً، وتُمَتِّعَهُ فِيها طَوِيلاً

خدايا، تو خود حافظ ونگه دار وليّت، حجّة بن الحسن العسکريِ مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف باش، ودرودهاى تو بر او وبر پدران واجدادش باد، در اين ساعت ودر هر ساعت، سرپرست، نگهبان، پيشوا، ياور، راهنما وديده بان او باش، تا او را در زمين خود به ميل واشتياق مردم بنشانى، واو را به مدّت طولانى بهره دهی. (٢٠)

# از آثار دعا

ناگفته نماند که اين دعاها بى اثر نيست، وباعث افزايش ولايت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف وحفظ آن حضرت مى شود، وخداوند متعال، پيشوا وياور او مى گردد. هرگاه گفته شود: اگر ولايت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف مقدّر شده وخدا از هر جهت حافظ او است، بنابراين دعاى ما چه اثرى دارد؟ واگر مقدّر نشده، باز از دعا کارى ساخته نيست؟

به طور مختصر بايد گفت: جواب اين شبهه همانند شبهه در مورد صلوات بر محمّد وآل اوست، که گفته شود اگر صلوات خدا بر آنها مقدّر شده، دعاى ما چه فايده دارد؟ واگر مقدّر نشده، دعاى ما کارساز نخواهد بود؟ ومثال هاى بسيار ديگرى از اين قبيل، که ما به بعضى از جواب هاى اين شبهه در کتاب خود الدعا والزياره (٢١) اشاره کرده ايم.

(يکى از پاسخ ها اين که: دعا براى آن حضرت، پيوند ما را با او محکم تر مى سازد، واظهار ارادت ما را نسبت به او، برقرار مى نمايد، وانگهى دعاى ما براى او، موجب آمادگى روحى ما براى يارى او، وزمينه سازى براى ظهور، واستحکام بخشيدن به روحيه آرمان طلبى وطاغوت ستيزى ما خواهد شد).

# صدقه دادن براى حفظ امام مهدى عليه‌السلام

بعضى از علما گفته اند: (صدقه دادن براى سلامتى حضرت مهدى مستحب است). ولى نگارنده طى بررسى کوتاهى روايت صريحى در اين مورد نيافتم، اما مى توان گفت: که عموميّت رواياتى که صدقه را موجب حفظ از بلا مى داند، شامل اين مورد نيز خواهد شد، چنان که علاّمه مجلسى در بحارالانوار، وعلماى ديگر در کتاب هاى خود ذکر کرده اند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

(١) دو فرقه از شيعيان منحرف، که عقائد انحرافى داشتند، وشيعه دوازده امامى نبودند. (٢) سوره انسان، آيه ٣٠، وتکوير، آيه ٢٩. (٣) غيبة الطّوسى، ص ٢٤٦؛ منتخب الانوار المضيئه، ص ١٣٩. (٤) منظور از فَرَج؛ گشايش، ورفع همه موانع براى ظهور آن حضرت، وتحقّق حکومت جهانى ودادگستر آن حضرت است، که در پرتو آن، همه آرمان هاى پيامبران واوصياء تحقق مى يابد، وجهان از هر جهت، سرشار از نور وصفا مى گردد. (مترجم). (٥) کمال الدين، ص ٤٨٥؛ کشف الغمّه، ج٢، ص ٥٣١ فصل سوم، الخرائج والجرائح، ص ١١١٣؛ اعلام الورى، ص ٤٥٢. (٦) کشف الغمّه، ج ٢، ص ٥٢٢. (٧) چنان که روايت شده؛ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: (اَفْضَلُ اَعمالِ اُمَّتى اِنتِظارُ الْفَرَجِ؛ بهترين اعمال امت من انتظار فرج است). (٨) خصال شيخ صدوق، ص ٦١٦؛ بحار، ج ٥٢، ص ١٢٣. (٩) کمال الدين، ص ٣٧٧. (١٠) عيون اخبار الرّضا، ج ١، ص٥٥، حديث ٢٠. (١١) کمال الدين، ص ٢٨٧، حديث ٦. (١٢) همان، ص٦٤٤. (١٣) کمال الدين، ص ٦٤٥. (١٤) همان، ص ٣٣٨، حديث ١١؛ المحاسن البرقى، ص ١٧٤، حديث ٥١. (١٥) غيبة النّعمانى، ص ١٤٦، در اين کتاب آمده: (ومن نسلِ عليٍّ عليه‌السلام القائمُ المهديُّ الَّذِى يُبَدِّل الاَرّضَ غير الارْضِ). (١٦) اقبال سيد بن طاووس، ص ٢٩٨؛ مفاتيح الجنان، دعاى ندبه ـ اين دعا را محدّث خبير، محمد بن المشمهدى (از علماى قرن ششم) در کتاب خود (المزار الکبير)، ص ١٩٠-١٩٤ نقل کرده وآن دعا را براى امام زمان عليه‌السلام معرفى نموده است (بحار الانوار، ج ١٠٢، ص ١٠٤). (١٧) سوره اسراء، آيه ١٣. (١٨) کمال الدين، ص ٣٥٤، بحارالانوار، ج ٥١، ص ٢١٩. (١٩) مصباح الکفعمى، ص ٤٠٦، فصل ٤٤؛ مفاتيح الجنان، ص ٨٩٥ ـ بخش آخر دعاى افتتاح: که در شب هاى ماه رمضان خوانده مى شود نيز گوياى همين مطلب است. (٢٠) البلد الامين، ص ١٤٥ و٢٠٣ و٣٥٩؛ اقبال سيد بن طاووس، ص ٨٥؛ مصباح کفعمى، ص ١٤٦، و٥٨٦، وص ٦٣٠؛ فلاح السّائُل، ص ٤٦. (٢١) اين کتاب ده جلد خطى است، وهنوز به چاپ نرسيده است.

# نيابت حج از جانب حضرت مهدى عليه‌السلام

هم چنين انجام حج به نيابت از حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف استحباب دارد، چنان که قطب راوندى در کتاب الخرائج گويد:

ابو محمد دِعْلَجى، از اصحاب وشيعيان مورد اطمينان بود، احاديث را مى شنيد وروايت مى کرد، او دو پسر داشت، يکى از آنها انسان سالم وسر به راه با اعتقاد در راه راست حرکت مى کرد، ولى ديگرى در مسير باطل بوده، وبه فساد وگناه آلوده بود. شخصى مبلغى پول به ابو محمد دِعْلَجى داد تا به نيابت از امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف حج به جا آورد، او آن مبلغ را پذيرفت، واز آن پول مقدارى به پسر فاسق داد، وسپس، به مکّه مشرّف شد وحج نيابتى را انجام داد، پس از بازگشت، به ديدارکنندگان گفت: (در مراسم حج، در سرزمين عرفات ايستاده بودم، ناگاه در نزديک خود جوانى خوش سيما وگندمگون را ديدم که از دو طرف سر، موى سرش آويزان بود، وبا حالى گريان با کمال خضوع به راز ونياز با خدا مشغول بود. وقتى که حرکت مردم، از سرزمين عرفات نزديک شد، آن جوان به من توجه کرد وفرمود: (اى شيخ، آيا حيا نمى کني؟)

عرض کردم: اى آقاى من، از چه چيز حيا نمى کنم؟

فرمود: به تو مبلغى براى حج به نيابت از کسى که مى دانى مى دهند، وتو مقدارى از آن پول را به يک نفر فاسق شراب خوار مى دهی؟ ترس آن است که به زودى اين چشم تو ـ اشاره به يکى از چشمانم کرد ـ کور گردد. ومن تاکنون در اين مورد نگران وهراسناک هستم.

نقل شده چهل روز از اين ماجرا نگذشت که در يکى از چشمانش (همان چشمى که امام اشاره کرده بود) زخمى پيدا شد، وآن زخم موجب نابينايى همان چشمش گرديد. (١)

# برخاستن هنگام ذکر نام مبارک امام مهدى عليه‌السلام

يکى از وظايف مستحبى ديگر اين است که وقتى نام مبارک حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف را مى شنويم، به احترام او از جا بر خيزيم وبايستيم، شاعر معروف شيعه دِعْبِل خُزاعى وقتى که قصيده تائيّه خود را در محضر حضرت امام رضا عليه‌السلام خواند، تا به اين شعر رسيد:

خُرُوجُ اِمامٍ لا مَحالَةَ واقِعٌ يَقُومُ عَلَى اسمِ اللهِ بِالْبَرَکاتِ (ناگزير خروج وقيام امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف تحقّق مى يابد، واو به نام خدا، همراه برکت هاى اِلاهى قيام مى کند).

حضرت رضا عليه‌السلام برخاست وروى دو پايش ايستاد، وسرش را به زير افکند، سپس دست راستش را بر سرش نهاد وگفت: (اللهم عَجِّل فَرَجَهُ ومَخْرَجَهُ، وانصُرنا بِهِ نَصْراً عَزيزاً؛ (٢) خدايا، در فرج خروج حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف شتاب فرما، وما را به وسيله او به پيروزى شکست ناپذير وپرشکوه، يارى فرما).

اين مطلب بيانگر آن است که با شنيدن هر يک از نام هاى امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف، برخاستن وايستادن مستحب است، واين استحباب، اختصاص به واژه (قائم) ندارد.

ولى عبدالله سبط محدّث جزائرى ذکر کرده که، روايتى را به اين مضمون ديده است که (روزى نام قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف درمحضر امام صادق عليه‌السلام ذکر شد، آن حضرت به احترام وتجليل از اين اسم برخاست وايستاد). (٣)

# تضرع وراز ونياز براى حفظ ايمان

يکى ديگر از وظايف ما در عصر غيبت اين است که همواره با خضوع وخشوع به سوى خدا رو آوريم وبا تضرع وزارى از درگاه اِلاهى بخواهيم تا ايمان ما، وايمان مسلمانان ومؤمنان را از نفوذ وراهيابى شيطان ها وانحراف ها در مورد اعتقاد پاک به امامت حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف حفظ کند، وبا خواندن دعاهايى که در اين مورد وارد شده، به ايمان خود بيفزاييم.

شيخ کلينى از زُراره روايت کرده که گفت: از امام صادق عليه‌السلام شنيدم مى فرمود: (حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف در ايام کودکى قبل از قيام خود، غايب مى گردد) پرسيدم: چرا؟ فرمود: ترس از دشمنان دارد. آن گاه اشاره به شکم خود کرد (يعنى دشمنان اگر به او دست يابند شکم او را مى درند واو را مى کشند)

سپس فرمود: (اى زُراره، او همان مُنْتَظَر است، او کسى است که در مورد ولادت او، ايجاد شک وترديد مى شود، بعضى مى گويند: پدرش بدون فرزند از دنيا رفت، وبعضى مى گويند او قبل از وفات پدر، در رحم مادرش بود وهنوز به دنيا نيامده بود،و بعضى مى گويند: او دو سال قبل از وفات پدر، متولد شد، واو است مُنتَظَر (انتظار کشيده شده) ولى خداوند مى خواهد شيعيان را در اين مورد امتحان کند. اى زُراره، در اين جاست که باطل گرايان در وادى شک وترديد قرار مى گيرند.

زُراره مى گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: وقتى که اين زمان را درک کردم، چه کارى انجام دهم؟

امام صادق عليه‌السلام فرمود: وقتى که اين زمان را درک کردى اين دعا را بخوان:

اللهُمَّ عَرِّفنيِ نَفْسَکَ، فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفنى نَفْسَکَ لَمْ اَعرِفْ رَسُولَکَ، اَللهُمَّ عَرِّفنى رَسُولَکَ، فاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنى رَسُولَکَ لَمْ اَعرِّفْ حُجَّتَکَ، اللهُمَّ عَرِّفنى حُجَّتکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَْم تُعَرِّفنى حُجَّتکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينيِ؛. (٤)

خدايا، خودت را به من بشناسان، زيرا اگر تو خود را به من نشناسانى، رسول تو را نخواهم شناخت. خدايا، رسولت را به من بشناسان، زيرا اگر رسولت را به من نشناسانى، حجّت تو را نخواهم شناخت، خدايا، حُجّتت را به من بشناسان، زيرا اگر حجّتت را به من نشناسانى از دين خود گمراه خواهم شد). اين دعا، طولانى است ودنباله دارد، ودر کتاب مفاتيح الجنان باب غيبت امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف ذکر شده است.

و در روايت ديگر آمـده است: عبـدالله بن سنان گويـد امـام صادق عليه‌السلام فرمود: (ستيبکم شبهة فتبقون بلاعَلَم يُرى، ولا اِمامِ هدي؛ (٥) به زودى شبهه اى در شما راه يابد، وشما بدون پرچمى که ديده شود، وبدون امامى که راهنما باشد، قرار مى گيريد، در اين موقعيت هيچ کس، جز آن کس که دعاى غريق مى خواند، نجات نيابد).

پرسيدم: دعاى غريق چيست؟ وچگونه است؟ فرمود؛ چنين است:

(يا اَللهُ يا رَحْمنُ يا رَحيِمُ، يا مُقَلِّبُ، الْقُلُوبِ والاَبْصارِ، ثَبِّتْ قَلْبِى عَلى دينکَ؛ اى خدا، واى رحمان ورحيم واى گرداننده دل ها وچشم ها، قلب مرا در راه دينت استوار گردان).

عرض کردم: (يا مُقلِّبَ القُلُوبِ والاَبْصارِ ثبَّت قَلْبِى عَلى دِينِکَ؛ اى گـرداننده دل ها وچشـم ها، قلب مرا در راه دينت ثابت واستـوار ساز).

امام صادق عليه‌السلام فرمود: خداوند متعال هم دگرگون کننده دل ها، وهم دگرگون کننده چشم هاست، ولى همان را بگو که من مى گويم: (يا مُقلِّبُ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلبِى عَلى دِيِنکَ). (٦)

شيخ صدوق (ره) در کتاب کمال الدين نيز اين گونه نقل مى کند، (٧) واين مطلب دلالت دارد که انسان نبايد بر دعاهايى را که از طرف امامان (عليهم‌السلام ) نقل شده، چيزى کم وزياد کند.

# عريضه حاجت

يکى از وظايف ما در عصر غيبت اين است که انسان عريضه اى حاوى حاجات ونيازهاى خود را به پيشگاه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف بنويسد (٨) ما اين مطلب را در قسمت آخر کتاب الدّعا والزياره (٩) متذکر شده ايم، ووظايف ديگر اين که در روايات اسلامى نقل شده، از جمله نماز ابى الحسن ضرّاب که اين نماز در کتاب هاى دعا وزيارت ها، ذکر شده است. (١٠)

# نمونه هايى از نشانه هاى ظهور

اميرمؤمنان على عليه‌السلام در ضمن خطبه اى (١١) اشاره به برخى از نشانه هاى ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف نموده وچنين فرمود:

(هرگاه ناقوس ها نواخته شود، ومردم را يأس ونا اميدى فرا گيرد. وگاوميشان (وشک بارگان در رأس امور قرار گيرند) سخن بگويند شگفتى هاى بسيار عجيب رخ دهد، آتش عظيم در شهر نصيبين (١٢) زبانه مى کشد، پرچم عثمانى در وادى سود (١٣) آشکار مى شود، وآشوب در شهر بصره رخ دهد، به طورى که گروه ها به جان هم بيفتند، بعضى، بر بعضى ديگر غالب گردند، وهرج ومرج شديد پديد آيد؛ وهِرْقِلْ (قيصر روم) در قسطنتنيه (استانبول) در برابر سفيانى تسليم گردد، وسلطنت قسطنتنيه در اختيار سفيانى قرار گيرد، در اين زمان در انتظار ظهور آن کسى باشيد که از درختى که بر کوه طور بود، با موسى عليه‌السلام سخن گفت).

# گفتار ديگرى از حضرت على عليه‌السلام پيرامون علائم ظهور

از اميرمؤمنان على عليه‌السلام در بخشى از گفتارش نقل شده ودر آن از قيام حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف خبر مى دهد ومى فرمايد: (وقتى که مردم نماز را ضايع کنند، امانت دارى را تباه سازند، دروغ را حلال بشمارند، ربا بخورند، رشوه بگيرند، دين را به دنيا بفروشند، کارها را به دست احمق ها بسپرند، قطع رحم کنند، از هوس ها پيروى کنند، خون ريزى را مباح بدانند، حلم به عنوان ضعف تلقّى شود، ظلم يک نوع افتخار به حساب آيد، اميران، فاسق شوند، وزيران ستمگر گردند، عارفان خائن، قاريان گنه کار شوند، گواهان زور، ودروغ وفجور وتهمت وگناه وطغيان رواج يابد.

و نيز ظاهر قرآن ها زينت داده شود، مسجدها تزيين، مناره ها طولانى، به اشرار احترام گذاشته شود، صف ها پر ازدحام، ولى هدف ها خواسته هاى گوناگون، پيمان ها شکسته، وعده شده ها نزديک، زن ها از روى حرص بر دنيا، با شوهرانشان در تجارت شريک شوند، صداى فاسقان بلند شود، وشنيده گردد.

در آن وقت رئيس مردم پست ترين آنها باشد، واز آدم شرور به خاطر ترس از آنها، احترام شود، دروغگو تصديق گردد، خائن به عنوان امين تلقّى شود، زنان ترانه خوانى با آلات لهو وغنا به صحنه آيند، وآيندگان امت، پيشينيان را لعنت کنند، زنان بر اسب ها سوار شوند، وزنان به مردان، ومردان به زنان شباهت پيدا کنند، وشاهدى بى آن که از او تقاضاى گواهى شود، گواهى دهد، وشاهد ديگرى به قضاوتى که حق بودنش را نشناخته شهادت دهد، وفهم درک، منهاى دين شود، وکارهاى مادى ودنيوى بر کارهاى آخرت، ترجيح داده شود، پوست گوسفند را بر دل هاى گرگ بپوشانند (گرگ ها در لباس ميش درآيند)، دل ها پليدتر از مُردار متعفّن وتلخ تر از حنظل شوند، در چنين وضعى بشتاب بشتاب، سپس عجله کن، عجله کن که از آن محيط خارج گردى ودين خود را حفظ کنى در اين زمان بهترين مکان براى سکونت بيت المقدس خواهد بود وزمانى بر مردم مى رسد که آرزو کنند در آن سرزمين ساکن شوند). (١٤)

ابن عباس مى گويد: در حجّة الوداع (آخرين حج پيامبر ـ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) همراه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مراسم حج را به جا آورديم، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حلقه در کعبه را گرفت، سپس رو به ما کرد وفرمود: آيا مى خواهيد شما را به نشانه هاى قيامت خبر دهم؟

سلمان که در آن روز، نزديک ترين افراد به آن حضرت بود، عرض کرد: آرى اى رسول خدا،.

پيامبر: از علامت هاى بر پا شدن قيامت؛ تباه کردن، نماز، پيروى از هوى هاى نفسانى،ميل به رأى هاى باطل، احترام ثروتمندان (به خاطر ثروتشان) وفروختن دين به دنياست، در اين اوضاع، دل مؤمن در درونش ذوب مى شود، همانند نمک که در آب ذوب مى گردد. چرا که منکرات وزشتى ها را مى نگرد، ولى قدرت تغيير آن را ندارد.

سلمان: اى رسول خدا، آيا چنين کارهايى خواهد شد؟

پيامبر: سوگند به خداوندى که جانم در دست اوست. آری. اى سلمان، در آن زمان اميران ستمگر، وزيران فاسق، عارفان ظالم وامين هاى خيانت کار روى کار آيند.

سلمان: اى رسول خدا، آيا چنين کارهايى خواهد شد؟

پيامبر: آرى سوگند به کسى که جانم در دست اوست. اى سلمان، در آن زمان، منکر در قالب معروف، ومعروف به جاى منکر خواهد شد، خائن امين مى شود، وامين خيانت مى کند، دروغگو تصديق مى شود، وراستگو تکذيب مى گردد.

سلمان: اى رسول خدا، آيا چنين کارهايى خواهد شد؟

پيامبر: اى سلمان، سوگند به خداوندى که جانم در دست اوست. آری. اى سلمان، در آن روز زنان بر مسند رياست مى نشينند، وکنيزان مشاور مى شوند، کودکان بر فراز منبرها مى روند، دروغ به عنوان هنر وزيرکى، وزکات دادن به عنوان خسارت تلقى مى شود، اموالى که در جنگ مسلمانان با کافران به دست آمده به عنوان غنيمت شخصى تصرّف مى گردد، انسان به پدر ومادرش جفا وبى مهرى مى کند، واز رفيقش بيزارى مى جويد، وستاره دنباله دار طلوع مى کند.

سلمان: اى رسول خدا، آيا چنين کارهايى مى شود؟

پيامبر: سوگند به کسى که جانم در دست اوست، آری. اى سلمان، در آن زمان، زن در تجارت با شوهرش شرکت مى کند، وباران در تابستان مى آيد، وجوانمردان از بين مى روند، فقير تحقير مى گردد. در اين وقت بازارها نزديک هم شوند، ودر آن جا، يکى گويد: من چيزى نفروختم، ديگرى گويد: نفعى نداشت، وکسى را جز سرزنش کننده وگله کننده از خدا نمى بينی.

سلمان: اى رسول خدا، آيا اين کارها مى شود؟

پيامبر: سوگند به کسى که جانم در دست اوست، آری. اى سلمان، در آن زمان کسانى حاکم مردم شوند، که اگر مردم سخن بگويند، حاکمان آنها را مى کشند، واگر سکوت کنند، حق آنها را پايمال نمايند، وبيت المال آنها را چپاول کنند، حريم حرمت آنها را بشکنند، خون هاى آنها را بريزند، وترس ووحشت در دل هاى آنها ايجاد کنند، آن گاه مردم را جز هراسان، نگران ووحشت زده نمى بينی.

سلمان: اى رسول خدا، آيا چنين کارى خواهد شد؟

پيامبر: سوگند به کسى که جانم در دست اوست، آری. اى سلمان، در آن زمان چيزى از مشرق، وچيزى از مغرب آورده شود، وآن چيز را با رنگ هاى گوناگون بيارايند، پس واى بر ضعفاى امت من از آنها، وواى بر آنها از خداوند، آنها که به صغير رحم نمى کنند، وبه کبير احترام نمى گذارند، ونسبت به بدکاران گذشت ندارند، صورتشان مانند انسان است، ولى دل هايشان مانند دل هاى شيطان هاست.

سلمان: اى رسول خدا، آيا چنين کارهايى تحقّق مى يابد؟

پيامبر: سوگند به کسى که جانم در دست اوست، آري. اى سلمان، در آن عصر مردان (از نظر غريزه جنسی) به مردان، وزنان به زنان اکتفا کنند، مردان بر جوانان غيرت (تعصب) مى ورزند، چنان که بر دختران، در خانه خاندانش غيرت ورزيده شود. مردان خود را شبيه زنان، وزنان خود را شبيه مردان در مى آورند، زنان بر اسب ها سوار گردند، لعنت خدا از امت من بر اين زنان باد.

سلمان: آيا چنين کارها رخ مى دهد؟

پيامبر: سوگند به کسى که جانم در دست اوست، آری. اى سلمان، در آن زمان مسجد ها را مانند معبد يهود ونصارى، تزيين وطلاکارى نمايند، قرآن ها را تذهيب وزيورگون کنند، مناره هاى مسجدها را طولانى سازند، صفوفشان در ظاهر بسيار، ولى دلهايشان نسبت به هم ديگر پر کينه است، وچندگونگى از زبان هايشان شنيده مى شود.

سلمان: اى رسول خدا، آيا اين کارها رخ مى دهد؟

پيامبر: سوگند به آن کسى که جانم در دست اوست، آری. اى سلمان، در آن زمان مردان اُمت من، خود را به زيورها آرايش کنند، لباس حرير وابريشم بپوشند، واز پوست پلنگ لباس زيرين وزره يا فرش براى خود درست نمايند.

سلمان: اى رسول خدا، آيا اين کارها خواهد شد؟

پيامبر: سوگند به خداوندى که جانم در دست اوست. آری. اى سلمان، در آن زمان ربا آشکار شود، وخريد وفروش عَينه (١٥) رواج يابد نيز رشوه خوارى رايج شود، ودنيا بالا رود ودين در زير پا قرار گيرد.

سلمان: اى رسول خدا؛ آيا اين کارها رخ مى دهد؟

پيامبر: سوگند به خداوندى که جانم در دست اوست، آری. اى سلمان، در آن عصر، طلاق فراوان شود، وحدود اِلاهى جارى نمى گردد، هرگز به خدا ضرر نمى رسانيد (بلکه با اين کارها به خود ضرر مى زنند)

سلمان: اى رسول خدا، آيا به راستى اين کارها رخ مى دهد؟

پيامبر: سوگند به خداوندى که جانم در دست اوست، آری. اى سلمان، کنيزکان با وسايل لهو وغنا، ترانه خوانى کرده وبه ساز وآواز بپردازند، وبدترين افراد امت من بر آنها حکومت ورياست نمايند.

سلمان: اى رسول خدا، به راستى اين کارها رخ مى دهد؟

پيامبر: سوگند به آن خدايى که جانم در دست او است، آری. اى سلمان، در آن عصر ثروتمندان امت من براى نزهت (وپاک نمايی) حج به جا آورند، وافراد متوسط براى تجارت، وفقيران براى ريا وخودنمايى به حج مى روند.

در آن عصر عده اى قرآن را براى غير خدا بياموزند، وآن را وسيله خوانندگى قرار دهند، وگروه هايى پيدا شوند که علم دين را براى غير خدا بياموزند، وفرزندان زنا زياد شود، وقرآن را با آواز لهوى بخوانند، وبراى دنيا در روى هم ديگر بايستند.

سلمان: اى رسول خدا، آيا چنين کارى رخ مى دهد؟

پيامبر: سوگند به خداوندى که جانم در دست اوست، آری. اى سلمان، اين کارها در وقتى که حريم حرمت ها دريده مى شود، وگناهان تحصيل گردد، بَدان بر نيکان تسلّط يابند، دروغ رواج يابد، لجاجت آشکار شود، فقر واحتياج رايج شود، مردم به لباس خود افتخار کنند، وباران در غير فصلش ببارد، آلات نوازندگى ولغو را نيکو بشمارند، امر به معروف ونهى ازمنکر را زشت بدانند، به گونه اى که مؤمن در آن زمان ذليل تر از کنيز گردد، ملامت وسرزنش در ميان قاريان وعابدان فاش شود، واينها در ملکوت اعلى به عنوان افراد پليد وناپاک خوانده شوند.

سلمان: اى رسول خدا، آيا اين کارها خواهد شد؟

پيامبر: سوگند به آن کسى که جانم در دست او است آری... (تا آخر حديث..). (١٦)

# آخرين سخن

آخرين وکوتاه سخن اين که: امروز اوضاع جهان به گونه اى شده که غيرت دينى وتعصّب مذهبى از دل ها رخت برکنده، آن طورى که اگر از ناحيه کافرى، ضرر وآسيب مهمى به دين برسد، هيچ يک از ما آن گونه ناراحت وبرانگيخته نمى شويم که در برابر ضرر مالى جزئى که از ناحيه مسلمانى به ما وارد شود ناراحت وبرانگيخته مى شويم، وبراى افراد ما اهميت ندارد که اگر همه مردم گروه گروه از دين خارج شوند.

اين است وضع نابسامان جامعه، به درگاه اِلاهى است هر شکايتى، وبر او است اعتماد در سختى وسستی.

از درگاه خداوند متعال مسئلت داريم که ما را براى انتظار فرج شريف امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف موفّق بدارد، وهم چنين توفيق عمل به واجبات، مانند امر به معروف ونهى از منکر را به ما عنايت فرمايد، خداوند شنوا واجابت کننده دعاهاست.

اين آخرين مطلبى بود که مى خواستيم در اين کتاب بياوريم، خداوند در فرج امامان عليهم‌السلام سرعت بخشد، وفرج ما وفرج تمام دنيا را وابسته به فرج آنها قرار دهد.

درود خداوند بر محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ودودمان پاک او باد.

اَللّهُمَّ اِنّا نَرْغَبُ اِليکَ فى دَولَةٍ کريمةٍ تُعِزُّبِها الاِسلامَ واَهْلَهُ، وتُذِلُّ بِهَا النِّفاق واَهلَهُ، وتَجْعَلُنا فيِها مِنَ الدُّعاةِ اِلى طاعَتِکَ والْقادةِ اِلى سَبيلِکَ، وتَرْزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنيا والآخِرَةِ. (١٧)

خدايا، ما اشتياق به سوى تو داريم در مورد برقرارى دولت ارجمندى که به وسيله آن، به اسلام ومسلمانان، عزّت بخشى، وبه وسيله آن، نفاق ومنافقان را ذليل وخوار نمايى، وما را از دعوت کنندگان مردم به سوى اطاعت تو، ورهبران به سوى دينت قرار دهى، وبه وسيله اين دولت ارجمند، کرامت وشرافت دنيا وآخرت را نصيب ما فرمايی).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

(١) الخرائج والجرائح، ص ٤٨١ و٤٨٢؛ فرج المهموم، ص ٢٥٦. (٢) مشکاة الانوار. (٣) مترجم گويد: روايت شده: در خراسان در محضر امام رضا عليه‌السلام سخن از قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف به ميان آمد، آن حضرت هر دو دستش را بر سر مبارکش نهاد وگفت:

(اللهُمَّ عَجَّل فَرَجَهُ وسَهِّل مَخْرَجَهُ؛ خدايا، در فرجش تعجيل فرما، وظهور وقيامش را آسان گردان، ونيز نقل شده: وقتى که دِعْبِل خُزاعى قصيده معروف خود را در محضر امام رضا عليه‌السلام خواند، حضرت رضا عليه‌السلام برخاست، وايستاد، ودستش را از روى تواضع بر سر نهاد، وبراى فرج امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف دعا کرد (منتخب الاثر، چاپ جديد، ص ٦٤١ و٦٤٠). (٤) جمال الاسبوع، ص ٥٢٠؛ غيبة الطّوسى، ص ٣٣. (٥) اين حديث را مترجم محترم تحت اللفظى ترجمه کرده است وبا آن نوع ترجمه درست هم هست ولى در اين عبارت (بلا عَلَم يُرى ولا اِمامِ هدي) منظور آن نيست که ترجمه شده، چون ضرب المثل است واگر ضرب المثل تحت اللفظى ترجمه شود پيام اصلى خود را از دست مى دهد، لذا بايد اين گونه ترجمه شود که: به زودى شبهه اى شما را فرا مى گيرد که نه نشانى ونه اِمامى از شما باقى نمى ماند، البته منظور اين نيست که امام شما از بين مى رود. نه، بلکه بود ونبودش يکى مى شود وآن قدرت ظهور وبروز نخواهد داشت. اين جا (عَلَم يُري) را نبايد پرچم ترجمه کرد، بلکه موجوديّت وهويّت يک شيء را مى گويند، که حديث حضرت امام هم اشاره به همين مطلب است. که تقريباً معادل اين ضرب المثل در فارسى اين است (که: نه از تاک، نشان مى ماند ونه از تاک نشان) ويراستار. (٦) اعلام الورى، ص ٤٣٢؛ منتخب الانوار المضيئه، ص ٨٠، فصل ٦. (٧) کمال الدين، ص ٣٥١، حديث ٤٩. (٨) شيوه نوشتن عريضه به امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف در کتاب منتهى الاآمال، ج ٢، ص ٣٣٤ نقل شده، که آن را درکاغذى مى نويسند، سپس به آب جارى يا به آب چاه عميق ويا به قبر يکى از امامان عليهم‌السلام مى اندازند وبه خواست خدا به دست امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف مى رسد. (مترجم). (٩) الدعا والزياره، ص ١٠٥٣، تا آخر کتاب. (١٠) مصباح المتهجّد، ص ٤٠٦. (١١) اين خطبه به نام خطبه تطنجيه، بسيار مشروح (حدود يازده صفحه وزيري) است ودر کتاب الزام النّاصب، علامه يزدى (متوفاى ١٣٣٣ هـ ق) ج٢، ص ٢٤٢، تا ٢٥٢ ذکر شده، ومحتواى آن پيرامون علائم ظهور امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف است. (مترجم). (١٢) يکى از شهرهاى قديمى ترکيه است که در مرز شرقى سوريه واقع شده است. واز مراکز علمى وپزشکى قديم بوده است. (ويراستار). (١٣) به احتمال قوى اين وادى (سود) است که همان کشور عِراق فعلى باشد، که حروف نگار در متن عربى (سود) نوشته است، وعلت اين که در قديم به عِراق وادى سواد مى گفتند اين است که اين کشور را سراسر نخلستان فرا گرفته بود واز دور يا از بالا که نگاهى به منطقه مى افتاد به سياهى مى زد. (ويراستار). (١٤) کمال الدين، ص ٥٢٥، باب ٤٧، حديث١؛ الخرائج والجرائح، ص ١٣٣؛ منتخب الانوار المضيئه، ص ٨٦. (١٥) منظور از عينه اين است که براى حيله وگريز از ربا، کالايى را به قيمت معين مى فروشند، سپس همان کالا را به کمتر از آن قيمت از مشترى بخرند، ومعامله اول بستگى به معامله دوم دارد. (١٦) تفسير القمى، ج ٢، ص٣٠٣، سوره محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با توجه به سند حديث چه قدر مسائل امروز جامعه مسلمانان با فرمايش رسول خدا تطبيق مى کند وچه کسانى در انزواى سکوت جان دل خود را به خاطر حق جوى وحق گويى فرسوده کردند، بايد گفت: اى رسول خدا، اُمت تو وحاکمان اسلامى چقدر از تو دورند، دورند به همان فاصله زمانى، هزار وچهار صد سال، ما به اندازه آن ستون حنانه هم در فراق تو نمى ناليم

استون حنانه از هجر رسول ناله مى زد همچو ارباب عقول، کو ناله ها، کو فريادها، (ويراستار). (١٧) فرازى از دعاى افتتاح؛ اقبال سيد بن طاووس، ص ٥١؛ مصباح کفعمى، ص ٥٨١، بلد الامين، ص ١٩٥.

فهرست مطالب

[پيشگفتار مترجم 2](#_Toc476995721)

[مقدمه مؤلف 4](#_Toc476995722)

[ولادت ونام مبارک آن حضرت 6](#_Toc476995723)

[لقب هاى حضرت مهدى 8](#_Toc476995724)

[سرگذشت ولادت آن حضرت 9](#_Toc476995725)

[مليکه در شهر سامرا 17](#_Toc476995726)

[بشارت امام از نزديک بودن ولادت مهدى موعود 20](#_Toc476995727)

[درخشان ترين نور 25](#_Toc476995728)

[سخن گفتن امام مهدى عليه‌السلام 29](#_Toc476995729)

[نشانه هاى پيشاپيش حقانيت امام عليه‌السلام 31](#_Toc476995730)

[کنيز بودن مادر بعضى از امامان عليهما‌السلام 33](#_Toc476995731)

[آيا به زبان آوردن نام امام زمان عليهما‌السلام حرام است؟ 35](#_Toc476995732)

[چهره حضرت مهدى عليه‌السلام 36](#_Toc476995733)

[برترى امام مهدى عليه‌السلام 38](#_Toc476995734)

[دگرگونى حرکت افلاک 43](#_Toc476995735)

[از ويژگى هاى ديگر آن حضرت 45](#_Toc476995736)

[روابط محبت آميز حيوانات 46](#_Toc476995737)

[زنده شدن بعضى از مردگان 47](#_Toc476995738)

[زمين وگنج هايش 48](#_Toc476995739)

[نيروى جسمانى آن حضرت 49](#_Toc476995740)

[نبودن ترس وتقيه 52](#_Toc476995741)

[حاکميت بر شرق وغرب 53](#_Toc476995742)

[قضاوت آن حضرت 54](#_Toc476995743)

[بشارت هاى ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام 55](#_Toc476995744)

[شمه اى از برکات ظهور حضرت مهدى عليه‌السلام 58](#_Toc476995745)

[اخلاق وسيره رسول خدا در سيماى حضرت مهدى عليه‌السلام 59](#_Toc476995746)

[روايات بسيار پيرامون حضرت مهدى عليه‌السلام 61](#_Toc476995747)

[حديث قدسى درباره حضرت مهدى عليه‌السلام 62](#_Toc476995748)

[چند سخن از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره حضرت مهدى عليه‌السلام 66](#_Toc476995749)

[چند سخن از حضرت امام على عليه‌السلام درباره مهدى عليه‌السلام 68](#_Toc476995750)

[سخن حضرت زهرا عليها‌السلام در شأن مهدى عليه‌السلام 70](#_Toc476995751)

[سخن امام حسن مجتبى عليه‌السلام درباره مهدى عليه‌السلام 72](#_Toc476995752)

[سخن امام حسين عليه‌السلام درباره مهدى 73](#_Toc476995753)

[سخن امام سجاد عليه‌السلام درباره حضرت مهدى عليه‌السلام 74](#_Toc476995754)

[سخن حضرت امام عليه‌السلام باقر درباره امام مهدى عليه‌السلام 75](#_Toc476995755)

[سخن حضرت امام صادق عليه‌السلام در شأن حضرت مهدى عليه‌السلام 76](#_Toc476995756)

[سخن حضرت امام کاظم عليه‌السلام در شأن امام مهدى عليه‌السلام 78](#_Toc476995757)

[سخن حضرت امام رضا عليه‌السلام در شأن حضرت مهدى عليه‌السلام 79](#_Toc476995758)

[سخن حضرت امام جواد عليه‌السلام در شأن امام مهدى عليه‌السلام 81](#_Toc476995759)

[سخن حضرت امام هادى عليه‌السلام در شأن امام مهدى عليه‌السلام 83](#_Toc476995760)

[سخن امام حسن عسکرى عليه‌السلام در شأن فرزندش مهدى عليه‌السلام 84](#_Toc476995761)

[چند روايت از طريق اهل تسنن 86](#_Toc476995762)

[کتاب هاى نوشته شده در شأن حضرت مهدى عليه‌السلام 91](#_Toc476995763)

[جانشين امام حسن عسکرى عليه‌السلام 95](#_Toc476995764)

[ماجراى ديدار پسر مهزيار با حضرت مهدى عليه‌السلام 98](#_Toc476995765)

[قطعى بودن وجود وظهور حضرت مهدى عليه‌السلام 103](#_Toc476995766)

[قطعى بودن وجود وظهور حضرت مهدى عليه‌السلام 108](#_Toc476995767)

[راز طول عمر آن حضرت 110](#_Toc476995768)

[نمونه هايى از ديدار با امام مهدى عليه‌السلام ومعجزات او 112](#_Toc476995769)

[شرکت هميشگى جوان علوى در حج 113](#_Toc476995770)

[اسب سوار وبر طرف شدن شک از فرماندار قـم 114](#_Toc476995771)

[تولد شيخ صدوق وبرادرش به دعاى امام زمان عليه‌السلام 118](#_Toc476995772)

[امام زمان عليه‌السلام در کنار کعبه 119](#_Toc476995773)

[ورشکستگى دژخيمان عباسى 120](#_Toc476995774)

[کودک طبرزين به دست در برابر جلاد 124](#_Toc476995775)

[نپذيرفتن خمس مال حرام وپذيرفتن جامه پيرزن 125](#_Toc476995776)

[من محمد بن حسن هستم 129](#_Toc476995777)

[سرگذشت غانم هندى 131](#_Toc476995778)

[نصب حجر الاسود توسط حضرت مهدى عليه‌السلام 137](#_Toc476995779)

[من قائم آل محمد هستم 140](#_Toc476995780)

[ديدارى خوش وپاسخ حضرت مهدى عليه‌السلام 144](#_Toc476995781)

[آداب ووظائف ما در عصر غيبت 147](#_Toc476995782)

[دعا براى فَرج امام مهدى عليه‌السلام 148](#_Toc476995783)

[استقامت در راه ولايت وپاداش آن 149](#_Toc476995784)

[اهميت انتظار فرج 150](#_Toc476995785)

[اندوه براى غيبت امام مهدى عليه‌السلام 153](#_Toc476995786)

[گريه حضرت امام صادق عليه‌السلام بر غيبت امام مهدى عليه‌السلام 156](#_Toc476995787)

[دعا براى امام مهدى عليه‌السلام 158](#_Toc476995788)

[از آثار دعا 159](#_Toc476995789)

[صدقه دادن براى حفظ امام مهدى عليه‌السلام 160](#_Toc476995790)

[نيابت حج از جانب حضرت مهدى عليه‌السلام 162](#_Toc476995791)

[برخاستن هنگام ذکر نام مبارک امام مهدى عليه‌السلام 164](#_Toc476995792)

[تضرع وراز ونياز براى حفظ ايمان 165](#_Toc476995793)

[عريضه حاجت 168](#_Toc476995794)

[نمونه هايى از نشانه هاى ظهور 169](#_Toc476995795)

[گفتار ديگرى از حضرت على عليه‌السلام پيرامون علائم ظهور 170](#_Toc476995796)

[آخرين سخن 176](#_Toc476995797)

[فهرست مطالب 179](#_Toc476995798)